ژوندون



شماره - ۴۹

پنجشنبه ۸ حــوت ۱۳۵۳ – ۱۶
صفر ۱۳۹۵ – ۲۷ فروری ۷۵ ۱۹

صفحه جدید

قبل ازآنکه باب نوی دردفتر چله خاطرات‌طبیعت گشوده شود . ژوندون صفحهٔ جدیدی رادردفتر خاطرات زنان افغان درین آخرین روزهای سالی می‌گشایدکه افکارهمه جهانیان به این مخلوق ملکوتی واین فر شتهٔ آسمانـــی معطوف شده است .

تجلیل ازسال بین المللی زن روی ایـــن‌منظور برگذار شد تاجهانیان یکبار دیگراحترام خاص رابه شخصیت اصیل وکرامت جمیل‌زن بجا نمایند .

این مراسم درمیهن عزیزما که روزگـارانی‌خیلی پیشین گهوارهٔ پرورش مدنیت هـــای جهانی بوده وزنان ومردان نجیب وافتخارآفرین‌رادر آغوش تاریخ کهن بزرگ کرده اند ، با شکوهمندی تمام که بیانـگر علاقمندی عمـیق‌دولت انقلابی ما، درارج گذاری صادقانه به‌نهاد های دیموکراتیک وعالی انسانی میباشد تجلیل‌خواهد شد .

بناغلی رئیس دولت
ازشفاخانه‌مرکزی اردوی جمهوری بازدید کردند.



بناغلی محمد نعیم نمایندهٔ خاص بناغلی‌رئیس دولت وصدراعظم هنگام عزیمت‌به‌صوب نیپال .



دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی‌درستیز روز نظامی اتحاد شوروی رابه آتشهٔ نظامی آنکشور تبریک می گوید.



بناغلی فضل الرحیم رحیم معین‌زراعت وآبیاری حین ایراد بیانیه در هنگام افتتاح سومین جلسهٔ‌بورد تحفظ ومطالعهٔ‌خواص‌ارزش نباتات .

درکشور

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت‌وصدراعظم ساعت‌ده‌وچهل وپنج دقیقه‌قبل‌ازظهر روزه‌شنبه اول حوت ازشفاخانه مرکزی اردوی جمهوری بازدید نمـــــودنـــــد.

بازدید بناغلی رئیس دولت وصدراعظم از شفاخانه مرکزی اردو که یکی از مجهز ترین شفاخانه ها در منطقه می باشد درحدوددوساعت دربر گرفت ودر هر قسمت ازطرف‌آمر پروژه وکارکنان‌داخلی‌وخارجی توضیحات‌ارائه‌میگردید.

بناغلی محمد داؤد ازپیشرفت‌کارساختمانی شفاخانه اظهار رضائیت نمودنـــــــد.

شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری که بـــه کمک اقتصادی وتخنیکی کشور دوست اتحاد شوروی درسال ۱۳۴۹ تحت ساختمان گرفتـــه شده است درماه جوزای سال آینده به پایه اکمال رسیده وبعد از ختم امور منتاژ سامان آلات طبی در ماه قوس سال‌آینده‌بقسم‌تجربوی در تمام ساحات آماده فعالیت میگردد.

این شفاخانه که از نگاه شعب طبی مکمل میباشد ظرفیت نهایی بیشی از پنجصد مریض را دارا بوده برای تمام اردو ازصاحب‌منصبان عالی رتبه تا افراد ورجال برجسته دولتـــی اختصاصی یافته است.

دیپلوم انجنیر عبدالقدیر آمر پروژه‌ساختمان شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری گفت: امیـد است در نیمه دوم سال آینده تمام شعب طبی شفاخانه فعال گردیده ودرخدمت‌اردوقرارگیرد.

همچنان درنظر استازاین شفاخانه‌بحیث‌یك مرکز اکادمی وتحقیقاتی طبی عسکری‌استفاده شود.

***

سومین بورد مینجمنت مطالعه وتحفظ خواص ارثی نباتات منطقه شرق میانه توسط بناغلی فضل‌الرحیم رحیم معین وزارت زراعت وآبیاری امروزدرهوتل انترکانتی ننتال افتتاح گردید .

دراین بورد نمایندگان کشورهای افغانستان عراق، ایران، سوریه وترکیه اشتراك دارند .

۷ـ حوت :

به اساس پیشنهاد صدارت عظمی تصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری بناغلی رئیس دولت وصدراعظم دیپلوم انجنیر محمد کبیر باحفظ رتبه وزیر بحیث رئیس بورد اقتصادی صدارت عظمی مقرر شده است .

درخارج

۳ـ حوت :

درحالیکه سرتاسر دیشب واوایل‌امروزدوخورد های شدیدی میان نیرو های حبشه و تجزیه طلبان اریتیریا ادامه داشت جبهه آزادی‌بخش اریتیریا اعلام کرد که‌پیشنهادات جدید ادیس آبابا رابرای مذاکره بین طرفین ردکرده‌است.

۴ـ حوت:

اندراگاندی صدراعظم هندگفت: درداخل حزب کانگرس آنکشور فعالیت جریان داردتا اورا از قدرت بردارند وشخصی دیگر رابه‌جای وی منسوب‌سازند.

نماینده‌رویتر از پشاور اطلاع‌میدهدکه‌دیروز پو لیس حداقل بیست محصل‌رادر شهر های مختلف‌ایالت سندتوقیف نموده است واز یك تعداد پوهنتون ها ومکاتب عالی سندوشهر های دیگر اسلحه بدست آورده است.

۵ـ حوت:

در عمان اعلام شده که در اردن برای اولین بار به‌زنان آنکشور نیزاجازه رای دهی در انتخابات پارلمانی داده شده است.

* * *

در واشنگتن محکمه مخصوص رسیدگی به قضیه واترگیت سه نفراز مشاورین نزدیك حکومت سابق ریچارد نکسن رابه میعاد های مختلف حبس محکوم کــــرد.

* * *

کمیته حقوق بشر موسسه ملل‌متحدسیاست اسرائیل رادر مقابل عربهای مقیم مناطق‌اشغالی بشدت مورد انتقاد قرار داده ومتذکرشده که اسرائیل در این منـــاطق از مقررات حقوق بشر تخلـــــف ورزیده است .

***

۶ـ حوت:

طوریکه از کراچی اطلاع‌رسیده‌است‌متعلمین مکاتب آن شهر دیروز علیه انحلال حزب عوامی ملی وحبس رهبران آن‌مظاهرات شدیدی‌بعمل آوردنـــــــد.

* * *

کشف اسلحه توسط پولیس پاکستان در پوهنتونها وپوهنخی های پشتونستان، پنجاب وسند حقیقت نداشته‌وحکومت پاکستان خود این اسلحه را برای اختناق وبه مقصدایجاد خوف وهراس مردم گذاشته بود.

***

۷ـ حوت:

دیروز قوای نظامی پاکستان مانع اجتماع بزرگی شد که درآن شهر ازطرف جبهه دیموکراتیك متحد مشتمل ازهفت حزب‌مخالف حکومت پاکستان به‌طرفداری ازحزب‌عوامی‌ملی ورهبران آن تشکیل می شده

پیک ژوندون

«افغا نستان از لحاظ اقتصادی کشوریست درحال رشد ورفع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع ووسیعی درین زمینه برداشته شود وتحولات بنیادی درین مورداجراگردد ویک اقتصاد ملی مستقل، مترقی، هم آهنگ وبراساس پلان وبر پایهٔ سیانس وتکنو لوژی معاصر بایدایجاد شود.

«از بیانات رئیس دولت»

عوامل تحرک اقتصادی

اکنون که زمینهٔ پیشرفت ورفاهیت ها با ظهور کوکب تابان جمهوریت در کشور ما مساعد گردیده تحولات وریفورمهادر هرجهتی بالابست تر، تابان تروگرمترمی درخشد هرروز بهتر ازروز دیگر درزمینه های مختلف حیات اجتماعی ماآهنگ تحول، ترقی وانکشاف موزون تر بگوش میرسد وشواهد آن زیبا تر در چشم ماولگر ماخانه میکند .

ازاهداف عالی ایکه نظام رشید جمهوری مابخاطر آن انقلاب راآورد ودر آرزوی آن فداکارانه ووطنپرستانه پلانهایی تنظیم وعملی میشودفکرواندیشهٔ بهبود وضع اقتصادی کشور است که بدون شك منبع اصلی واساس وبنیاد هرریفوردم وترقی وتحول دیگر، درساحات دیگر بنداشته میشودواهمیت این پندار باشواهدیکه درزندگی ملل راقیهٔ جهان ملاحظه میگردد آنرا انکار ناپذیر جلوه گرمی سازد .

اگر معارف مترقی آرزو کنیم، اگر زراعت پیشرفته وعصری راطالب باشیم، اگرشاهراههای مودرن، عمارات مجلل وشهرهای عصری بنیاد کنیم، اگر صحت مردم رابهتر سازیم، اگر منابع تولید راانکشاف بخشیم واگر هرکاری ازین قبیل رادرحوکات تحول وریفورم وانقلاب بخواهیم انجام بدهیم . اولترازهمه باید هسته ومحور اصلی این آرزومندی هاتشخیص شود وعامل سازنده وعنصر موثر اینهمه تمنیات را تقویت بخشیم .

میدانیم محور وهسته ایکه امکانات هرتحول ونوآوری رامیسرمیسازد، منابع اقتصادی است وعامل سازندهٔ آن مجریانیست که این چرخ رافعال میسازند واین منبع راتحرك می بخشند که به عنوان افراد جامعه آنرامی شناسیم .

ماکه قوای انسانی بقدرکافی در اختیارداریم ولازم است آنراتجهیز نمائیم تامهارت اجرایی بیابند ماکه نیازمند هستیم تااز منابع اقتصادی خودبحدکافی بهره برداری نمائیم ودر نتیجهٔ این دوعامل جهش های دیگر واقدامات بنیادی رادر ساحات متنوع زندگانی ملی خود رهبری کنیم مشاهده میکنیم که فعالیت دولت مردمی وانقلابی مادرجهت تقویت مبانی ومنابع اقتصادی کشور روبه توسعه است وتدابیر وروشهایی راکه دولت برای تحلیل مسایل اقتصادی وارشاد وهدایت اقتصاد جا معه اتخاذ میکند متکی باین تشخیص است که دربیانات رهبر انقلاب بوضاحت مطالعه میگردد :

«افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوریست درحال رشد ورفع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع ووسیعی درین زمینه برداشته شود وتحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد ویک اقتصاد ملی مستقل، مترقی ، هم آهنگ وبراساس پلان و برپایهٔ سیانس وتکنولوژی معاصر باید ایجاد شو د دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنا یع فلزکاری وماشین سازی ، صنایع کیمیاوی و برق راکه ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است حائزاهمیت بزرگ میشمارد ودرتحت سکتور اقتصاد ، دولتی اقدامات جدی رادر زمینه مرعی خواهدداشت .»

تحت این پلات فارم که درطلایهٔ اقدامات جمهوری جوان شا خص تحو لات اقتصادی پذیرفته شده‌است وبرای بارورساختن وتحقق بخشیدن آن خدماتی انسجام میبابد ویادرحالت تکوین قرار دارد جهت استحکام بنیاداقتصادی کشور وبلند رفتن سطح تولید وتنوع درامتعهٔ تولیدی داخلی بیك سلسله تشبثات اقتصادی دیگری هم توسل ورزیده شده‌که از جمله میتوان احیای بعضی دستگاههای صنعتی راکه درنتیجهٔ یك سلسله عوامل منفی متوقف گردیده بود بحساب آورد .

مثلا درین هفته خبری انتشار یافت حاکی ازاین امرکه فابریکهٔ قند ننگرهار پس ازچارده سال رکود دوباره فعال میشود، باساس این خبرتاکنون فابریکهٔ میوه سازی کندهار، فابریکه های چینی سازی شاکر، پشمینه بافی کابل وشیشه سازی پلچرخی نیز ازحالت توقف وتعطیل نجات یافته است .

بااین گونه اقدامات که ازیکطرف در جذب بیشتر قوای بشری خدمت میشود وازضایعات تمویلی دراینگونه موسسات جلوگیری مینماید بافعال ساختن سرمایه وتوسعه تولید عواملی رابوجودمی آوردکه چرخهای صنعتی رادرکشور تندتر بحرکت آورده ومتناسب به آن اقتصاد جامعه راقدرت تحرك نصیب سازدوباین ترتیب طرق رفاه وآسایش رامتدرجا در کشور هموار وهموارتر، وسیع ووسیع ترگرداند .

مرادطلبی‌ها

هلال نیمه رنگی از ناخن زمانه در دامن شب سیاه افتاده بود. نگاه‌پیرمرد بانیروی مرموزی بسوی این لکهٔ‌حریر که در گریبان افق مغرب نموداربودرها می‌شد، دستهای پرچین او برشیار های برجسته ایکه زمانه درجبین ورخسارش کشیده بود، نزدیك ونزدیکتر می‌شد. آنگاه که برسم دعا، مقدم ماه‌نورانیکو میخواست چندقطره اشك میان تار های

ریشش پهن ودود زده‌اش‌راه خودراگم کرد.....

من‌که از زاویه‌ی نگران وضع‌وحالش بودم، بدردلم رفت پیر مرد نیاز ومرده‌ای دارد ویا غم و دردی که می شود از آن مضمون درست کرد، ولی این‌رخ‌ظاهر تمنا بود،حقیقت آنست که در چنین موارد یعنی در آن لحظاتی به موجودی را آشفته‌و نالان‌ورنج وملالی می‌یابیم هوس میکنیم رازگنگ ورمزمبهمش را هرطوری باشد ازباطن اوبیرون سازیم تاباابهام‌مطلب‌باری‌را که از اندوه روز گار وپرخاش زندگی وناساز گاری هایکه سر راه خودمان سبز کرده است سبك سازیم، بسیار دیده ایم کسانی را که بعنوان یاری وغمگساری در مصیبت وماتم،زودترونا خوانده به سراغ دوست مهجورومعذور سرمی کشند، چه دریغ‌که انگیزه‌اصلی این شیوه‌ها تسکینی‌نباشد که‌به انسان از مشاهده وضع از خود گرفتارتر و آشفته حالتر دست میدهد.

بهرحال هرطوری بود در خیال‌وخاطر اورخنه کردم ودرغمخانه‌دلش‌راه‌یافتم.. از زبونی های زندگی که برای‌اودنیارا خراب آباد نامرادی هاوخارزارپریشانی ها ساخته است سخن‌ها گفت... از ناکامی ها واز آرزوهای یکی هم بر آورده ناشده آنقدر گفت که‌نزدیك‌بود چشمانم ،نم‌کشد وتیر غمش در سینه من نیز زخمی راآب بدهد،ولی‌بخاطرم رسیداندیشه ایکه‌نویسنده‌بزرگی‌به‌عنوان « آرزو » رقم زده‌بود، وقتی تصویرآن نوشته درآبگینه خاطرم افتید موجهایی آورد که واویلای دلم رابلند نشده‌در خود پیچید ، ازآن تصویر عکس‌بر داشتم‌ودربرابر پیرمرد گذاشتم‌وگفتم:

«گمان نکنید اینهمه خواهش وآرزوی دل، تمنا واحتیاج وجودماباشد، بهانه ناخوشی وناراضی بودن است. ناله سازی است که دایم‌دردل‌مامینوازد وزاری میکند، ساز بی نوا، دل‌بی ناله، هرگز نخواهد شد.

طالب واقعی آن است که درراه‌بی پایان‌طلب ،پویان‌است،آنکه‌سردرگریبان نشسته و می نالد ، خواهان نیست، برای سیه روز بودن ، پسردملمی به سرکشیده تادرروشنایی حقیقت،زحمت ورنج وادی عشق وتکاپو را نبیند. غم بی اساس ودرد بی مایه‌ی‌پیرآرزو طلب ،که‌حصول خوشبختی ورهایی از شئامت بخت را ازناخن ماه‌نوگرهگشا می خواست چون پرده ضخیم یخ‌که‌در برابر گرمی مطبوع آفتاب آخرین روز های سال بخار شود از خیال و خاطرش بر خاست ... نگاهی بمن افگند که علی‌رغم‌ساعتی‌پیش‌بارغم را ازشانه هایم بیشتر از اوسبك‌ساخت واین بار هردو در هالهٔ از نور امیدو یافتن سرسعادت فرورفتیم ..

اوگفت.... آری فرزندم آرزو راه خود را گم نمی کند این‌ماهستیم‌که نا شناخته بااین شاهد سعادت‌ساز ،خود رارو برومی سازیم بی‌آنکه بدانیم‌چگونه مهارش زنیم ، دست وپای خودرادر برقی‌که ازاومی جهدمی سوزیم وآنگاه ازتکاپومی افتیم ... زندگی‌دورخ‌دارد یکی سیاه وابهام انگیز ودیگرروشن‌و تابان از امیدوصفا، آنکه بیکار ونالان آواره هوس وتمنا می شود در سیاهی وآبهام میرود و مانقش گنگ اورادر پرده زندگی تماشا میکنیم موجودیست که‌ازطلب وتکاپو،تلاش وتپش بیگانه افتاده ودربیراهه‌ایکه خود سرشته‌راز کف‌داده هراسان می شود وآنوقت‌فکر میکند آرزو ها وتمناهابااو سرگران شده واین همایی فرخ فال سایه‌خودرا ازوی دریغ داشته است در حالیکه آنطورنیست ،مایه خوشی‌هاومنبع‌آرزوها در دل کوهها، براوج افلاك ودرقعردریا ها غنوده است اگر از همین رازگول نخوریم،سرگشته‌ی‌تمنا طلبی از ماه‌نو نخواهیم شد وبدنبال حقایق همتی بکار می‌بندیم تانقش قدمهای مادردل نرم این سر گشته تر ازما، فرورود واز انواریکه میگویند ازخورشید وام‌میگیرد فروزانتر خواهد تابید.

روزگاری ازاین محاضره گذشت، در آن‌لحظات که‌صحبت ازماه‌نشینان فلك پیمای زمینی ، پیوسته باامواج‌رادیو میامیخت وجمعی آنرا می شنیدیم‌خاطره پیرمرد خلوت نشین تداعی شد واینك که مهتاب شب شانزده‌درسماءسرگردان می‌لغزد واقماری در مدار با او همراه شده‌اند ،یاد مراد طلبی‌هادرخیالم‌گرمی کرد باز بفکر قدیم رفتم درضمیرم ندایی سازکرد بااین معنی... همتی باید که‌زسرعالم توان گذشت ....

اعلامیهٔ وزارت امور خارجه افغانستان

کابل ۷ حوت «ب»:
وزارت امور خارجه اعلامیه ذیل را ٦ حوت به نشر سپرد:

تصمیم حکومت ایالات متحده امریکا، مبنی بررفع تحریم صدورسلاح به پاکستان موجب تشویش و نگرانی عمیق حکومت ومردم افغانستان گردیده است.

این تصمیم، با ادعای تشویق صلح و آرامش در منطقه، مغایرت کامل داشته و حکومت افغانستان نمیتواند قبول کند که آغاز مجدد ارسال سلاح به پاکستان، منجر به برهم خوردن توازن قوا و مسابقه تسلیحاتی دراین منطقهٔ آسیا نخواهد شد. نزد حکومت افغانستان، رفع تحریم صدورسلاح به پاکستان، مخصوصا درین موقع که قوای نظامی پاکستان، عملا به شکل بسیار بیرحمانه و اقدام جابرانه، در مقابل مردم پښتون و بلوچ عمل نموده، مایه تاثر عمیق مردم افغانستان و مردمان پښتون و بلوچ گردیده است که عواقب آن برای استقرار صلح و آرامش درین منطقه دنیا، به هیچ صورت مفید نخواهد بود.

همچنان جای تعجب است، کشوری مانند ایالات متحده امریکا که دایم از حفظ صلح و آرامش دنیا حرف میزند، در عمل کاملا مغایر آن رفتار میکند.

طوریکه حکومت افغانستان بارها اظهار داشته است:

کشور های در راه انکشاف تنها تحت صلح و آرامش میتوانند به انکشاف وارتقای وضع اجتماعی و بلند بردن سطح اقتصادی جوامع خویش نایل گردند ورفع تحریم صدور سلاح، نه تنها موجب انحراف منابع گرانبهایی از این اهداف عالی میگردد، بلکه جز تولید یك فضای متشنج و خطیر نتیجه دیگری نخواهد

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص رئیس دولت عازم نیپال شد

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص شاغلی رئیس دولت وصدراعظم درراس یك هیات جهت اشتراك درمراسم تاجگذاری اعلیحضرت بیراندرا بیر بیکرام شاه دیوا شاه نیپال قبل از ظهر روز سوم حوت عازم آنکشور شد.

برای وداع باشاغلی نماینده خاص رئیس دولت وصدراعظم دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی اعضای کابینه، لوی درستیزو بعضی دیگراز جنرالان ارشد اردوی جمهوری والی کابل وکابل ښاروال در میدان هوایی بین المللی حاضر بودند.

سیاست تشدد در پاکستان و وداع با دموکراسی برای همیش

سرمقالهٔ دوشنبه ٤حوت روزنامهٔ انیس

ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم پاکستان موقعیکه راجع به مرگ شیرپاو صحبت میکرد ضمن صرف مساعی برای اغفال ذهن مردم یك سلسله حقایق راناخواسته افشاء کرد.

اما مردم پښتونستان وبلوچستان وملت پاکستان که این سیاستمدار نیرنگ باز را خوب میشناسند خوبتر توانستند از گفتاروی نتیجه گیری کنند.

بوتو گفت: «کشور بایك آزمایش بزرگ دیگر روبرو است باید درباره عقب نشینی‌های جدید صحبت کرد، ضیاع شاغلی شیرپاو یك ضایعهٔ جبران ناپذیر می‌باشد باآنهم بایددرك شود که بحرانات از مرگ یك شخصیت نشات نمیکند، این شرایط ودسایس است که چنین مرگ هارادر برداردوآن حایز اهمیت حقیقی است.»

ملت پاکستان پوره مستشعر است که چرا آنکشور بایك آزمایش دیگر روبرو است یعنی آزمایش نظیر سال ۱۹۷۱ که منجر به تجزیه بنگله‌دیش از پاکستان گردید.

که وکدام سیاست سبب شده است تابحران سیاسی سرتا سرپاکستان را فرا گیرد؟

آیا اینهمه بحران تشنج وناآرامی زاده سیاست نادرست ومغرضانه وتبعیض طلبانهٔ زعامت پاکستان نیست؟

حکومتیکه باپیروی از نیات سوء وازطریق توسل بظلم وتشدد وپامال‌نمودن حقوق وآزادیهای قانونی افراد ازیك آزمایش نتوانست موفق بدر شود باپیروی‌ازهمان اصول سابق در آزمایش های دیگرنیز سرنوشتی غیرازآن نـــدارد!

بوتو از عقب نشینی های جدید سخن زد، آیاپامال نمودن حقوق اساسی مردم پښتون وبلوچ وبازی باآزادی های قانونی‌ملت پاکستان از طریق استعمال قوه وزوروو داع بادموکراسی وآوردن دکتاتوری بمنظور تحمیل تفوق سیاسی حزب مردم‌واز بین بردن رقیب نیرومند سیاسی وحزبی یعنی حزب عوامی ملی عقب نشینی است یا پیشروی؟

در صورتیکه بوتو نظام دموکراسی را از بین میبرد ونشان‌میدهدکه‌عقیده‌یی به‌دموکراسی ندارد، سلب این حقوق وآزادیهای اساسی بشری در پاکستان ازطرف کسی که بدموکراسی معتقد نیست جزاینکه پیشروی بسوی ظلم‌و تجاوز وتخطی برحقوق بشری‌نام داده‌شود تعبیر دیگری نمیتواند داشته باشد.

بوتو میگوید «بحرانات محض‌ازمرگ یك شخصیت نشات نمیکند این شرایط ودسایس است که چنین مرگهارا دربر دارد»

بلی این اعتراف بسیار صریح است، بر داشت مطبوعات معتبر جهان، مبصرین سیاسی وژورنالستان‌دقیق همه از اوضاع کنونی پاکستان جز این نیست که قتل شیرپاووقتل عبدالحمید بروی دسیسه مقامات پاکستانی صورت گرفته است، دسیسه ایکه برای‌متشنج ساختن اوضاع سیاسی درآن مملکت تحریك احساسات مردم وبدست آوردن بهانه برای عوض کردن شرایط در پاکستان طرح شده است.

تابا ایجادشرایط جدید متنفذین پاکستان و زعامت افسونگر آنسر زمین رقبای سیاسی را از بین ببرند، وداعیه هاومجادلات ومبارزات صدساله مردم پښتون وبلوچ را قربانی‌یکنفر پښتون نمایند که بوتو آنرا« یك‌منبع بزرگ قدرت» برای حزب‌مردم میخوانـــد.

هیچ بعید نبود که منبع بزرگ قدرت حزب روزی که موفق میشد رفیق امروزورقیب سر سخت فردای خود بوتو راشکست دهد درصف برادران پشتون وبلوچ خود قرار میگرفت، از آنجاست که‌سیاست مداران کهنه کارومتنفذین قدرت طلب پاکستان‌خواستند بایك تیردوفاخته رانشان بزنند وبیچاره شیرپاو قربانی این دسیسه وقربانی عوض کردن‌شرایطی شد که بوتودر مجلس ترحیم شیرپاو آنرا بصورت ناخود آگاه اظهار کرد.

اکنون نه تنها مردم‌جهان بلکه‌مردم پاکستان نیز متوجه این دسیسه ودسایس دیگری شده اند ازقبیل پنهان‌کردن اسلحه‌در پوهنتونهاو باز کشف آن که باو جود دستگاه قوی پلسیی حزب مردم یك آمر غیر منطقی بنظرمیرسد.

شور و هیجانیکه در سراسر پاکستان علیه دکتاتوری زعامت پاکستان آغاز شده ومردم بمظاهرات‌ضدحکومت وبطرفداری حزب عوامی ملی پرداخته اند نمایانگر انزجار ونفرت مردم ازاعمال ودسایس آنحکومت‌است.

سوزاندن دفتر پیروان حزب مردم در بازار شاهی حیدر آباد وحریق یك عمارت محکمه در سرگوده، انفلاق بم دریك فابریکه بنومظاهر دیگر تنفر وعکس العمل تشدد حکومت پاکستان اســـت.

اکنون پاکستان در دوراهی خطیری قرار دارد عقب نشینی واقعی از سیاست‌ظلم‌وزوروزورهایی محبوسین سیاسی رقیب وبرسمیت شناختن مجدد حزب عوامی ملی واعاده دموکراسی در پاکستان یادوام تشنج وپیشبردسیاست تشدد وزوررو قبول خطرات بزرگی که تکرار این آزمایش در قبال دارد.

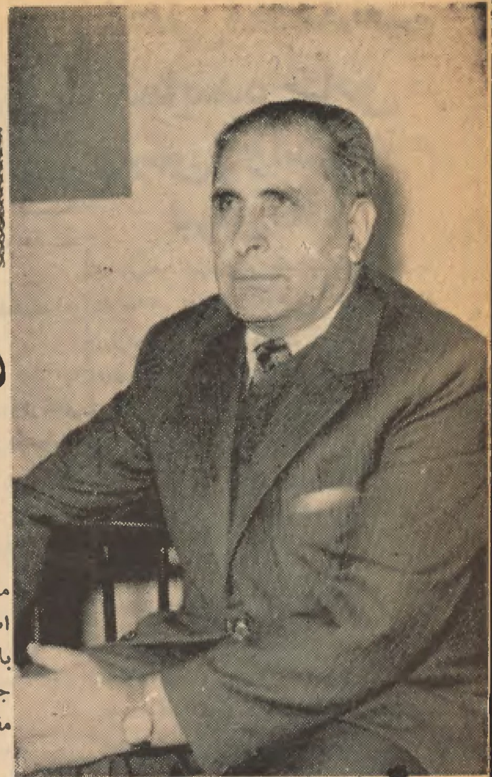


شاغلی جلالر وزیر تجارت درکنفرانس داکاردرصف دوم از طرف راست نفر چارم

راپور تاژ اختصاصی ژوندون ازریفورم بنیادی معارف

از گل احمد زهاب نوری

معارف متوازن در کشور



باروی کار آمدن رژیم مترقی جمهوری در کشوریك سلسله تحولات **عمیق وبنیادی مطابق خواسته** های عصر وزمان،درساحات اقتصادی اجتماعی وفرهنگی آغاز گردید.

از آنجاییکه معارف از یکطرف برای بلند بردن سطح دانش عمومی واز سوی دیگر، برای انکشاف سریع ومؤثر اجتماعی واقتصادی در کشور تاثیر بسزایی دارد، دولت ،از همان روزی های نخستین استقرار رژیم جمهوریت به فکر اصلاح امور تعلیمی وعیار ساختن پروگرامهای درسی مطابق نیاز مندی جامعه وایجاب عصر وزمان افتاد وکمیته‌های رابه این منظور مؤظف ساخت ...

اخیرا ریفورم بنیادی معارف،پس ازغور ومطالعه مجلس عالی وزرا ، کمیته مرکزی تایید وتصویب گردید.

مجله ژوندون طی گفت وشنودهای اختصاصی، باپوهاند عبد القیوم وزیر معارف وداکتر میر عبد الفتاح صدیق معین‌اول آن‌وزارت، به جوانب مختلف این ریفورم روشنی می‌اندازد.

پوهاند عبد القیوم وزیر معارف پیرامون ریفورم معارف میگوید:

– به میان آوردن یك معارف متوازن در کشور که جواب گوی ضروریات عصر وممثل خواسته های امروزی باشد از اهداف دولت جوان جمهوری بود .اجتماع امروزی‌خواهان معارفی است، که چون مشعلی ذهن اطفال را روشن ساخته ووسیله باشد تادر تربیه وپرورش بنیه‌دماغی جسمی وروحی جوانان از هر حیث مفید واقع گردد.

دولت آرزو دارد تا معارف طوری پی ریزی شود، تا واقعا سطح تربیه اولاد وطن را بلند برده ودر ساختمان یك اجتماع سالم که متشکل ازافراد نوعپرور ، وطندوست، مقید به احکام اسلامی وقوانین‌مدنی وبالاخره معتقد به عنعنات وارزش های تاریخی وطن است، مؤثر واقع شود.

پوهاند عبد القیوم می افزاید:

–سیستم معارف باید طوری‌تنظیم می‌شد تابتواند افغانستان را به اهداف فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی ودیموکراسی واقعی، به فرصت کوتاهی موفق ساخته وبه مشکلات فقر وناداری، پرابلم های بیکاری و اندیشه های جوانان در خصوص آینده شان خاتمه بخشند .

وزیر معارف در باره یك معارف اساسی درکشور میگوید :

–سیستم معارف باید طوری طرح میشد، تاوحدت فکر را در میان‌اجتماع برای مصالح علیای کشور، وحدت ملی واعتلای وطن را ازهر جهت تضمین کند.

همچنان از اتلاف بیهوده دارایی دولت وضایعات کمی وکیفی عرفانی جلو گیری لازم به‌عمل آید.

وی می افزاید .

– دولت جمهوری باریفورم جدید معارف، درنظر دارد تاچنین آرزو های دیرینه ملت بر آورده شده وباوارد ساختن تحولات مثبت معارف مطابق خواسته های افغانستان وجوابگوی احتیاجات کشور شود .

البته ناگفته نباید گذاشت که‌این ریفورم زیر بنای تحولات بنیادی در ساحه‌عرفانی است‌ومطابق آن‌درآینده ریفورمهای دیگری‌طرح‌وتنظیم میگردد پوهاند عبد القیوم در برابر سوالی پیرامون سیستم معارف در گذشته، میگوید:

–معارف افغانستان به اثر انکشاف غیر متوازن، دارای یك سلسله نواقصی‌بود، که‌ازنگاه‌کیفیت درسطح پایینتری قرار داشت.

واز آن برآورده شدن آرزو های ملی واجتماعی،انتظار برده نمی شد.

برای اصلاح این نواقص در قدم اول باید تعدیلات اساسی ومعقولی در سیستم تعلیمات دهاتی ،ابتدائی ،متوسطه ،ثانوی و حتی عالی‌رونما میشد تاهم معارف افغانستان جواب گوی نیاز مندی های کشور به‌افراد فنی، مسلکی و اداری گردیده واز سوی‌دیگر، تعداد – تعلیم یافتگان‌را به‌دستگاه‌ها ودوایر دولتی وخصوصی جذب نماید

بهتر ساختن کیفیت وکمیت‌عرفانی، ازطریق اصلاح ساختمان معارف ازاهداف ریفورم معارف‌است.

***قوای بشری، مطابق‌به نیاز مندی‌واحتیاج کشور عیار میگردد.**

***زمینه کسب سواد دایمی، دردوره‌ابتدایی میسر میگردد.**

تحولات عمیقی در سیستم‌معارف وپروگرام درسی وارد میشود.

از وزیر معارف می پرسم :

– ریفورم معارف چگونه تنظیم‌و پی‌ریزی شد ؟

پوهاند عبدالقیوم ،درین مورد می گوید :

– کمیته های موظف ، در خصوص یك ریفورم اساسی ،یك سلسله مطالعات وبر رسی های عمیقی‌را انجام داده ونظرات شان رابمقامات مربوط ارایه کردند.

کمیته های موظف نظر دارندکه چون اکثر فارغان دورهٔ ابتدائی‌پس ازختم این دوره ،دارای سویه‌تعلیمی که بتوانند مصدر خدمات مفیدو مؤلدبخود ، فامیل ، جامعه وکشور خود شوند نمی باشند. با درنظر داشت وضع فعلی، سویهٔ عرفانی و شرایط محیطی افغانستان ،چنین نتیجه گرفته میشود که مکاتب‌دهاتی ۱،۲،و۳ معلمه و مکاتب –ابتدائی اساسی ، شاگردان رابه سطح‌سواد دایمی رسانیده نتوانسته است .

وزیر معارف پیرامون نظرات کمیته های موظف ، علاوه میکند:

–کیفیت تعلیمات ثانوی به اثر فقدان معلمان ورزیده نداشتن پروگرام های درسی مطلوب ،کمبود کتب‌درسی ورهنمای معلم ،لابراتوار هاساماِن و تجهیزات مورد نیاز، بهبودی نیافته است واز همینرو تعداد فارغان به سرعت و سهولت توسعه یافته ونه تنها جذب شان‌از قدرت دوایر و موسسات دولتی‌و خصوصی بدور است، بلکه مازاد آن هابه اشغال کار ووظیفه یی آماده نبوده وبیکار می‌مانند .

لذا مرفوع ساختن این معضله مستلزم آنست تا یك تجدید نظر بنیادی وواقعی ،در هرم ساختمان معارف بعمل آید .

از پوهاند عبدالقیوم میپرسم :

– در تعلیمات ابتدایی مطابق ریفورم جدید چه تغییراتی رو نمای شود ؟

وی میگوید :

–برای اینکه سواد دایمی تامین گردد وفارغان دوره ابتدائی از نگاه قدرت جسمانی برای تعقیب تعلیمات ثانوی و فرا گرفتن کورس های



قوای بشری ، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد

حرفوی ویا انتخاب شغل آزادآماده گردند، دوره ابتدایی از شش‌سال به‌هشت سال ارتقایافت. سن‌شمول شاگردان شش و هفت تعیین گردید ودوره متوسطه تجزیه شد .

در صنوف هفتم وهشتـــم دوره ابتدایی ،علاوه از مضامین مربـوط معلومات محیطی و حرفوی نظـری‌و عملی در نصاب تعلیمی گنجانیده‌می شود که‌به این ترتیب سویه‌آموزش آمیخته با کیفیت ارتقا میکند .

فارغان دوره ابتدایی به‌اساس‌یك سنجش دقیق قوای بشری از نگاه تعلیمات ثانوی عمومی و مسلکـــی ،بعد از سپری نمودن یك کانکور، انتخاب‌میگردند. ازبین‌شاگردانیکه‌درین کا نکور موفـق نمی شوند ، نظـر به‌ضرورت ،به کورس های حرفوی قصیرالمدت شامل گردیده ومتباقی شغل آزاد را اختیار می نمایند ،کـه این هردو کتگوری قشر پر ارزش کارگر باسواد ماهر ونیمه ماهـر را تشکیل خواهند داد.

پرسش دیگرم از وزیر معارف، درباره تعدیلات و تغییرات است، که دردوره ثانوی رونما میشود :

پوهاند عبدالقیوم درین مورد می گوید :

ـیك دوره ثانوی چهار ساله‌چه ازنگاه کیفیت و چه ازنگاه‌رسانیدن شاگردان متوازن بانیاز مندی ها ی قوای بشری در ساحات سکتـــور دولتی وخصو صی مؤثر تر اســت، لذا نخست دوره ثانوی راداز ســه سال ،به چهار سال ارتقا دادیم. این‌دوره .برای آمادگی به رشته‌های ساینس و اجتماعیات وبغرض‌تقویهٔ مسلك تدریجاً در همه کشـــــور، منشعب میگردد .یك تعداد لیســـه های عمومی بعد از سروی‌و مطالعه ،بصورت تدریجی به مکاتب مسلکی تعدیل میگردد .

در چوکات ریفورم معارف، تربیهٔ معلم که متضمن تطبق آن است.نیز مدنظر گرفته شده است.

وزیر معارف در اینباره میگو ید :

ـیکی از اهداف ریفورم معارف‌این است‌که در آینده ، کدر معلمان‌بـه سویه های لسانس وبالاتر ازآن،در معارف کشور تدریس نمایند .

درریفورم معارف بالای رشتـــــه تخصصی معلمی توجه بیشترمبذول گردیده نسبت‌به تعداد سال تعلیمـی به‌این منظور در نظر است‌تا معلمان دوره ابتدایی از فارغان بکلوریـا. عجالتا به سویه صنف چهارده تربیه شوند .همچنان معلمان دوره ثانوی ازفارغان بکلوریا ، در موسســـات تربیهٔ معلم ـبه سویه لسانس مـد نظر گرفته شده است .

بلند بردن سو یهٔ معلمـــان،از طریق کورس های متداوم و منظـم داخل خدمت ،نیز از پروگرام های وزارت معارف است .

به همین‌تر تیب پرو گرام پوهنځی‌ها به‌غرض تربیهٔ معلم مطابق‌به احتیاج معارف عیار میگردد .

همچنان برای کودکوستان ها نیـز معلمان اختصاصی تربیه خوا هنـد شد .

در پایان این گفت و شنـــوداز پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف مـی خواهم ،تا درباره تطبیق این‌ریفورم نیز روشنی اندازد ،وی میگوید:

ـبرای تطبیق ریفورم ساحهٔ عرفانی ،به سویه های‌ـ مختلف درسراسر کشور سروی گردیده وبـه اسا س نتایج این سروی ،مراحل تطبیـــق ریفورم ،بصورت تدریجی عملی می گردد .

وی می افزاید :

ـمعلومات لازم درباره نیاز مندی قوای بشری کشور در سکتورهای مختلف ،برای پنج الی ده‌سال‌آینده جمع آوری میگردد ،تا ریفورم مورد نظر طور مؤثر ومثمر هسته گذاری وتطبیق تدریجی شود .

همچنان بادر نظر داشت اصـل کیفیت اهداف عمومی معارف‌وروحیهٔ ریفورم ،نصاب تعلیمی ، پروگـرام های درسی ،کتب ، تجهیزات‌وغیره نیز عیار گردیده ودرین ساحـــات اقدامات جدی بعمل می آید،چنانچه درین ساحات همین اکنون اقدا ماتی نیز صورت گرفته است .

ارتقای مکاتب دهاتی و ابتدایی به صنف هشت‌و تعدیل برخی ازلیسه های عمومی ثانوی ،به مسلکـــی، تدریجا روی دست گرفته میشود.



پوهاند عبد القیوم وزیر معارف به سوالات خبر نگار ما پاسخ میگو ید

بوده بارندگی آن درزمستان صورت می گیرد وتابستان گرم وخشك دارد. نباتات آن سبز مدیترانه‌یی جنگلات ارچه، پسته ودر جنوب آن صحرای اعظم نخلستانهای خرما دارد .

الجزایر به ۱۵ ولایت تقسیم شده شهر الجزیره پایتخت آن میباشد که درکنار ساحل مدیترانه موقعیت دارد. شهر های اوران کف ستانین، انابا، میلیانا، میدیا وکازبا از شهر های مشهور آن بشمار میرود . نود در صد اهالی الجزایر راعرب وبربرها تشکیل داده و۱۳۰ هزار اروپایی در الجزایر سکونت دارند .

دین اسلام ۹۰ فیصد اهالی آنرا دربر گرفته است . گندم ، جو، تنباکو،پنبه،زیتون وتوت ازحاصلات زراعتی الجزایر بوده، گاو گوسفند ، مرکب وشتر ازحیوانات مهم آ ن میباشد .

آهن، فوسفیت، نفت ونمك ازجمله معدنیات وخرما گوسفند، میوه جات، پشم ، آهن، روغن زیتون، الفاناوکارك ونفت از صادرات این کشور بوده واز واردات آن منسوجات نخی ماشین آلات، زغال، شکر وچای میباشد .

بیرق الجزایر ازدورنگ سفید وسبزعمودی تشکیل یافته دروسط آن نیمه مهتاب و ستاره برنگ سرخ دیده میشود. پول رایجه‌آن دینار الجزایری مساوی به صد سانتیم میباشد .

روزملی الجزایر که سالگره انقلاب (۱۹۴۵) میباشد مصادف به‌اول نوامبراست، عایدات ملی فی نفر: ۲۲۰ دالر میرسد .


یك منظره ازشهر ساحلی میلیانای الجزایرکه خیلی مدرن آباد گردیده است .

ترجمه وتهیه ع، کهگدا

کشوری در قارهٔ سیاه
آنجا که صحرا بی پایان و نسیم مدیترانه گوارا است

باکشور های جهان آشنا شوید

الجزایر

کشور جمهوری درافریقای شمال غربی در بحیره مدیترانه‌که‌باکشور توتس، لیبیا،نایجیر مالی، موریتانیا ومراکش همسرحد است . دارای ۲۳۸۲۰۰۰ کیلومتر رقبه وچهارده ملیون وهفتصد وهفتاد هزار جمعیت میباشد که دریك کیلومتر مربع آن ٦ نفرحیات بسر میبرند .

اقلیم الجزایر بصورت عموم مدیترانه ایی

این کشور جوان جمهوری افریقایی که‌تازه (۲۱) سال ازانقلاب آن می‌گذرد مدت ده سال درمیان خون وآتش میسوخت تاریخ درخشان وبرجسته ای دارد. موقعیت آن درکنار بحیره مدیترانه به اهمیت این کشور بیشتر افزوده وآنرادر قطار کشور های خوب افریقای‌شمالی درآورده است . کوه های اتلس درشمال و دنباله تسلسل کوهای جدید چین خوردگی یورپ میباشدکه بیك زمانی‌ازآبنای جبل‌الطارق به‌کوههای نوادای اسپانیه وازطرف دیگر از طریق راتی بون به‌کوههای سیسلی وایتالیا وصل بودند. این کوهها که بامتداد ساحل شمال مغربی امتدادداشته بنامهای (تل‌الاتلس)


یکی از کوچه های شهر کهنه الجزایر که‌دارای کوچه های عرض وتاریکی میباشد .



حیات زنان الجزایری درخارج منزل که دولباس مختلف رانشان میدهد .

و(ریف) معروف‌ودرجنوب‌آن‌یك سطح‌مرتفع‌بنام شط موجود است‌که نوع خوب آهن درآن یافت میشود. عقب این سلسله کوههای ساحلی وادیهای حاصلخیز تل اتلس وجود دارد که بهترین علاقه الجزایر محسوب میشود وادی شیف کلانترین وادی بوده وازدریای بهمین اسم آبیاری میشود .

درجنوب کشور که صحرایی‌می‌باشد اقلیم‌گرم ریگستان بوده تابستان فوق العاده سوزان و زمستان نسبتا گوارا ومعتدل داشته بارندگی بندرت بعمل می آید بالحاظه «صحرای‌اعظم» فاقد نباتات میباشد لیکن جاییکه درآن آ ب یافت میشود نخلستان هابوجود آمده که‌بعضی بته های خاردار ودرختان خرما درآن میرویند. چون تابستان این نواحی خشك میباشد لذا بیخ درختان دراز بوده تاآبرا ازعمق زیادکش کرده بتواند برگهای آنها کم وسخت میباشند تاآب درخت تبخیر نشود .

درسرزمین الجزایر عربها، بربرها ومور ها حیات بسر برده که اهالی الجزایر راتشکیل میدهند .

جنگلات کارك به تل اتلس و جنوب فلپی ویل وافر بوده ارچه الیپو وبلوط سبزدرختهای مخصوص جنگلهای مذکور میباشد که قطع آن قانونا ازطرف دولت ممنوع قرار داده شده است . وادی تل بکلی سرسبز ودرریگستانها وسطوح مرتفع آن بومیان حیوانات ازقبیل گاو، گوسفند، شتر، مرکب واسپ راتربیه می‌کنند. گندم وجو غله مخصوص الجزایر بوده جو و جواری نیزدراکثر جاها کشت میشو ند . باغهای انگور ودیگر میوه جات قریب شهرها وجوددارند . تمباکو ، پنبه ، زیتون وتوت برای تربیه‌کرم پیله دراکثرجاها زرع‌میشوند. الجزایر میوه جات نارنج، انجیر، انار، بادام، کیله، پسته وخرما زیاد ووافر داردکه جزو اقلام صادراتی آن بشمار میرود. نبات الفاناکه برای کاغذسازی واعاشه حیوانات مسا عداست مخصوصا درجنوب اوران کاشته میشود .

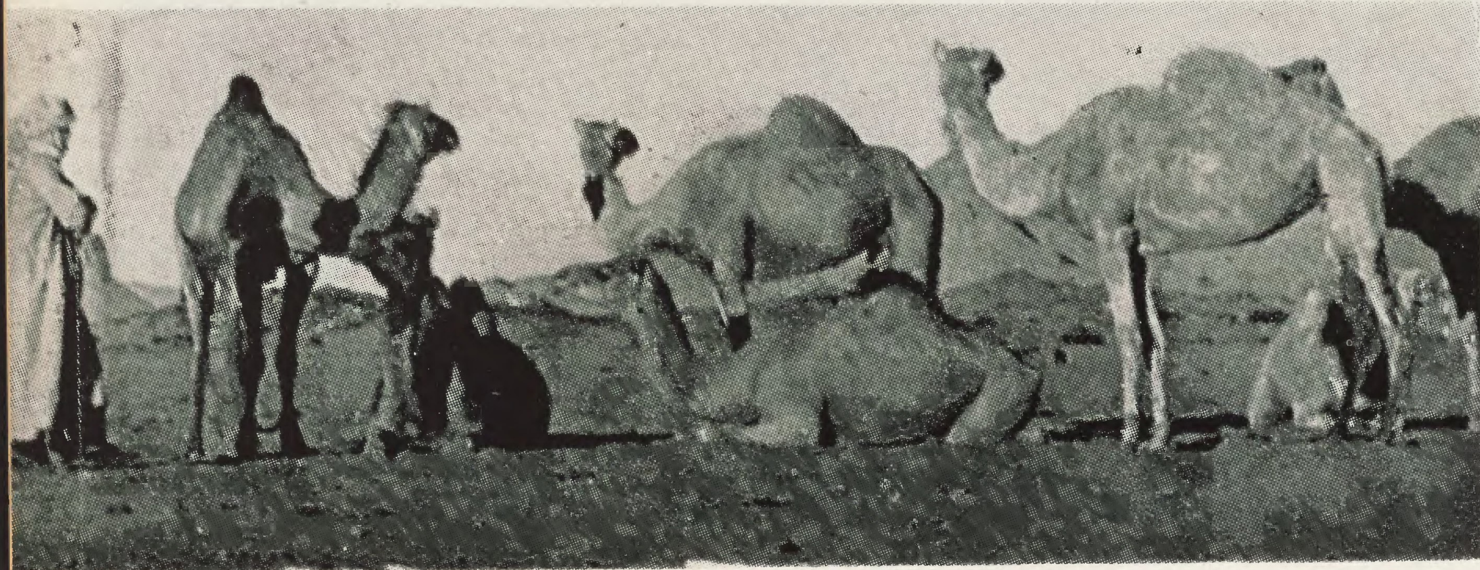
شهر الجرس یاالجزایر پایتخت جمهوریت مردم الجزایرکه تقریبا دارای یك میلیون‌نفوس میباشد ودرسال ۱۹۵٤ درحدود ٦۰ فیصد نفوس الجرس رافرانسوی ها تشکیل میداد و بعدازاعلام جمهوریت وانقلاب‌آزادی، فرانسویها این شهرراترك وفعلا مردم خود الجزایر که عرب بربری میباشند درین شهر مسکن گزین شده اند . درادوار قدیمه در محل الجرس امروزی بندر کوچك فرانسوی قرار داشت و سپس رومی هاجای آنرا اشغال کردند درقرن وسطی درزمان تهاجم عربها ناحیه مذکور بکلی خراب وویران گردید . در قرن دهم میلادی یکی ازامرای عرب شروع به تعمیر مجدد این شهر وبندرآن نمود . دراوایل قرن۱۵ الجرس تحت اداره اسپانویها درآمده وبعدا برای مدت سه صدسال منحیث مرکز قوای عسکری فئودالی الجزایر تحت اداره امپراطوری عثمانیه درآورده شده بود .

در ۱۸۳۰ فرانسویها این شهر را بدست آوردد وآهسته آهسته به تمام کشور آنزمان به‌دست اندازی شروع‌کرد ودرمدت ۱۳۰سال الجرس بزرگترین مرکزاداری فرانسه‌دربراعظم افریقا قرار گرفت بالاخره دراثر جنگهای زیاد آزادیخواهان این شهر در ۱۹٦۲ استقلال خود راازفرانسه حاصل کرد وازهمان روز باینطرف الجرس پایتخت جمهوریت الجزایر قرار داده شد .

از ابتدای قرن بیست مخصوصا در زمان جنگ جهانی دوم الجرس بصنایع عصری اقدام کرده وامروز نصف تولیدات صناعتی الجزایر باین شهر تکیه میکند فابریکات ماشین ها ی زراعتی ، سامان برق ورادیو فابریکات اصلاح موتر ومونتاژ تراکتور فابریکات کود کیمیاوی نساجی ، کاغذ وغیره همه درهمین شهر وجود دارند . الجرس مهمترین مرکز خطوط آهن وسرکهای الجزایر بوده بزرگترین میدان‌هوایی داخلی وبین المللی درالجرس متمرکز یافته‌اند که سالانه از ۳۰ـ٤۰ هزار طیاره وبیش ازیك میلیون مسافر از همین میدان‌استفاده می‌کنند همچنین ازبندرگاه الجرس سالانه ٥ میلیون تن اموال بسوی اروپا ، امریکا وآسیا نقل داده میشود .

یونیورستی معروف الجزایر که دارای ٥ میلیون محصل می باشد، انستیتوت زراعتی مکتب عالی تجارت بحری، مکتب عالی مهندسی

بقیه درصفحه ۲۰



شتریکی ازوسایل نقلیه صحرای الجزایربوده کاروانها هزاران کیلومتر رابسوی شرق‌وغرب طی می کند.



درکائنات ودرطبیعت از موج گل تاحریر ابرها از سنگ خاره تا بستر سبزه هاهرچه هست اگر زبانی هم‌ندارد، حرف وبیانی دارد که می‌توان ازحال آن‌ها، فهمید، این تابلو هم گویای راز ها ئیست که دقت شمارا میخواهد ...

قصه‌نویسان معاصر



در اندیشهٔ بیان یك طرح نو ...

اعظم رهنورد زریاب، چه‌میگوید؟

اعظم رهنورد کیست ؟

پر کار ترین قصه نویس معاصر که‌غالباً نقد هایش رابامضای (ناب) ترجمه هایش‌را بامضای (رز) وقصه‌هایش رابامضای (رهنورد زریاب) نوشته است .

تعداد قصه های کوتاهش بیش از هفتاداست ویك قصهٔ طویلش نیمه تمام هم‌دارد بنام (نقش هاوپندارها) که تاسیزده شماره‌درژوندون چاپ گردید وبعد نا تمام ماند

زبان انگلیسی رامیداند وتعداد زیادی قصه پولیسی رااز همین زبان به دری ترجمه نموده است. نقد ها یش بیشتر ادبی وفیلمی بوده‌است. رهنورد بعد از اخذ لیسانس‌ازپوهنتون کابل دررشته‌ژورنالیزم دیپلوم‌فوق‌لیسانس‌خود ااز دانشگاه ویلزجنوبی بریتانیا بدست‌آورده است او سی سال عمر دارد .

من و قتی کا ر نگا رش‌قصه‌یی را آغاز می کنم بیش از آنکه متوجه اصول ،قوانین ومقوله های فلسفی وسیاسی باشم ،زیر تاثیر همان حالت روانی میباشم که‌در همان لحظه دارم .

بناغلی رهنورد !

از نظر شما دگر گونی وتحول در کار داستاننویسی وقصه پردازی چگونه وازچه زمان در کشور ماآغاز گردید ودر جریان تکامل نسبی اش باچه دشواری هایی مواجه گشت ؟

ـ از نظرمن نه بر شاعر لازم استدرزمینه تاریخ قصه. واز همین نظر زاید میدانم‌بحث های‌تخصصی داشته باشد ونه قصه‌نویس‌درزمینه تاریخ قصه واز همین نظر زاید میدانم بحث کردن درزمینه‌چگونگی‌راهیابی قصه‌رادرادبیات معاصر وچگونگی‌سیر تحول آنرا .شایدهم‌آنچه من بگویم وارائه دهم نا قص باشد ویا خالی از لطف ودلچسپی ،چه من تخصصی‌در این زمینه ندارم .

گذشته از این دراینجا باید اشاره به نکته یی هم بکنم وآن اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم ،تاکنون اصلامطلب جامع وهمه جانبه‌یی درمورد چگونگی پیدا یی قصه به‌شکل عام آن‌در افغا نستان نگارش نگردیده وآنچه هم که نوشته شده ضمنی بوده‌است ودر حاشیه ویا مقدمه کتاب ویا مقاله یی.

شما در پرسش خود اشاره یی داشتیدبه معیار ها وضابطه های پذیرفته شده درقصه نویسی وآن هم در سطح جهانی وبین المللی عقیده من این است که اگر این معیار ها رامبنای کار خود قرار دهیم در ارزش گذاری قصه معاصر ، ابعاد وپهلو های آنرا درچار چوب معین وفشرده این ضابطه های‌قراردادی به قضاوت گذاریم باید بگوییم تاکنون اصلا قصه‌یی در افغا نستان نوشته نشده استو شاید بهتر است بگوییم تلاش هایی صورت می گیرد که قصه نویس مابتواند این معیار هارادر قصه معاصر جاری سازد واین هم روشن است که هم معیار ها ناهمگون است وهم تلاش هاواز همین جاست که کمتر میتوان شباهتی میان این معیار هاو تلاش‌ها یافت.

ـمیتوانید مقداری از این معیار های ناهمگون اما پذیرفته شده در سطح جهانی‌رابر شمارید ومعرفی کنید تا خوبتر بتوانیم به طرز دید شما آشنا گردیم وبدانیم شماقصه راچه ازنظر تکنیك وساختمان وچه ازنگاه مطلب باچه محك هایی از بوته آزمایش میکشید ؟

ـ نمیتوانم ونمی خواهم بصورت مشخص انگشت روی «این» یا «آن» بگذارم ویامثلا (الف) و(ب) یا(ج) را معیار های قبول شده قصه نویسی در سطح جهانی معرفی کنم چه خودم باهر اصل قرار دادی که اندیشه ویا ابداع وابتکار هنر مند رادر زندان در بسته قواعد خاص وضابظه های معین قرار دهد مخالفم امابصورت ضمنی ومقدمه گفته میتوانم یك مشخصه جهان امروز در تمام زمینه های اندیشه یی تنوع وگوناگونی پدیده هاست درهرزمینه ای . تنوع در فلسفه ، تنوع‌در سیاست تنوع در شیوه های اقتصاد وفرهنگ وبه همین ترتیب تنوع در مجرای عام هنرها واز جمله قصه نویسی .وطبیعی است که این همه تلون رنگها وتنوع بینشها در پدیده های گونا گون جریانهای متلون ومتنوع رابه بوجود میاورد .

درچنین شرایطی چه مشکل است که‌هنرمند تصمیم بگیر د ودر روش وراه خودثابت بماند ،چنانکه نمانده است .

به همین علت است که امروز وقتی به دست آورد های هنری خود می بینیم ،متوجه میگردیم که در محتوای پدیده های هنری‌ما یااصلا تلون وتنوع راه نیافته است ویااین راه یابی‌به‌اندازه‌یی نامرئی است که احساس نمیگردد .

برمیگردیم باصل مطلب در زمینه‌معیارها واین واضح است به همان پیمانه که جریانها درمسیر عام تکامل هنری متنوع وگونا گون است معیار ها وضابظه هانیز رنگ‌رنگند که گفت وگو در باره آنها ایجاب تحلیلی بسیار گسترده وهمه جانبه رااز شیوه هاو بینش‌های هنری جهان میکند .

امروز برای ارزش گذاری وارزیابی ویابه زبانی دیگر نقد هنر واز جمله قصه نویسی دوشیوه بادو نوع بینش در جهان متداول است :شیوه اکادمیك یادانشگاهی وروش‌آزاد.

اگر معیار ها رادر زمینه داستان از نظر دانشگاهی ببینم ،میتوانم بگویم قصه به حیث یك هستی‌ادبی‌از نظرشکل وخصوصیت های شکلی واز نظر محتوای داستانی تاکنون در کشور مابوجود نیامده است ومن روی این نکته تاکید هم میکنیم .

بقیه در صفحه ۲۰



نمی خواهم بصورت مشخص روی این یاآن انگشت بگذارم !



دختران جمیز باند

عصر ما همانطوریکه عصر کیهان ،عصر راکت وعصر اقمار نامیده می شود وبااین عناوین والقاب در روزگار ماز نظر انکشافات صفحه ۱۲ سریع علم وتکنالوژی مرز های تاریخی‌در فواصل کوتاه ازهم ، زود، زود تعویض‌میگردد همانطور در قلمرو ذوق وعواطف وغرایز زیبا جویی وزیبا پسندی نظیر چنین نو آوری‌ونو خواهی هاروز بروز محسوس ومحسوس تر می شود باین حساب همانطو ریکه در مکتب رسامی پیکاسو فصل وباب‌تازه وحیرت‌انگیزی رابنیاد گذاشت وکو بیزم و مانند آن دیگر مکاتب هنری ذوقها وفکر هارا بارنگ ومایهٔ نوی متوجه ساخت همانطور در موسیقی نیز هم‌از لحاظ علم وفن وهم ازلحاظ تشکیلات‌و هارمونی نو در ساز ها تحولاتی محسوس عرض وجود نمود .

درعکس مانند (بیتل‌ها) گروه نو هنری‌که بنا م د خترانی جیمز باند» ظهور کرده اند دیده می شو ند این گروپ بعدآسفرهایی به‌بیروت، بنکاک‌وهانکانگ‌نموده بپاریس رسیدند وبعنوان (انسانهای باتفنگچه طلائی) کنسرتی‌را در «دراگ ستور»شانزدم‌لیزه برگزار نمودند که عروس شهر وساکنان زیبا پسند آنرا سرا سیمه تاپایان شب‌ها در حریم هنر خود محصور ساختند .

قصه ای از غصه ها



من یك مادرم، مادریکه برای سه طفلش، هنوز شناخت دست راست و چپ گنگ ونامفهوم است .

وبزرگترین آنها شش سال دارد وخودم بیش ازبیست ودوسال عمر ندارم .

زمانیکه چهارده سال بیشتر نداشتم بایکی ازاقوام پدرم که دوچند سنم عمر داشت ، بنابر خواستهٔ پدر ومادرم عروسی کردم . هنوزمدتی ازاین پیوند بدنما سپری نشده بود که شوهرم هوس دیگری به سرش زد کاشانه‌اش بدش آمد. ازخانه وزندگی بدون علت ودلیلی گریزان گردید وبادختری‌که یکی ازخویشاوندان نزدیك مابود تار دواند و عاشقش شد وسرانجام درحالیکه اولین فرزند مادوماهه نشده بود بااو عروسی کرد ومراچون متاع بی ارزش دور انداخت .

باآمدن انباق درمنزلم زندگی ما شکل‌دیگری بخودگرفت ، اوضاع فامیلی وخانواده‌گی ما بکلی دگرگون گردید وبربدبختی من وفرزندم افزود شد هرروز بلاوقفه بهانه تراشیدن و بهانه گرفتن وبالاخره موی به‌موی شدن عادت من وانباقم شده بود .

دراین گیرودار ، دراین جدال و کشمکش خانواده‌گی ویرانی وضع اقتصادی وفقر و تنگدستی چنان چهره‌ای زشت وپلید خودرا برای مانشان داد که نگوونپرس !

شوهرم بامعاش کم‌که میگرفت به سختی میتوانست مصارف دو فامیل راپوره کندومابه بدترین شکلش به‌این وضع ابترو کشنده ادامه میدادیم‌وبه‌غذای بخور ونمیری‌که برای مامی رسیدقناعت داشتیم .

روزها می گذشت وروز های دیگر سختر وآزار دهنده ترازروز های قبل به سراغ ما می آمد. دومین وسومین فرزندم نیز بدنیا آمدند وروزبروزبخرچ فامیلی ماافزودمیگردید.

دریکی ازروزها درحالیکه چون روز های دیگر بفکرتهیه نان چاشت بودم احوال آوردند که شوهرم باموترتصادم نموده ومرده است . ومن ماندم باسه‌طفلیکه احتیاج به‌پدر ونوازش های مادر داشتند .

اکنون مدت سه سال ازآن زمان می‌گذرد. یکی ازدوستان ماکه زنش راازدست داده‌است خواستگار منست وتضمین نموده‌که اطفالم را نیزمنحیث یك پدر نگهداری کند وخودش نیز صاحب دوفرزند است ازطرف دیگر خودم به این وصلت رضایت ندارم میخواهم تا منحیث مادربه سه طفلم بصورت واقعی که آینده ای جامعه به آنهانیاز دارد رسیدگی کنم اکنون شما مرارهنمایی کنید که کدام یك از این دوراه رابر گزینم .

خواهر عزیز ! شما اکنون دیگرآن دختر چارده ساله ایکه پدرتان راه زندگی رابرایتان بدون اراده ودخالت خودتان تعیین‌کرد نیستبد بلکه باپروردن سه فرزند وتحمل مشقات و تکالیف زندگی بامبارزه علیه زندگی ورزیده شده‌اید، درین دوراهی‌که دربرابر شما قرار گرفته بهرکدام که بخواهید بروید توصیه ما این است که تجارب امثال تان و مشورهو حساب عقل وفراست تان رافراموش نکنید ، اگرچه حوادث قابل پیش بینی صد در صد نیست ولی بازهم باتوکل زانوی اشتر بستن میتواند شمارا ازحصار اشتباه وبازهم‌گرفتاری درغم واندیشه بازدارد اگر بتوانید وسایل وضرورت زندگی اطفالتان راآماده بسازید وبه همت خودمتکی باشید بنظرمافکری است بهتر ورائیست صائب آنطرف اختیار بشما !

تهیه و تنظیم از : م. ارغنون

سال بین المللی زن

یاسال تحول بیشتر در وضع زنان

این حقیقت مسلم است که درسال های پر اضطراب پیشین ودرزمانیکه مشکلات درد ناك و ناراحتی های ناگوار در بطن جامعه سرا غ میشد اندیشه های بکر و نیروی خلا ق نیم از پیکر اجتماع نیز د رپشت چادرها و رو بند ها ازیاد رفته بود وزنان جز پنهان داشتن افکار وعقاید خویش راه دیگر سراغ نداشتند اما وقتیکه تساوی حقوق شان بامرد و آزادی های انسانی زن در کشور مطرح شد این اقدام مثمروارزشمند به زن وبه این عنصر ز ندگی ساز حیات تازه بخشید ازان بعد زن نیروی شگرف و سازنده خو یش را هرچه بیشتر در خد مت اجتماع گماشت .

واکنون در شرایط نوین و با بر- گزاری و تجلیل از سال بین المللی زن ضرورت تحو لی بیشتر در وضع زنان مطرح شده است پس برایتکه دست پر تحرك زن درهمه نقاط کشور نقش همه جا نبه تر و دامنه‌داری را در فعالیت های اجتماعی ، سیاسی، اقتصادی فر هنگی ایفاء نماید لازم است دیوار های تعصبات فرو ریزد، خرافات و پدیده های منفی ریشه کن شود ، ا متیازات و نا همگونی ها محو شود تازن بیش از پیش فعال گردد .

پس ما بمنظور درك بیشتر مشکلات ز نان باسه تن از زنا ن آگاه و رو شنفکر کشور مصا حبه های بعمل آوردیم که اینك تقد یم شما خوا نند گان ار جمند می‌نمایم.

محترمه عزیزه رشاد متصدی امور مربوط فر مایشات و قرار دا د ی

د میرمنو تولنه در مورد نقش ز نان روشنفکر در مبارزه با پدیده های منفی چنین گفت :

نقش زن چه منحیث عضو فا میل وچه منحیث عضو جامعه خیلی ها برازنده و پر ا همیت می باشد زیرا زنان خو د نصف افراد جا معه ر ا تشکیل مید هند و نیمه دیگراجتماع پرورده دست ایشان است یعنی سهم زنان خیلی بیشتر ازان است که گمان میرود و یك جا معه بطور کل نمی‌تواند ازتحت تاثیر نقش‌زن‌بیرون آید . لذا درین صورت نمی توا ن موثریت نقش ز نان رو شنفکررا در مبارزه باپدیده های منفی ا جتما ع نادیده گرفت .

این جنبه های منفی معلولی ازعلت هائیست که به مرور ز مان در عمق اجتماع ما ریشه دوانیده است ودر اقتصاد و فر هنگ ما اثرات سوء وارد نموده و نسل با نسل ا نتقال یافته است از بین بر دن این جنبه ها و تعویض آن با پدیده های مثبت ومفید تعمق و غور بیشترومبا رزات پیگیر را ایجاب می نماید تا بتوان علل وانگیزه های بو جود آمد ن این پدیده ها را شنا خت وباتحلیل منطقیُ در پی رَفع آن بر آمد .

مطالعه و تحقیق و علت‌یابی ا ین انگیزهٔ ها وارزیابی همه جا نبه و شناخت آن سبب ا محای این جنبه های منفی خوا هد شد البته نقش روشنفکران درین قسمت مو ثر میباشد .

وی در مورد سهمگیری بیشتر زنان در انکشاف کشورچنین‌افزود:

انسان‌طبعا یك موجوداجتماعیست واجتماع عبارت است از تجمع افراد که بطور الزام و به پیروی ازفطرت وحس احتیاج و تعقل دور هم جمع شده اند واشتراك مساعی مینمایند واز کوشش و کار و فعالیت‌یکدیگر متقابلا والزاما بهره مند می شو ند تابتوانند بحیات بهتری نا یل آیند وجامعه خود را مر فه و متر قی نمایند .

... پس هر فرد در مقابل‌اجتماعی که دران حیات بسر می‌بردمسئولیت بزرگی دارد وخصوصاً طبقه‌روشنفکر که این مسئولیت را عمیقاً ا حسا س می نمایند . میدانیم در جریان‌تاریخ وسیر زمان زن همیشه سهم مهم نقش موثر و مولدی در اجتماع خود داشته است .

امروز خو شبختانه این مو ثریت با انقلاب جمهوریت در وطن عزیز وحیات ملی ما خو بتر نمودار است وساحه فعالیت های اجتماعی زنان‌را در تمام شئون حیاتی مساعدتر ساخته است .

هموطنان رو شنفکر ما با ید بایك اتحاد و همبستگی با پلان های که برای بهبود حیات ملی ما و ضع گردیده اشتراك مساعی نمایند ز یرا هیچگاه ز مینهٔ مسا عدی بسو یهٔ ملی برای بهبود و ضع‌زنان ما نند امروز و جود نداشته و هر کس در هر موقفی که باشد می تواند دراین مبارزه برای بهبود ز ندگی‌مردم‌خو‌د سهیم و شریك گردذودامن‌این‌مبارزه را بسویهٔ ملی بکشاند .

درین موقع حساس ، احسا س میشود که خد مت در راه و طن و هموطنان بزرگترین غایه و هد ف هرشخص وطن پر ست به هر وظیفه که است می باشد .

پیغله عزیزه رشاد که خود دختر روشنفکر و آشنا با پرو بلم های اجتماعی است نظرش را درینمو رد اینطور ا براز نمود .

البته درك این واقعیت ، هر وطن پرست را متجسس میسازد ز یرا پرابلم ها و مشکلاتی ز یادی‌درحیات زنان و جود دارد که ایشان‌راتعجیز می‌نماید و نا همگونی نا برابری را بین زن و مرد در شهرها وروستاها بوجود آور ده است .

برای رفع این تبعیض ها وضع قوانین مبنی برتثبیت حقوق‌حقه زن اجتماع را از حالت محدو دیت‌خارج مینماید وهمه افراد از مزایای کا رو مساعی افراد استفـاده خو بتر ی می‌نمایند .

به نظر من بهترین راه حل و نیل به یك جا معه متر قی ومرفه‌آن‌است که ز مینهٔ را برای اجرای قوانین مساعد ساخته و حقو قی را که زاده قوانین است به منصه اجراء گذارده شود و بی تر دید درین صورت‌سطح فکری.و ذهنی مردم بالا رفته و مردم مسئو لیت فرد را در مقابل فرد و

جامعه احساس می نمایند .

اجرای قوانین مردم را به عمق و عظمت نیروی سازنده ایشان متوجه نموده ازین طرق از نیروی خلاق افراد در اعمار مملکت بهرهٔ بزرگی بدست می آید .

قوانین مدنی و قوانین دیگر می‌توانند این تبعیض ها و نا برابری‌ها را از بین ببرد خصوصاً تجدید نظر به‌قانون ازدواج، تعداد زوجات، منع نکاح صغیره ، طلاقهای یك‌جانبه مطابق قوانین اسلامی ، حمایه حیات طفل بعد از فوت پدر و یاطلاق و رفع دیگر تبعیض ها و بالا خره تدوین قانون حمایه خانواده می‌تواند علت خود بینی ها وفردگرائی هارا که طبقات مختلفه در گذشته داشته و موجب بروز تبعیض و نابرابری بین زن و مرد شده از بین ببرد و بدین قسم میتوان در راه احیای معیار های انسانی برای زن موثر واقع‌شد.

محترمه منوره‌فضلیار عضوتفتیش دافغانستان بانك در مورد مساوات برابری تساوی حقوق زن گفت :

پاسخ این سوال را باید بامطالعه در چگونگی رابطه بین زن و مرد وتغییر و تحول آن در طول تاریخ جستجو کرد . البته در اجتماع ابتدائی زن و مرد تقریبا از حقوق مساوی بر خوردار بودند و هر دو درصحنهٔ تلاش و معاش همکاری میکردند و لی باپیشرفت تمدن‌وترقی علم صنعت مرد ها نیرو و آگاهی بیشتر در مبارزه با مشکلات‌طبیعی بدست آوردند و زنان را نظر به وظایف سنگین مادری از صحنهٔ مبارزات مثبت اجتماعی به تدریج پس زدند و در چهار دیواری خانه محدود ساختند که از ابتدای تاریخ تمدن تا مدتی پیش زنان عالم کم‌و بیش در محیطی خاموش وسرد و تاریك زندگی میکردند و بدون هیچگونه ابراز وجود و فعالیت مثبت از بین میرفتند وازین سرنوشت نا مطلوب راضی بنظر می‌رسیدند زیرا بتدریج ودراثر عادت آن را امر طبیعی و عادی و معمولی تصور میکردند .

اما باگذشت سالها امروز زنان با جنب و جوش بیسابقه شخصیت ذاتی و طبیعی خود را به ثبوت رسانیدند و حقوق پایمال شدهٔخویش را بدست آوردند و با فرو ریختن چهار دیواری خانه که بصورت‌زندانی در آمده بود مجددا به صحنه‌مبارزات اجتماعی قدم گذاشتند . و اکنون در بسیاری از کشور های مترقی پیش رفته جهان بین زن و مرد هیچگونه اختلاف از جهت حق سیاسی، اجتماعی واقتصادی وجود ندارد وآزادی زنان بمرحله تکامل رسیده است .

وفکر میکنم که باتجلیل‌وبرگزاری سال بین المللی زن پیشروی غیر منتظر و بی حد و حساب‌اثر بسیار عمیق در نظم اجتماعی کشور ها بعوض در کانون خانواده‌ها خواهد گذاشت که این سال زائیده وضع جدیدی در زندگی زن وتحول‌بزرگ اجتماعی قرن ماست که اثر عمیق وریشه داری در قوانین و مقررات ونظم اجتماعی دنیای ما خواهد گذاشت و در واقع اکثر دانشمندان و جامعه شناسان و مسئولیتی اداره امور اجتماعی از روی حق و انصاف اکنون زنان کشور های عقب مانده را در مبارزه‌ای در پیش گرفته اند مستحق می شناسند و معتقدند که در دنیای جدید زن باید نقش منفی وغیر فعال خود رافراموش کند و با برابری و تساوی حقوق بصورت عضو فعال وذیصلاحیتی‌وارد عرصه ملی بین المللی گردند .



پیغله عزیزه رشاد

مترجم :بوریا باف

۱۹۷۵ سالی بین‌المللی زن

۱۹۷۵ نقطهٔ عطفی درتاریخ پیشرفتهای زنان بشمار میرود واین سال توسط یك قطعنامهٔ مجمع عمومی ملل متحد بحیث سال بین‌المللی زن شناخته شد. کورت والد هایم سر منشی ملل متحد اظهارداشته است :

(اکنون زمان آن رسیده است که به نقش عمدهٔ زن درسراسر جهان آگاهی حاصل میشود واین ضرورت که حقوق مساوی زنان ومردان باید عملا شناخته شودبیش از هروقت دیگری توجه رابخود معطوف میسازد. برابری حقوق زنان ومردان نه تنها ازین جهت مورد توجه است‌که این امراساس متین حقوق انسانی را تشکیل میدهد، بلکه برای‌تامین صلح جهانی وپیشرفتهای اقتصادی واجتماعی نیزشرط اولی محسوب میگردد .)

هند برای تجلیل سال بین المللی زن به شکل شایسته تری باسایر کشور های جهان هم عقیده‌گردید . برای ترتیب پروگرام تجلیل سال بین المللی زن وتطبیق هدفهای که‌درنظر است، یك تشکیل غیردولتی اساس گذاشته شد.این تشکیل بنام‌کمیتهٔ ملی سال بین‌المللی زن یاد می‌گردد. میرمن اندراگاندی صدراعظم هند ازین کمیته ریاست مینماید و۳۹ زن برجسته وممتاز ازپوهنتون وسازمانهای عامه، اجتماعی وفرهنگی درآن عضویت دارند .

اندراگاندی درنخستین اجلاسیهٔ این کمیته که بتاریخ ده دسمبر ۱۹۷٤ دایر گردید بر نقش عمده زنان درشکل دادن‌جامعهٔ هندحتی آینده بشریت تاکید ورزید. سازمان ملل متحد برای سال بین المللی زن وتطبیق هدفهای که‌درنظر گرفته است واینها عبارت است از : تامین برابری میان زن ومرد، سهمگیری کامل زنان درانکشاف واشتراك آنان در استقرار صلح جهانی .

ملل متحدبرای انکشاف حقوق زنان وتدارك زمینه هاوامکانات مساوی برای آنان همواره سعی نموده است .

درسال ۱۹٤٦ ملل متحد کمیسیونی راتحت نام (موقعیت زنان) تاسیس‌کرد. این کمیسیون چندین قطعنامه را درزمینه های سیاسی ، اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی برای تامین علایق وحقوق زنان تصویب نمود .

علی الرغم این کوششها و پیشرفتهاییکه درجریان دودههٔ گذشته بعمل آمده، بازهم در حیات فرهنگی ، سیاسی، اقتصادی واجتماعی خلاهایی زیاد به مشاهده می رسد.دربیست‌وهشت دورهٔ مجمع عمومی ملل متحد، تنهادو دوره ریاست آن به زنان تعلق داشت که یکی ازآن دو ازهندوستان بود. تاماه می ۱۹۷٤ در پهلوی ۲۳٦۹ نمایندهٔ مرد تنها ۱۸۰ نمایندهٔ زن درمجمع عمومی ملل متحد اشتراك ورزیده اند .

بقیه در صفحه ٦۳

یك گزارش جالب وخواندنی برای فامیل‌ها

طلاق طلاق

چرا طلاق؟

چرا این قدر جنگ وجدال در کانون گرم خانواده ها حکمفرما ست ؟زن هاوشوهرها تاکنون چند مرتبه باهم جنگ وآشتی کرده‌اند وزن چند مرتبه از خانه‌ای شوهر قهر کرده وشو هر چند مرتبه زن را تهدید کرده واو راإز منزل بیرون رانده است ؟

البته باید گفت که حدی برای اینگونه تشوشات خانوادگی تعیین کرده نمی توانیم ولی باید متوجه بود که‌دربطن‌این جدال ها تاریکی های دایمی نهفته است واین تاریکی هاهمیشه یك کلمه منحوس رادر ذهن ومغز پرورش میدهد وبزرگش میسازد وآن «طلاق» است چرا در اکثر فامیل ها این کلمه بسان مارافعی زن وشوهر رامی بلعد ؟

چراپدرهاو مادرهادرعوض این همه جدال ، بفکر فرزند انشان که‌سر مایه وثروت غنیمت آینده‌ای مملکت‌اندنیستند؟، چرابایدیك مشت کفارهٔ گناهان پدر ومادر را اطفال معصوم وبیگناه بدهند آنانیکه نیازمند کاشانه ای پر از صفا وصمیمیت اند.

آنانیکه ذهن معصوم شان آماد ه‌ای‌پذیرش هر گونه خوبی وبدی واعمال نیك وناپسند است پس چرا واقعبینانه فکرنمی کنند وبا این اندیشه براه های سالم ومعقول متو جه نمی شوند ؟

چرا اکثراً پدرها ومادر نمیتوانندباکما ل خوشبختی وسعادت با فرزند انشان بسر ببرند؟

فقط جواب این پرسش ها واستهفامیه‌هارا کسانی باید بدهند که‌در اول باعشق وعلاقه باصفا ومحبت باهم روبرو میشوند ولبخندی مملوازتوافق نظروتوافق‌روحی‌آنرا مستحکم تر میسازدولی... باخاکسترشدن‌آتش‌هوس‌ها، سر انجام زن‌وشوهر باچهره های خشم‌آلودبادلهای پرازنفرت وکینه‌وانتقام جویانه، هریك‌بسویی میروند وپیوند متزلزل شان از هم گسلد

•••

ریشه‌های طلاق وجدایی ،که‌در ابتدابصورت یك اختلاف وکشمکش کوچك وبه‌ظاهر بی اهمیت وپیش پاافتاده در زند گی‌زناشویی جلوه‌گری میکند بسیار زیاد است اما بعضی اوقات این مکروب‌کشنده ، این‌زلزلهٔ ویران‌کن به‌چنان قدرتی مغز هاو مفکوره ها را تحت فشار قرار میدهد که بالاخره کانون گرم خانواده یی ازهم می پاشد ومادر یکسو کشانده میشود وپدر بسوی دیگر و طفل می‌ماند واین دوراهی که‌از هرآغاز آن‌بدبختی برق آسا به‌سراغ او میرسد ، موجود ویا موجو داتی تنها می مانند واین سیاه چاه،که عمق آن نا محدودوبی‌انتهاست.

چرا طلاق وجدایی هاییکه باگذشت‌کار از کار ،پشیمانی وندامت ملال و رنج می‌آورد میان عدهٔ از فامیل ها دیده می‌شود ؟

یك منبع محکمه ابتدائیه در این موردچنین گفت :

« منشاء عمده وعلت اصلی جدایی زن‌وشوهر را عوامل مختلف وگو نه گونی تشکیل میدهد که‌بصورت عموم میتوان آنرا بدو دسته تقسیم نمود.

پیدایش کدورت ، مخالفت و عداوت که‌علت آن ناشی از مشکلات اقتصادی و ناتوانی تبارز میکند.

عدم توافق روحی بین زوجین که‌عوامل آن مختلف بوده وبیشتر به‌خصو صیات‌طرفین منحصر می‌باشند.

من خواستم با آنانیکه میخواهند از هم جدا شوند وطلاق بگیرند مفاهمه کنم‌و نظر شانرا در این موردبپرسم.

درراهرو محکمه تعدادی اززن ومرد با هم دعوی وپرخاش داشتند در چهره های همه ایشان خشم و کینه می در خشید،زن وشوهری رادیدم که‌تلاش دارند تا هر چه زودتر ورقهٔ طلاق صادر شود.

زن بطرف شوهر خشم آلود می‌نگریست وشوهر ازقهر وخشم دندان هایش را با لای هم فشار میداد مهمتر از همه اینکه چند کودك خورد وکوچك این طرف وآنطرف‌پدرو مادر، معصومانه ایستاده بودندودقیقه شماری میکردند ، لحظات به‌کندی سپری میشد، در حقیقت برای آنانیکه میخواستند از هم شوندگذشت زمان مفهومی نداشت، فقط یك چیز بسیار مهم بود وآن اینکه زودتر از هم جداشوند.



مادر! دستان نوازشگر توست‌که مرامیپروردوبه‌بلندترین مدارج عالی‌انسانیت رهنمون‌میشود اگر فکرترك کردنم راداری، بدان‌که پرتگاهی‌عظیمی درانتظارم است آنکه برای ابد کودکت رادر حلقومش می بلعد .

کودك :مادر !من بتو ونوازش تو نیاز دارم‌بتوکه مادر منی وپرورش دهنده ای من .

وجودم وابسته بتوست، هستیم‌زنجیر وار بامهربانی های مادرانه ای‌تو شگوفان میشود دردامانت که نخستین مکتب انسانیت است من بسان قطره اشکی سچه چکیده‌ام متوجه باش که‌اگر ترکم کنی‌بدون شك درلجنزار بدبختی خواهم غلطید .

پدر !به محبت های پدرانه ات محتاجم خرد مندانه بیندیش وعاقلانه فکر کن .نگذار که‌باهوس های کودکانه ای تو ومادرم ،ناشگفته گرد اندوه پرپرم سازد وسیل غم افکارم را متلاشی نماید .نگذار که دست ظالمانه ای‌زمان هستیم رابه یغمابیرد ونگذار که‌در مسیر حوادث ناهمگون تباه کننده قرار گیرم بس است !از این همه جدال بگذاریدو دوری جوید بفکر فرزندی باشید که جامعه چشم براه اوست .

طلاق یا دیوار ابدی بین زن و مرد

و برای چه طلاق؟

گزارش از مریم محبوب

طفلکی پنج‌ساله که چهره ای کودکانه اش را قطره های اشک پوشانیده بود در گوشه‌ای هق‌هق گریه میکرد وچنگ به‌چادری ما درش زده‌بود وبادست دیگرش از کر تی پدرمحکم گرفته بود. شاید میخواست آندو را با هم آشتی دهد، ویاهم اینکه فکر کودکانه اش نمی توانست ما جراهای راکه در اطرا فش بوقوع پیوسته بود تجزیه وتحلیل نمایدویا میخواست در وسط این تراژیدی المنا ك بحیث حلقهٔ و صل میان دو انسان رمیده‌و خشم آلود نقش خودرا زنده وگو یاتر در محضر قضا ثابت کند وعواطفی رابخا طر التفات بربی گناهی خود بر انگیزد زن که پشت حصار چادری اشك میریخت نا آرا م ومشوش به‌نظرمی رسید . کودك نگاهی بمن افگند ، نگاهیکه پر از رمز ها وراز ها بود رمزها ورازهای کودکانه .

ازمادر کودك پرسیدم :

ـاسمت چیست چرا ازشو هر ت میخواهی جداشو ی ؟

شدت گریه اش شدید تر گرید وصدا ی ناله‌اش بلند تر شد وگفت :

ازپرسیدن نامم منصرف‌شو بهتر است‌ماجرارا گوش کنی .

ـده سال است که من بااین آدم (اشاره‌به شوهرش) زندگی میکنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شو هرم با مـن ناساز گار شده، همیشه بهانه میگرفت ،جنگ میکرد، بدون مو ضوع اطفال معصوم را زیر مشت ولگد زجر میداد ، آنقدر عصبانیـت وجنگ وجدالش شدت گرفت که همسا یـه هاهمه از اختلاف من واو باخبر شدندبالاخره چندماه قبل علت این ناساز گاری اش ر ا کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق‌دختری شده که‌تاصنف دهم مکتب تحصیـلا ت دارد. ودختر در صورتی حاضر است باشو هـرم ازدواج نماید که‌باید مراطلاق بدهد. هر چند زاری والتماس کردم به جایی‌نرسید .

زن چادری اش راجمع کرد وصدای‌گریه‌اش شدید تر گردید دیگر نتو انست صحبـت کند.

شو هرش چنان خشمگین بود که گویی ازسالها بدین طرف‌باهمه مردم قهر ا ست. وقتی از او دراین مـورد پـر سید م گفت:

ـدیگر من نمی توانم بااین زن‌زندگی‌کنم . اوزن نیست مادر نیست . اطفالش را اصـلا نمی شناسد تد بیر منزل را یاد ندارد ،روزها به‌سر وفیشن خود مشغول‌است، اگرهمراهش ازراه صلح وصفا پیش آمد میکنم ونصیحتی میکنم او درعوض ده مرتبه بالایم جیغ‌میزند، ومیگوید:

خودت رخت هایت رابشوی، پتلونت ر ا خودت اوبکش غـذا را خودت پخته کـن. اصـلا موضوع عاشق‌شدن درمیان نیست‌امااین زن حوصله ام رابه‌سر رسانده .

میگویم :

ـپس سرنوشت اطفال به کجا می‌رسد . آیا آن هابه تربیهٔ سالم ضرورت ندا رند،آیا به‌محبت پدر ولطف‌آغوش مادر نیازمندنیستند؟ چهره اش را اندوه عمیقی پوشاند، حا لـت یاس ودرماندگی چشمانش را احاطه کـرد مرد درست‌نمیداندچه‌بگوید ؟

ـدرمورد اطفالمان باید بگویم آنچه عدالت حکم کند همانطور میشود !

از ریختن اشك جلو گیری کرده نمی‌توانست .

صدای دیگری که زیاد شبیه به جنگ‌است مرا متو جه خودمی گرداند .

قاضی صاحب ! لطفا مرا نجات بدهید !؟ این زن زندگی رابرایم شب ساخته است . اصـلا خسته شده‌ام دیگر تحمل این‌زندگـی پر از زدو خورد بر ا یم مفهـو مـی ندارد .

زنی درگوشه ای از اتاق قاضی نشستـه بود،دستانش رابه شدت حر کت میـد اد و میگفت :

ـفحش وناسازا گویی این مرد مرادیوا نه کرده ،اومرد نیست، جلاد است، بالایم‌اعتماد ندارد ، اصـلا توجه‌یی برایم نمی‌کند، شب ها ناوقت به‌منزل می آید ناگهـان مـر د غضب آلود به مثل تیری از جایش پریدودر حالیکه میلر زیدگفت :

ـقاضی صاحب ! به‌خدا گناه از من نیست گناه ازخود زن است ،وقتی همراهم جنگ میکندمادرش اوراکمك نموده به‌کارهای‌مادخالت می‌نماید. لطفا مرانجات بد هید نمی خوا هم بااین زن زندگی‌کنم.

این است فرجام آن‌همه مهر بانـی ها و محبت هابی پایان زنان ومردانیکه در آغـاز باهم پیمان می‌بندند،پیما نی نااستوار و بی التزام که‌بالاخره به دوری وجدا یی منجـر می گردد . گزارش مادر همین جا پایـان می‌یابد امید است که به‌زودتر ین فر صـت زن ها وشوهر هامتوجه این مرگ تدریجـی شوند ونه‌تنها بخاطر حفظ حیثیت و کرامت انسانی ونه‌تنها بخاطر بازی کردن باسرنوشت اطفال معصومی که لابد ازیکطرف بی حامی وتنها می‌شوند ،بجای نزاع وپر خاش‌دنبال مروت‌ومدارا بروند ولفظ طلاق را ازقامو س زندگی خود براندازند بلکه بخاطر مسوولیت های سنگینی که‌درجامعه ودر برابر نسل‌فردا دارند نگذارندکه فرزندانشان بی پناه و بی سرپرست گردند تادر پرتگاههای مخوف‌وتباهی آور که‌برای چنین موجود ات‌بیشتر آمـا ده می‌شود وحوادث دردناکتری رابه آنان تحمیل می‌نماید سرنگون گردند وجامعه از آفت‌ناشی از اعمال چنین گروهی درامان‌بماند.



کلید بد بختی کودك بدست چه کسانـی‌گشوده میشود؟ بدون شك بدست پدر ومادر عاقبت‌نیند



جاده ای ترینرین اشتراس در شب

(پایپ لاین های مزین)

ترجمه عارف عزیز پور

جمهوریت فدرالی المان کشور یست پرنفوس درهر کیلو متر مربع آن بصورت اوسط به تعداد ۲۴۸نفرزندگی میکنند درکشور همسا یه آن فرانسه ۹۵ نفر ودر کشور پهناوری چون کانادا تنها ۱و۲ نفر بروی هر کیلومتر مربع بسرمیبرند . این کثافت نفوس که فقطبلجیم کثافتی بیشتر از آن دارد ، چنین معنی می دهد که درکشور مذکور جای خالی وجود ندارد که مانند گذشته بتوان در زمینه به بلانگذاری و تنظیم آن پرداخت .در هر جاییکه چنین اقدامی صورت گیرد حتماً باساختمانهای موجوده و حقوق قدیمه که باید احترام گردند در تضاد خواهد بود. هنگامیکه چیز های نوبه وجود می آیند درخلا بمیان نیامده بلکه بایست با رشد اورگا نیك گذشته ها سازگاری داشته باشد .

چنین سازگاری میان چیز های مدرن و عنعنوی در جرمنی موضوع غیر عادی نمیباشد در حقیقت نفوذ فعال و سازنده یکی بردیگری باید چانس خوبی بشمار رود . انکشاف انگوشتت واقع در بواریای علیا از یك جای خواب برده بیك شهر بزرگ صنعتی مثال برجسته ای میباشد .این شهر پیش ازجنگ دوم جهانی در حدود ۳۵۰۰۰ نفر باشنده داشته و اکنون نفوس آن به ۹۰۰۰۰ نفر میرسد . انکشاف اقتصادی شهر مذکور که در کرانه دانیوب قرار دارد . در ده دوازده سال گذشته از نگاه آهنگ رشد و مبادله اموال باولفسبورگ (محل موترهای فولکس واگون) و لیورکوسن (محل فابریکه بایر) قابل‌مقایسه میباشد وبس . این امر دو عامل بزرگ دارد که عبارت انداز تیل‌و موتر .

هر کسیکه بر شهراه فرا نکفورت ،میونیخ سفر کرده ویا سوار در ترن از انگوشتت گذر نموده باشد منظره کلاسیك این شهر صنعتی را بیاد خواهد داشت . اینها عبارتند از دود رو های بلند ، تانك های بزرگ تیل برج ها، شبکه پایپ های تقریبا غیر قابل تصور و سلسله بزرگ دیگری از تجهیزات ووسایل تخنیکی ، همه این منظره در درخشش فلز هاو نور نقره فام غرق بوده خصو صا در شبها زیبا تر بنظر میرسد .

انگوشتت در نقشه تیل‌جهان جای مهمی‌دارد زیرا انجام پایپ لاین های اروپا میباشد که نفت را از راه ایتالیا و فرانسه بجرمنی انتقال میدهند بنابر آن شگفت آور نیست که در دهه گذشته کمپنی های تیل کشی یکی پی دیگری به‌اعمار تصفیه خانه‌ها ی‌بزرگ درین شهر پرداخته‌اند. دستگا ههاییکه توسط کمپنی های شل،ا یزیاك ،الیسو ، موبل آیل وبی پی ساخته شده اند حلقه‌ای رابدور شهر تشکیل میدهند .

نفت خام از مدیترانه

در سال ۱۹۶۰ کمپنی نفت دولتی ایتالیا بنام اینی وکمپنی (زیود پترول) به کارتمدید پایپ لاینی از جینوا به انگوشتت پرداختند تا سالانه‌ده‌ملیون تن‌نفت راازین‌ساحل‌مدیترانه از راه آلپس به بواریا برساند . تمدیدپایپ لاین مذکور ٥٠٠ ملیون مارك مصرف برداشت همچنان پایپ لاین بین‌مارسلز و کار لزووهی نیز تا انگوشتت امتداد داده شده نفت معادن صحرای افریقا از سال ۱۹۶۳ باینسوبه تانك های انگوشتت در جریان میباشد .پایپ لاین دیگری یعنی تال که بزرگترین پایپ لاین اروپا بوده و از تریستی به انگوشتت میرسد از سال ۱۹٦۷ بکار افتیده است . در اعمار این پایپ لاین یك هزار ملیون مارك بمصرف رسید که سالانه ٥٤ ملیون تن نفت خام را انتقال میدهد در انجام پایپ لاین تال تانك هایی وجود دارد که ۱٫۲۸ ملیو ن تن نفت را نگاه کرده میتوانند . برای آنکه در مورد ظرفیت ذخیره نفت در انگوشتت مفکوره ای‌داشته باشیم باید گفت که تصفیه خانه ها برای هفته ها فعال بوده میتوانند حتی اگر عرضه نفت به آن جا کاملا متوقف گردد .

تصفیه خانه های این ناحیه بواریا با انکشاف ورشد اقته مادی آن ارتباط مستقیم دارد زیرا بدنبال تصفیه خانه های مذکور صنایع دیگر مربوط به آن بمیان آمدند . یکی ازین صنایع استیشن تولید نیروی برق میباشد که ازنفت در تولید آن استفاده میگردد و در مرکز نیرو گاههای برق بواریا قرار دارد . نخستین فابریکه بزرگ پترو شیمی نیز در آنجا در دست ساختمان میباشد تا از نفت مواد مصنوعی دیگر ساخته شود . در آینده نه‌تنها پترول، تیل‌محرو قاتی و برق بلکه بادی پلاستیکی موترها ،نلهای تعمیراتی و شاید هم پروتین برای مصرف انسانی‌تو لیدخواهد شد .

تصفیه خانه های نفت از جمله برجسته ترین قسمت های منظره صنعتی انگوشتت می باشند . مگر چون فعالیت آنها به اندازه زیاد اتوماتیك بوده وبدینصورت تعداد اشخاصیکه در آنها بکار گماره میشوند خیلی محدود است . صنعت موتر سازی از نگاه بازار استخدام دارای اهمیت بمراتب بزرگتر میباشد از هر دو نفر باشنده آنجا یکنفر شان در فابریکه موتر سازی آن مشغول کار بوده و تعداد کارمندان فابریکه مذکور که بزرگتر ین استخدام کننده منطقه میباشد به ۱۵۰۰۰ نفر میرسد . (بطور مقایسه باید گفت که برای فعال بودن یك تصفیه خانه نفت در حدود ۲۰۰ نفر کفایت میکند) فابریکات تولیدماشین های نساجی ،فابر یکات انجن های برق و فابریکات مواد غذایی بخش های دیگرتصویر صنعتی آنجا میباشند .

آثار قرون وسطایی :

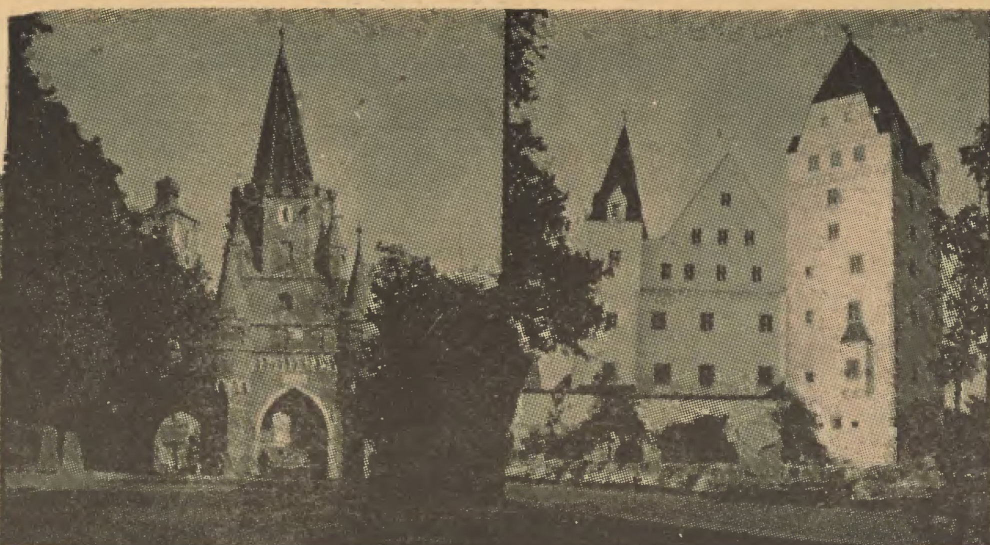
انگوشتت ترقی چشمگیر ش را مرهون موقعیت جغرا فیایی آن میباشد .این امر سبب شد تاانگوشتت در قرون وسطی چیست یك منطقه مهم تجارتی را بخود بگیرد . درآن زمان شهرمذکور محل تقاطع شرق و غرب بوده و سرکها بیکه از شمال به جنو ب میرفتند نیز آنرا جای ایدآلی برای صنایع عصری ساخته اند . بدون شك که نیروی‌کار موجود در آنجا هم عامل مهمی بوده است . باین سوال که چرا انکشاف آن زود تر صورت نگرفته نمیتوان بطور مجرد پاسخ داد و حقایق تاریخی معینی بایست در زمینه مدنظر گرفته شود . دیوار ها وحصار های استحکا مات باستانی این شهر یقینا که مانع انکشاف آن بوده است . امروز بجای

بقیه در صفحه ٤٥



انگوشتت درشب : کاخ باستانی دیوك ها.





شهری پر هیاهو با عمارات مسکونی،کلیساها وموسسات صنعتی وبرج وبارو هاییکه‌افسانه پرداز زمانه هاست .

اعظم رهنورد زریاب ،میگوید :

اگر معیار هادر زمینه قصه نویسی ازنظر اکادمیك دیده شود به جرات میگویم وتاکید میکنم که تاکنون قصه به حیث یك هستی‌ادبی ازنظر شکل وخصو صیت شکل‌واز نظر محتوای داستانی در ادبیات معاصر ما

به همین ترتیب بوده اند تیاتر وسینماو هنر های دیگر .

ــولی باهمه حرفهایی که شما در زمینه معیار هادر کار قصه نویسی گفتید ،این هم واضح است که خود تان وقتی کار نگارش قصه‌ی راآغاز می کنید اصل هایی هست که آنرا در نظر می گیرید ،مقوره هایی هست که‌از آن پیروی میکنید ومعیار هایی هست‌که میکوشید آن راخوب وبجا ارزیابی کنید همین ملاحظات ،مقوره هاو معیار ها کدام اند ؟

ــدر همین لحظه ،در حال حاضر که من باشما صحبت میکنم نه‌از دیروز صحبت میکنم ونه‌از فردا گپ میزنم ،فقط میکوشم لحظه‌یی راکه در دست دارم خوب درك کنم وخوبتر بفهمم ،باهمه ابعادش ودر ارتباط بالحظات گذشته وپندار هایی‌از آینده ،به‌همین ترتیب درحال حاضر من وقتی می‌نویسم بیش ازآنکه متوجه اصول ،قوانین ومقوله های فلسفی‌و عندی خود باشم ،تحت تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه قرار دارم‌و به‌همین علت ممکن است همان حالت روانی درهمان لحظه بخصوص اگر کاملا در مقابل جهانبینی فلسفی وسیاسی ام قرار نگیرداین امکان وجود دارد که بااین جهانبینی هم‌آهنگی نشان ندهد .

ــ منکه خواننده قصه های شما هستم میتوانم ادعا کنم خلاف ادعای شما تعدادی زیادی از قصه های خود شما باساس یك‌دید کاملا مشخص فلسفی وسیاسی نوشته شده است چگونه‌حالا چنین‌ادعای‌را مطرح‌میسازید؟

ــ من در جای دیگر از همین گفت وگووبه پاسخ پرسش دیگری گفتم :

ممکن است حالت روانی من در زمان‌نگارش قصه با جهانبینی ام مغایرت داشته باشد واکنون اضافه میکنم که ممکن هم هست مغایرات نداشته باشد ،گواینکه خودم‌معتقدم در کار های اخیرم جهانبینی خاصی معلوم نمیشود وبیشتر قصه هایم نمایانگر ونشان دهنده یك انسان گرایی وشور انسانی است تاتائید کننده یك نوع از فلسفه ویاسیاست.

ــآقای رهنورد ،من عقیده دارم گرایش وتمایل قصه نویس مادر سالهای اخیر به جانب ریالیزم ادبی بوده است ،بی آنکه‌دراین راه موفق باشد غالبا از آدمهای این گونه قصه هاتصویر روشنی ارائه نمیگردد،همانطور که زبان وبیان او هم گنگ ،پرابهام ونارسا است ،کوشش میگردد که کرکتر هااز میان اقشار وطبقات زیرین ومحروم انتخاب گردد، بی آنکه به انگیزه های محرومیت وچگونگی توجه گردد چگونه است ؟

ــنظر شما راوارد نمیکنم فقط عوامل‌وانگیزه های آنرا از نظر خود بر می شمارم ،می خواهم یکبار دیگر یاد آوری کنم که‌هر فرا آورده فکری وهنری که وارد کشور ما میگردد ،لابد از خصو صیت های جامعه که یکی آن‌هم پائین بودن سطح فرهنگی است، تاثیر می پذیرد وبه همین علت است هر اندیشه یی که وارد کشور ماشده است یااصلا تلون وتنوعی راه نیافته است ویااین اشکال نامطلوبی بخود گرفته است، ریالیزم یاواقعیت گرایی هم باتاثر پذیری از همین فرهنگ ناتوان به ریالیزم بیمار بدل شده است .

در مورد اینکه چرا آدمهای قصه معاصر افغانستان بیشتر از میان طبقات محروم انتخاب شده اند ،باید بگویم در گذشته قبل ازانقلاب ادبیات ما بصورت عام وقصه‌پردازی مابصورت خاص در زیر تاثیر جهانبینی های خاص سیاسی قرار داشته است که در این جهانبینی های خاص ،غالبا به طبقات محروم اتکاء میشد .

وبه همین علت‌باز تابی اقشار وطبقات پائین در قصه های ما بیشتر مکانیکی است وبیشتر نمای سیاسی واجتماعی دارد ،تاهنری (ادامه داد) .



فقط میکوشم لحظه‌یی راکه دردست دارم درك کنم

بقیه صفحه ۹

الجزایر

وصنایع نفیسه وبسیاری ازمکاتب لیسه و حرفوی درالجرس تمرکز یافته‌اند که شهر مذکور یکی ازبهترین مراکزتعلیماتی وکلتوری الجزایر محسوب میگردد .

ازانستیتوت های علمی و کلتوری الجرس انستیتوت مطالعات استرونومی، سروی معادن صحرا، هایدروتخنیك بوتانیك وغیره رامیتوان نامبرد. الجرس دارای بهترین موزیم ها، تیاتر ملی ودراماتیکی وبیش ازچهل سینمامیباشد .

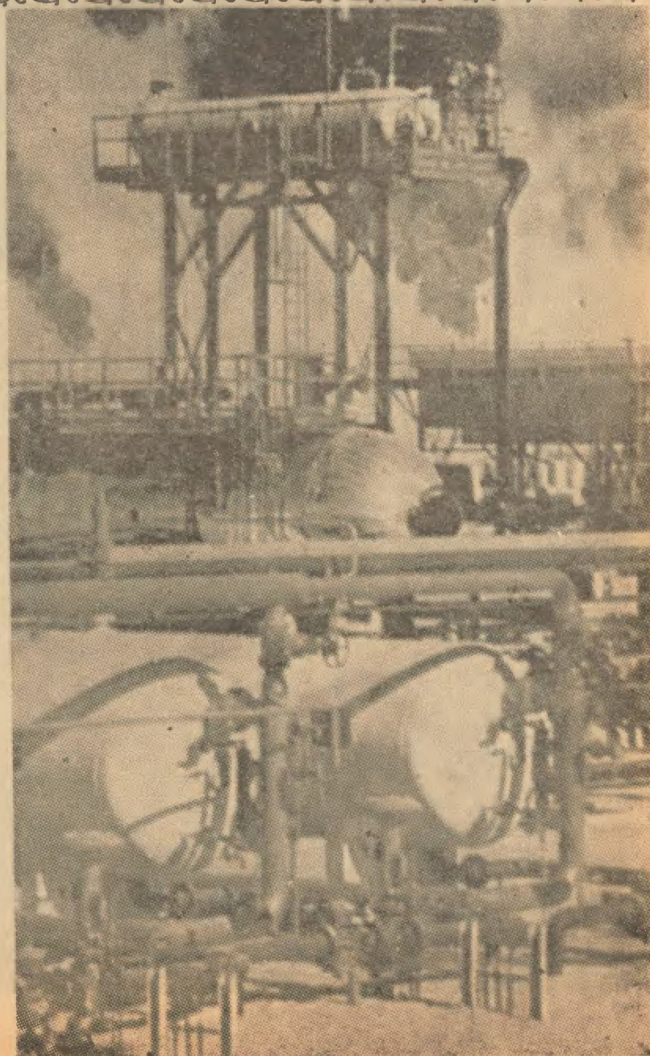
اخبار (المجاهد) و (الشهاب) بز بانهای فرانسوی وعربی همه روزه بمقدار کافی نشر ودرسراسر مملکت پخش میگردد . روز نامه عصری (الجرسی سور) ومجله (انقلاب افریقا) ازمهمترین نشرات این کشور بشمار میرود .

استیشن های رادیو وتلویزیون الجزایر در همین شهر تمرکز یافته پروگرامهای جالبی بزبانهای عربی وفرانسوی یومیه برودکاست میشود .

برعلاوه پایتخت درالجزایر شهر های‌مقبول وقشنگ زیاد است‌که دربین کوهها بحرها ساحل آباد گردیده اند که روزی باخانه های گلی وسنگی که اقوام بربری آبادودرآن حیات بسرمی بردند امروزبجای آن عمارات وبلاکهای مقبول چندین طبقه یی آباد گردیده است که همسری بابهترین طرز ساختمانی اروپا میکند مانند شهرهای میلیانا، میدیا وغیره .

یکی از خصایص شهر های الجزایراینست که اکثراجاده های آن کم عرض ، خم وپیچی زیادی دارند . ریکلام های سینمایی رنگارنگ وبزرگی مردم رابه تماشای فلم های فرانسوی ومصری دعوت می‌کنند. موسیقی دلکش عربی ازکافی ها،منازل واتوبوس ها واز هرگوشه وکنار شهر شنیده میشود. درین شهر مانند اکثر شهرهای الجزایر درکافی هاوچای خانه هاازدحام نفردیده شده ومردان چندین ساعت را باپیاله ای از قهوه و یا چای‌با شنیدن موسیقی وصحبت سپری می کنند . مردم بزبان عربی تکلم می‌کنند ولی با آنکه کلمات مشترك ومحفوظ غربی وفرانسوی درآن موجود است ولی تحریر به هردو زبان صورت میگیرد باوجودیکه بسیاری از موسسات و فابریکات عنوان والقاب خودرا ازفرانسوی به عربی تبدیل کرده اند ولی هنوزهم هر دوزبان مورد استفاده است .





یکی ازفابریکات نفت الجزایر که در قلب صحرای الجزایر بکار انداخته شده است .

کلئوپاترا

۶۹-۳۰ قبل المیلاد

کلئوپاترا (۱) دختر یکی از پادشاهان سلسله یونانی مصری بطالسه یا پتولمیرها بود که افراد این خاندان تقریبا از عرصه ۳۰۰ سال از اسکندریه به کشور نیل حکم میراندند.

کلئو پاترا مطابق آئین باستانی فراعنه بعد از درگذشت پدر ازدواج نمود و هنوز هفده سالی داشت که بعنوان نایب السلطنه برادر سیزده ساله خویش به کشور فرمان سلطنت میداند.

او بوسیله زیبایی سحار خویش از زنان معروف ودانشمند و تربیت شده عصر حیات خود هم بود که به تمام السنه ثقافتی زمان صحبت میتوانست کرد. او بکمال افراط جاه طلب بود و میخواست درساحه سیاست نقش مهم وقاطعی را ایفا کند.

هنگامیکه مشاوران حکومت برادرش راندن اورا از صحنه حکومت ادا ده کردند. قشونی را در سوریه گرد آورد وانگهی بصوب اسکندریه بحر کش درآمد، اما فرود آمدن سزار در مصر از تصادم قشون آنها ممانعت کرد.

کلئوپاترا مصمم شد تا مردی را که درقلمرو ؟ در روم فرمان میرا ند بحلقه عشاق خویش در آورد وازوجود او برای تطبیق بلانهای مطرو حه خویش استفاده نماید.

داستان دراین قسمت چنین می گوید: او شبانگاه آرایش و پیرایش کرده والبسه زیبایی برخود بست وانگهی آهسته به قصر اسکندریه خزید و درحالیکه از سزار استمداد میگرد، خودرا به پاهای او افگند. استحکامات نظامی باشکوه خاصی که لازمه یک ثقافت وکلتور یکهزار ساله هست فتح وظفر کلئوپاترا راکه بکمال سزار صورت گرفته بود جشن گرفتند و شادمانی سرکردند، وانگهی ملکه با معشوق خویش بر زورق طلایی که ریسمان های ابریشمین بدان اویخته بود برنشست و از نیل گذشت ودرساحه خارج آن زیبایی ها وشکوه کشور خود را بر او نمایاند.



ازسال ۴۸ تا ۴۶ قبل از میلاد از رفتن به روم ابا ورزید وبیش ازآنچه لازم بود دراین سرزمین اقامت گزید و هنگامی هم که رفت پسری از خود بیادگار گذاشت واورا «سزاریون» نامید.

دربینظمی وهرج ومرج سیاسی بعد ازمرگ سزار، جانبداری انتو نیوس فاتح را بخود جلب کرد وکاربجایی کشید که تنی حکمرانی کشور روم را یکسره بدراختیار او گذاشت واوفرمان روای نیمی از امپراتوری روم شد. انتونیوس درسال ۳۱ ق‌م از طرف برادران خود او کستا ویان شکست خورد وسپس خود کشی نمود.

هنگامیکه مجاهدت کلئوپاترا در بدام انداختن او کتاویان بەناکامی منجر گردید لاجرم بوسیله زهرمارافعی که درسبد پنهان کرده بود، خود را کشت.

ترجمه ونگارش : حسین عدی

(۱) درتاریخ کشور مصر هفت ملکه نام کلئو پاترا را داشتند ولی زنی که بطور مطلق بدین نام مسمی میشود همین آنهاست که شرح حالش را دراینجا متذکر میشویم.

ایشیلوس

۵۲۵-۴۵۶ قبل المیلاد



آثار ادبی ایشیلوس، معر ف نقطهٔ عروج شاهکار های تراژید ی یونان است.

«... انسان برای تعیین و محکوم کردن سرنوشت وتقدیر خویش با ارباب الانواع در می آویزدوسرنوشتی که در کمین او قرار دارد آهسته آهسته خودرا آشکار میسازد. امابرای ظهورنیکبختی باید با «تیتان‌ها» (۱) درآمیخت وفاتح شد... »

اینچنین شیو ه بیا ن عمو میت داشته وتاریخ آن تازمان «هومر» شاعر گرانمایه یونان، پیش میرود وحتی ایشیلوس، شاعر مورد بحث ماهم، بلسان شیوای هو مر به صحبت می پردازد. «رنج هاوآلام» لر زانندهٔ اوبا تاثیر نفوذ مصراع «ایلیاس» و «اودیسه» میافزاید.

ایشیلوس باری درام های خودرابکمال صداقت و اظهار صمیمانهٔ واقعیت «نانزیزه ها خوان هو مر» خطاب کرد.

ایشیلوس دربین آفرینند گان شاهکار های تراژیدی یونان، یعنی سو فو کلیس واوریپیدوس که بشمول خود اوسه نفر میشوند کهنسا لتر ومهمتر میباشد.

اکنون می بایست مانود نمایشنامه نگارش اورا در دست میداشتیم ولی از آنجمله فقط هفت اثرش بد ست مارسیده واز دستبرد حوادث محفوظ مانده است.

درآغاز این قرن، ضمن حفریات تاریخی، یکی از قطعات معروف اوبنام (نیوبه) از جمهوریت عربی مصر بدست آمد. معر وفتر ین آثارادبی ایشیلو س عبارت از: «پرو میتویس عبوس»، «اورستی» و پارسی‌ها» است که را از چنگال مهیب «جمودت شکلی» و دومی ازسه بخش مرکب میباشد.

ایشیلوس نمایشنامه های تراژیدی «سرایندگان دستجمعی کلیسا» رهایی بخشید وبرای نخستین بار مکا لمهٔ دونفری ممثلین را درحین اجرای آوازخوانی ها ی دستجمعی مذ هبی ایجادنمودوبعدها سوفو کلیس به تقلید ازاو بازیگر سومی راهم در نمایش واردکرد.

ایشیلو س در او لوسیس به دنیاآمد وبیشتر عمر خودرا در آتن ودربار هیرون پادشاه، گذرانید و درگیلا واقع سواحل جنوبی سیسلی از دنیابرفت.

مردم آتن به پاس خدمات اد بی او مجسمه اش را برفراز عمارت تیاتر قرار دادند وچنین تصمیم گر فتند تادر پایان نمایش هر پارچه تمثیلی او، بایدمانند هنرمند بزرگی که در قیدحیات باشد تاج گلی نثارش کنند.

(۱) تیتان ها : از جملهٔ ارباب الانواع یونانیان قدیم است که پسران گی آ (زمین) واورانوس (آسمان) شناخته شوند.

زبان شعر

شب

چالی سیاه مشبك شب‌روی فضاراپوشیده، وسکوت برهمه جاطاری است دراین ساعت درروی صخرهٔ بزرگی نشسته وبادقت تمام مشاهده میکردم که خرگاه شب بابطوء وتأنی پیش آمده وکسب ظلمت میکند.

دراین ضمن شل شل برگهای تیرهٔ درختان رامستمع شده چنان تصور می نمودم که در اطراف این مقابر سایه های درختان بلند در حرکت آمده اند. ناگاه ازمهتاب ضیا بخش یك شعاع روشنی جدا گردیده ودر روی رخسارهٔ تاریکم لغزیده وخیلی به آهسته‌گی چشمان مرادر اثر نور درختان خود روشن گردانید.

ای شعاع ضیأبخش دلچسپ ! وای کرشمهٔ نورافشان پرلطف ! کدام سانحه در نظر داری که ازاین وجود ضعیف پژوهش میکنی ؟ توکه روی سینهٔ ریشم خودرا پرتاب نموده ای، آیانقطهٔ نظرت این نیست که نورخودرا خوبتر دراعماق روحم برسانی ؟ وازین باعث نزول نموده که آن اشیای مجهوله عالم، آن معجزه هاواموارات خارق العادهٔ خداوندی، آن اشیا مخفی ونامعلومیکه درعالم اعلی وجود دارند بمن بفهمانی ؟ ویااینست که تجسس روزرا داری، آیایك سروشی نیستی‌که به تیره بختان خطاب نموده وازرحمت خدای بی همتایشان را اطمینان میدهی ؟ بلکه نزول توازین جهت است‌که درروی تیره بختان مانند یك شعاع امید بدرخشیدن بیائی ؟

اوه .....! تصور میکنم‌که تو شفقی‌که نباید روزازتوبه اتمام برسد.

ای شعاع خدائی ! قلب من درمقابل ضیای توبدرخشیدن آمده وقوهٔ مفکره ام راآنهائیکه وجود ندارند احاطه‌کرده. ای نورپرلطف روح نواز تواارواح آنهانیستی ؟

اوخ ! لمحهٔ نمیگذرد که بخار های شوم از اطراف واکناف افق بلندشده وآن شعاع لطیف رامنهدم ساخته ودرهمه جاظلمت شب حکمفرما میگردد.

عاشق جانباز

من عاشق جانبازم، از عشق نپرهیزم — من مست سر اندازم، از عربده نگریزم
گویند رفیقانم از عشق نپرهیزی ؟ — از عشق نپرهیزم، پس باچه درآویزم ؟
پروانه دمسازم، می سوزم ومی سازم — ازبیخودی ومستی، می افتم و می خیزم
فردا که خلایق را از خاك بر انگیزند — بیچاره من مسکین از خاك تو بر خیزم
گر سر طلبی من سردرپای تو اندازم — ور زر طلبی من زر اندر قدمت ریزم
گر دفتر حسنت رادر حشر فرو خوانند — اندر عرصات آن روز شوری دگر انگیزم
گر در عرصات آید شمس الحق تبریزی
من خاك سرکویت با مشك تر آمیزم

(ازخداوندگار ادب بلخ مولاناجلال الدین)

لذت درد

آندم که ریش های دلم تازه ترشود
احساس درد لذت من بیشتر کند
وانگه که داغ مونس زخم جگر شود
قلبم تلاش زخم نواز نیشتر کند
غم راکنم طلب که زندزخمه ام بجان
آرد ترانه های دلم برسر زبان
اشکی که دوست دارمش، از دیده سرکند
ای درد وسوز، دردل من جابجا شوید
کاین خانه جزشمابه کسی سازگار نیست
ای عقل وحی، بماتم وآه آشنا شوید
زیرا مرابه فرحت وباخنده کار نیست

تاروزگار باز کند امتحان مرا
فرسایدم، چنانکه گدازد روان مرا
بنیاد کارمن همه زیروبر کند
تابانوای خامشی وباآه بی اثر
سازی برای مردم بی پاو سرکنم
که بم به شام خوانم وگه زیر درسحر
ازراز زندگی، همگان را خبر کنم
گریم، نیم خروش کنم جستجو کنم
تیرامید خود به هدف روبرکنم
تاشاهد کمال بسویم نظر کند

(الهام)

مترجم ژرف بین

ماه عسل

دوجوانی که فقط چند روزی از ازدواجشان میگذشت روی پلاتفورم ایستگاه قطار آهن که ازویلای شان فاصله بسیار کمی داشت قدم میزدند . دست داماد دورکمر عروس دورخورده وعروس هم سرش راروی شانه شوهرش تکیه داده بود هردوی شان سعادت رادر کنار هم یافته بودند. ازخلال ابرها ماهتاب به آن دو دلدادهٔ بهم رسیده نگاه های می انداخت ودو باره پنهان میشد: شاید ماه اززندگی مجرد وغمگین خودرنج میبرد واز خوشبختی آندوجوان حسد میخورد. هوای آرام رابوی مطبوع‌درختان گیلاس مشبوع کرده بود. آواز گردش چرخهای قطار ازدور بگوش میرسید ...

عروس گفت : (ساشا، چقدرزیبا وپرطراوت است، چقدر عالیست ! خیال میکنم در خوابم ببین جنگل چه آرام ودلکش است پایه هـای تلگراف خاموش ومهربان بنظر میرسد واینرا میرساند که درآن پایان انسانهایی زندگـی دارند.... وتمدنی هست ... آیاصدای چرخهای قطار که باد ملایم بگوشت میرساند خوش آیند نیست ؟)

ـ بلی .. بلی مگر دستهایت‌گرم شده واریا شاید تب داشته باشی خیال می‌کنم از آنجهت است‌که توبی حدهیجانی شده ئی ... راستی برای امروز شام چه داریم ؟

ـ چوچه مرغ وماهی ... یك چوچه مـــرغ برای هردوی مابکلی کفایت می کند برای تو ماهی خشك وماهی خالدار ازشهر آورده اند .

ماهتاب آهسته آهسته پشت ابر ها میرود مثل آنکه ازتنهایی رنج میبرد .

واریا گفت : (قطار میآید ، چه زیبا ودلکش است !)

ازدور سه چشم آتشگون هویدا شد وجرقه های آتش اززیرپای قطار آهن که به سـوی ایستگاه می آیدبه نظر میخورد . نگران قطار آهن ازاتاقش روی پلاتفورم بر آمد .

درحالیکه فاژه می‌کشید گفت: (واریاهمینکه این قطار رفت ماوتوهم بخانه میرویم . چـه خوشبختیم عزیزم . اصلا هیچ تصور آنـــرا نمی توانم بکنیم .

قطار آهن به آهستگی وبدون آواز به‌طرف ایستگاه نزدیك شده وبالاخره متوقف شد . ازدریچه های نیمه روشن واگون ها چشما ن نیمه خواب ، کلاه های شپو وشانه هـــا ی مسافرین معلوم میشد. آوازی ازمیان واگـون بگوش رسید .

ـ آه ... هی ... هی واریا با شــو هرش برای استقبال ماروی پلاتفورم آمده اند ! آنجا رانگاه کنید! واریا جان، واریا ... اوهو ...!

ازواگون دودختر خورد سال خیز زدند و خودرا به واریا رسانیده به‌گردن واریا آویزان شدند . بدنبال آنها خانم چاق وپخته سنی با آقای بلند قامت شقیقه سپید بعدا دو پسرکه بکس های بزرگی را روی دوش داشتند و از عقب شان خدمه وبالاخره زن پیچه سفیدی از قطار خارج شدند . مردبلند قامت در حالیکه دست ساشارا می فشرد گفت :

ـ واینك ما، آمدیم عزیزم ! در راه بسیار خسته شدیم چای، خداکاکای تان رابه غضب خود گرفتار کندکه هیچ توان وتحمل مسافرت راندارد . کوستیا، نینا، فیما ...

بچه ها! ساشا راببوسید ! همه مشتـــاق دیدارتو بودند وچقدر آرزو داشتند سه چهار روزی راباتو درینجا بگذرانند امیدواریم که این خانه راخانهٔ خودبدانیم وشرمی بخود راه ندهیم امااز تو خواهش میکنیم که رسمیات را کنار بگذاری .

بادیدن کاکای مهربان عروسی ودامادنزدیك بوداز وحشت بترکند! درهمین مدتی‌که‌کاکاجان به‌گفتارش ادامه‌میدادودیگران مصروف روبوسی ودست بوسی‌بودندساشادرعالم‌تخیلات‌خودچکر میزدوفکرمیکرد: مامجبوریم‌سه‌اتاق‌که دراختیار داریم به آنهاواگذار شویم، بسترهٔ خودباش ها، کمپل هاوچوچه مرغ وماهی بریان را به آنها بدهیم شاید خوردنی هابعدازیك ثانیـه ناپدید شوند . پیره زن ممکن است در طول چندروز همواره ازمریضی خود بنالد، کاکاجان شاید ازدرد سینه ازسرشب تا بصبح سرفه کند .

ساشا باانزجار کامل سرش رانزدیك گوش عروس برده به نجواگفت: (اینها همه نزد تو آمده‌اند ... لعنت بر شیطان ... کاش خدااین قطار زیبا ودلکش راسلامت نمی آورد !)

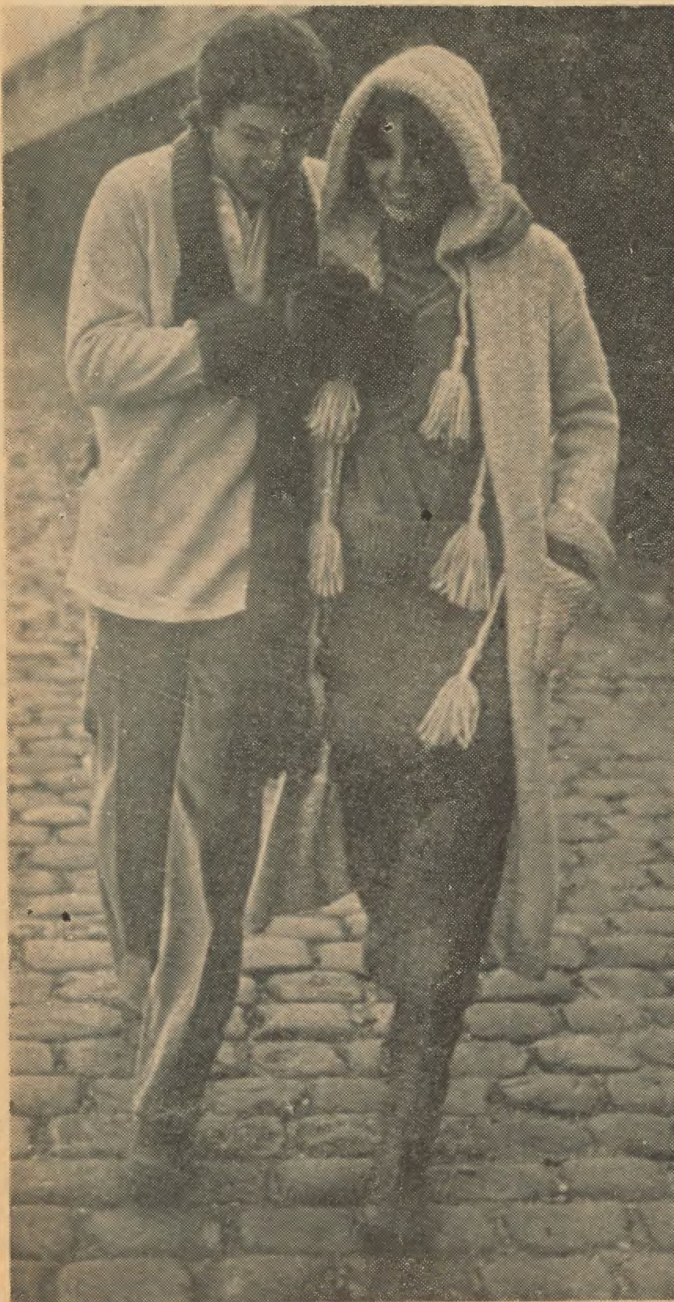
عروس بیچاره درحالیکه رنگ ازرخسارش گریخته بود باقهر وعصبانیت جـــواب داد : (نه، اینها نزد توآمده اند، اینها ازمن نیستند همه خویشاوندان تواند و عروس در حالیکـه رویش رابطرف مهمانان د ور داد با چهـــرهٔ بشاش وازخودراضی تبسم کرده وگفت :

ـ خواهش میکنم بفرمائید !

ازپشت ابرها بازهم ماهتاب سرکشید بدان میماند که ماهتاب هم تبسم می‌کند، مثل آن بودکه اواز نداشتن اقارب و خـــویشاوندان خیلی راضی است .

ساشا هم چرخی زده برای آنکه عصبانیت خودراز مهمانان پنهان کرده باشد با صدای رسا وجملات مهمان نوازانه ای گفت :

ـ خواهش میکنم بفرمائید ، بفر مائیـــــد خواهش میکنم، مهمانان گرامی !



از گل احمد زهاب نوری

عاج های بگرام از آثار منحصر بفرد جهان است

• بگرام یا کاپیسی ازنقاط تاریخی‌است‌که سرگذشت جالبی دارد.

• بقایای اثاثیه قرن دوم وسوم‌دراتاق بگرام موزیم کابل نگهداری می شوند.

درطبقهٔ فوقانی موزیم کابل آثاری که‌از بگرام بدست آمده ، به طرز خاصی ، دریك اتاق گرد آوری شده است .

اتا ق بگرام در مو زیم کا بل‌با ویترین های زیبایش بسیارتماشائی است ، وقتی ما وارد این اتاق می شویم، دسته یی از سیاحان ، با هلهله عجیبی به اینسو وآن سو دیده میشوند ،یکی عکس می گیرد، دیگری غرق مطالعه کارت هاست و به همین ترتیب هر کدام در بارهٔ آثار تاریخی بگرام صحبت می کنند.

در سمت شمال بگرام سلسله کوه هندو کش ودر جنوب آن‌وادی علیا ووسطی کابل موقعیت دارد.

در سده اخیر قبل از میلاد ، مر کز شاهان هند ویو نانی بوده و درقرن اول ودوم میلا دی ،پایتخت تابستانی امپرا تور هندو یست به شمار میرفت ، که (کنشکا) نیز متعلق به همین سلسله است.

به اساس یاد داشت بطلیموس و دسته یی از جغرا فیه نویسان دیگر، یك راه تجارتی درین زمان ،انطاکیه را به باختر وصل می ساخته و این راه از سور یه، یونان، رومن و ایران پارتی می گذشت.

این راه ازبگرام یا کا پیسی گذشته و مجرای دریای کابل را تعقیب می کرده تا بالاخره به‌حوزه سند وگنگا می رسیده است.

در یك نشریهٔ اختصا صی موزیم پیرا مون کاپیسای قدیم یا بگرام نوشته شده است، که ضلع های رو می در آسیای یونانی ، آشکا یی در ایران ،کوشانی در افغا نستا ن سینیکا در سطوح مرتفع آسیا که‌در تصرف امپرا توران (هان) بود ، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده بود ، که کاپیسی ، یا بگرام ، در نقطهٔ بر خورد تمام این تاثیرات مو قعیت خاص وممتازی داشت.

بناغلی احمدعلی معتمدی مد یر عمومی موزیم های وزارت اطلا عات وکلتور ،در برابر سوا لی را جع به آثار عاج موزیم می گوید :

ـلوحه های عاج بگرام که در موزیم کابل نگهداری میشود ،یك مجموعه منحصر به فرد را تشکیل می دهد ودر بین آثار پرارزش‌موزیم کابل، متزله یك‌گنجینه‌قیمتی رادارد.

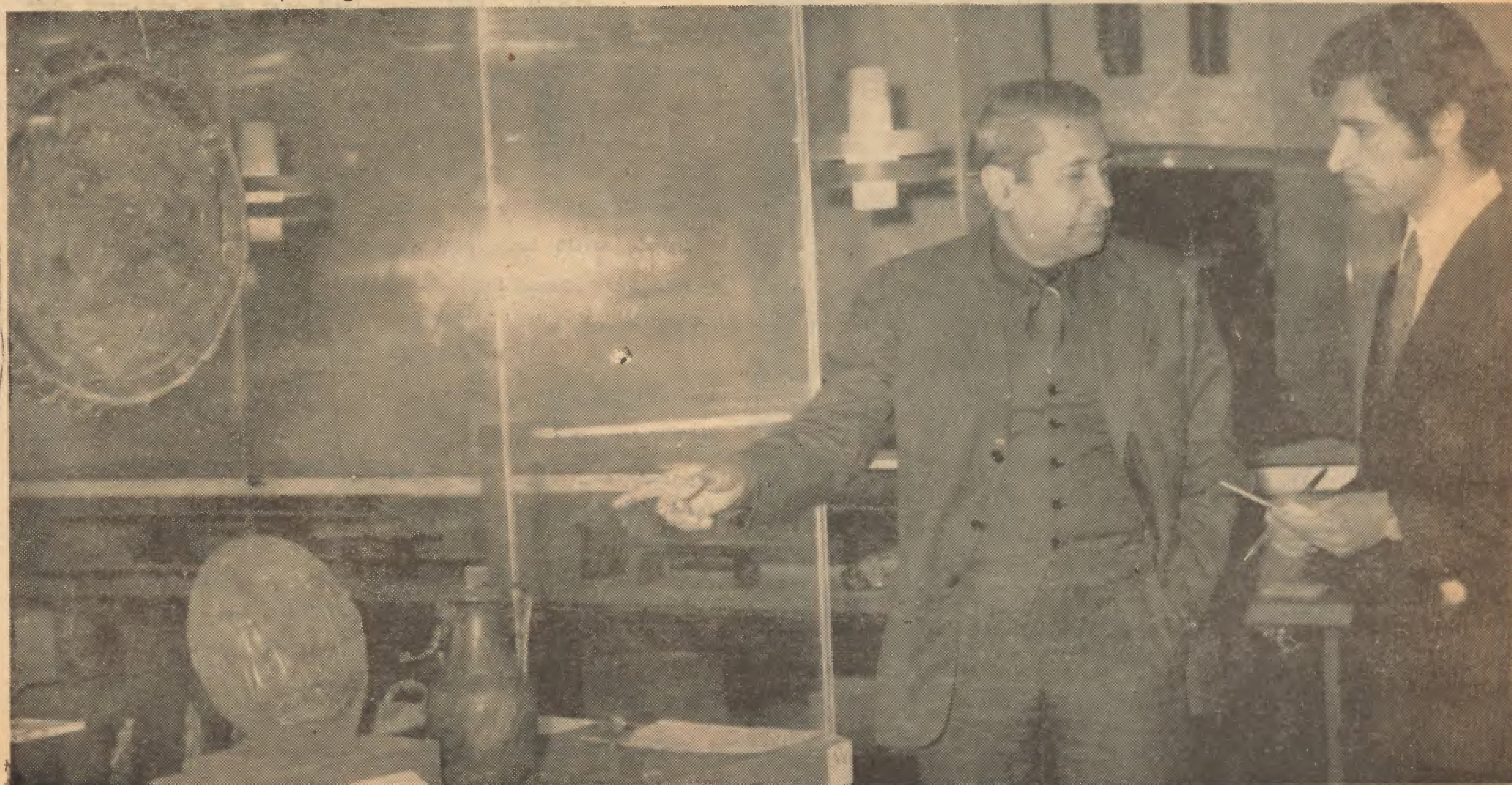
این لوحه ها، نمو نه اثا ثیه قرون دوم وسوم میلادی است ، که از آن جمله از تخت خواب ، صندوقچه، پارچه ها ،چو کی های بی تکیه را می توان نام گرفت .

وی می افزاید :

ـ این آثار در دو اتاق ریخته شده ودر واژه آن مسدود شده بود، که به‌گمان اغلب ،به اثر خبر تجاوز خارجی ها ،شا هپور اول پادشاه ساسانی ،آن ها را در آنجا مخفی نموده بوده ، تا محفوظ بماند.

این عاج ها که بسیار نفیس اند ،متعلق به هنر قدیم هند بوده و ریزه کاری های مجسمه سازی و هیکل تراشی که در «سانتچه» و (متورا) بکار رفته ، درین آثار نیزدیده میشود .

تصاویری که بروی لوحه های عاج بگرام دیده میشود ، عکس



زنانی اند ، که در حـال آرایش ، مستی وشو خی درباغ دیده مـی شوند .

در کتاب رهنمای موزیم کابـل پیرامون این آثار نوشته شده است که :

مجسمه های زنان که لباس های نازک ابریشمی بتن دارنـد ، دارای نازک خیالی های است که لطافـت نقا شی های دیواری (اجنتـا) را نمایندگی میکند .

این آثار نظر به قانون جمـال شناسی هندی طوری ساخته شـده، اند که بعضی قسمت های بدن زنان بطوربر جسته و مبالغه آمیزی نمایش داده شده است .

اگر چه آثار عاج بگرام از جملـه پربها ترین آثار مکشوفه این منطقه است، ولی در خلال حفر یـا ت باستا نشنا سی آثار جالب دیگری نیز بدست آمده، که ازنقطه نظـر علمی حایز اهمیت است، کاسه های لاکی ساخت چین، ظروف برنجـی، ظروف شیشه ساخت دوره گریکورومن و مجموعهٔ قابل توجهٔ مدال های گچی که قالب ظروف نقره یی (هلینتیک) ویا یونانی ،ی باشد ،از جمله آثار دیگری این قسمت کشور ما است.

گیلا س هـای شیشه ای بسیـار زیبایی که بر روی آن صحنه هـای اساطیر یونان ورومی است، ظروف شیشه ای شبکه کاری شده ، اشیای برنجی که اصل آن در روم ویونان ساخته شده ، مجسـمه هـای هر- گولس سیر ابلیس، به عقیـده با ستانشناسان و متخصصین ازآثار منحصر بفرد است ، که در موزیـم کابل به نمایش گزارده شده است، سیراپس نمایند گی میکند.

مخلو طی ازدو جنس است، ایـن رب النوع نظربه گرز وسیب هـای دهسترید ها شبیه هر کول است و نظر به کـلاه مخصوص که کـلاه مقدس اسراد آنرا می خوانـند از سیراس نمایندگی میکند .

مدیر موزیم ها . در باره دیگـر آثار اتاق بگرام می گوید :

- مجسمه هر پو کرات به شکل طفل که پسر سیرا پس و ایزس است ، نیز از خـلال حفریات بگرام کشف شده ودراینجا دیده میشود .

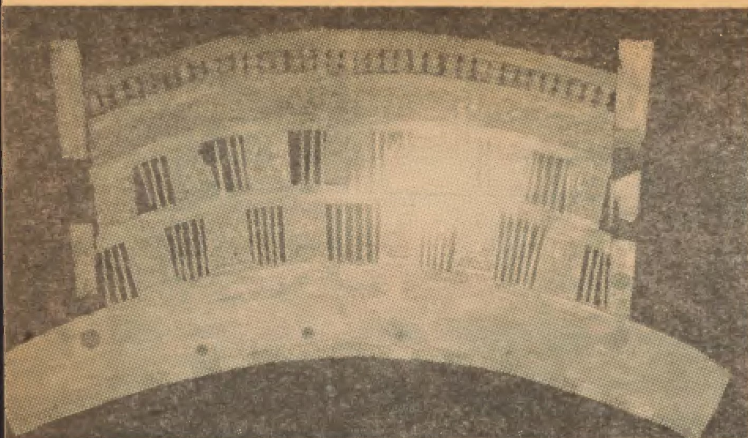
این آثار تـلاقی مدنیت های بـا عظمت کهن چینی ، یونانی ورومی را بصورت واضحی روشن مـی سازند .

اتاق بگرام در موزیم به طـرز زیبایی دیزاین شده است وبهتر ین های شیشه ی وگروپ های نیون ، بر شکوه آثار کهن باستان مـی افزاید .

در یکی از الماری های اتاق بگرام پارچهٔ از عاج کند نکاری شده قرار دارد که شکل حیوان عجیـبی را نشا نمیدهد واز دهن این حیوا ن دیوی بشکل شیر بالدار خارج شده است .

ظروف فیـروس را در آن نقش برج نور است نیز درین الماری بـه

بقیه در صفحه ٥٤



یکی ازآثار عاجی غرفهٔ بگرام



سیاحین خارجی حین بازدید ا ز یـک غرفه در موزیم کابل



مجسمه هائیکه دراثر حفریات از بگـرام بدست آمده

بساط کتاب گردی

داستان این هفته

(هنگام)

بهرام و کنیزک

حکیم نظامی از شاعرا نیست خوش بیان و نزك ادا که در اواخر قرن شش زندگی داشته (ظاهرا (۶۰۲)ه هیچ شاعری قبل ازاو درشعر بزمی بدینگونه بیداد نکرده است اوحکیم است وعاشق‌پیشه وهم‌در تسلط الفاظوریخت کلمات کامل العیار است .

دیوانی نسریز دارد ولی شش مثنوی‌اودر پنج بحر بنام خمه یاد میشود از شاهکارهای ادبی وحکمی روز گار است که بامسیرزمان‌در خشش خود راتا بانتر وانموده است یکی‌از مثنویات او هفت پیکر است ،هفت گنبـــدو بهرام نامه نیز بدان اطلاق کنند واین مثنوی رابنام سلطان علاالدین کرب ارسلان درحدود ۱۵۹۲ه انشا نموده است ،افسانه هـای دل انگیزی سروده که از زمانی ،جهانی آینه‌داری می کنـــــد .

نظامی گنجه بی از شاعرا نیست که‌آفاق، خانم خود رادر شعر به نیکی وحسن ودلبری یاد کرده است ،به خلاف سایر شاعران ،ـ سنت شکنی نموده است‌عشق آفاق رادربرخی اجزاد مثنوی خسرو وشیرین جای داده‌است درمثنوی خسرو وشیرین گوید بر سبیـــــل ابهام واشارت :

درین افسانه شرطاست اشك راندن-گلابی تلخ بر شیرین فشاندن

بحکم آنکه آن کم زند گانی
چو گل برباد شد روز جوانی
سبك رو چون بت قبچاق من بود
گمان افتاد وخود آفاق من بود
همایون پیکری نغرو خردمند
فرستاده بمن دارای در بنه
پرمذمشی درع واز درع آهنین تر
قباش از پیر هن تنگ آستین تر
مران را گوش برمالش نهاده
سران را گوش برمالش نهاده
چو ترکان گشته سوی کوی محتاج
بترکی داده رختم رابتاراج

بهرام وکنیزك

بهرام گور هموار برای شکار گوره خر تلاشمندانه صحرا به صحرا می رفت ،ایـن بار کنیزکی را که براودلباخته بود باخود برد تامهارت خود را در چشمش بکشاند اوفتنه، کش خرامی چوباد برسر کشت روز گار بود .

تازه رویی چونو بهار بهشت
انگبینی بروغن آلوده
چرب وشیرین چو صحن پا بوده

این کنیزك رود نواز وآهنگ ساز بـــود آوازش مرغ رابر قصی می آورد .

باهمه نیکو یی سرود سردی
رود سازی بر قص چابك پای
ناله چون بر نوای رود آورد
مرغ را از هوافرود آورد

کنیزك چنگ می نواخت وبهرام نخچربـه تیر میزد .

بهرام شیر ونخچر رابهم دوخـت وآرزو داشت از زبان کنیزك تحسین بشنود .

وآن کنیزك زناز وعیاری
در ثنا کرد خویشتن داری

کنیزك گفت :این بار باید سر گور رابر سمش دوزی

گفت باید که رخ برافروزی
سر این گور درسمش دوزی

غرور بهرام اوج گرفت وبر آن شدسرگور برسمش دوزد واین مهارت رابخرج داد.

صید را مهره در فگند بگوش
آمد از تاب چهره سفر بجوش
سهم سوی گوش برد صیه زبون
تاز گوش آرد آن علاقه بردن

دراین شکار بهرام توفیق یافت وکنیـزك‌در خویشتن داری استوار ماند .

گفت پر کرده شهر یار این کار
کار پر کرده کی‌بود دشوار
هر چه تعلیم کرده باشد مرد
گرچه دشوار شد تواند کرد

بهرام از کنیزك آزرده شده بر سر لشکر خود امر کرد که این کنیزك سر عصیان‌دارد برگرو حیاتش رابرباد ده

فتنه بار گاه‌دولت ماست
فتنه کشتن زردی عقل رواست

سر لشکر آن‌پر یچهره رابخانه خودبرد.

خواست تاکار او بپردازد
شمع وار از تنش سر اندازد

کنیزك گفت چون من‌از عزیزان بهرام بودم وگستاخی کردم واو زود وگرم در نابودی من حکم نمود .تو خون مرا بگردن خود مگیر .

ممکن از نیستی تو دشمنی خویش
خون من بیگنه بگردن خویش

من مونس‌خاص‌اوبودم وهمواره درپهلویش زندگی می کردم .

تا بدان حدکه در شراب وشکار
جز منش کس نبود مونس دیار

چند روز دست‌نگهدار ،بهرام از گفتهٔخود پشیمان خواهد شد . *

در شود تنگدل زکشتن من
ایمنی باشد ت‌بجان وبتن
توز پرسش رهی ومن زهلاك
زاد مردی نیوفته بر خاك
روزی آید اگرچه هیچکسم
کانچه کردی بدخدمتت برسم

دراین لحظه کنیزك هفت پاره لعل برای سر لشکر داد ،تااز کشتن او بهر اسد و بالاخره سر لشکر در خانهٔ خود اورا پذیرفت

این سخن گفت وعقد باز گشاد
پیش او هفت پاره لعل نهاد
هر یکی زان خراج اقلیمی
دخل عمان زنرخ آن نیمی
مرد سر هنگ ازآن نمونش راست
از سر خون آن صنم بر خاست
گفت زینهار سر زکارمبر
باکسی نام شهر یار بر

باهم عهد کردند که این راز راپپو شانند وبه‌بهرام گفته شود که کنیزك رانابود کردم.

گفت مه رابه اژدها دادم
گشتم از اشك خونبها دادم

چشم بهرام راآب فرا گرفـت وظاهرا از کرده خود پشیمان بود وفکر می کرد کنیزك ازبین رفـت ولی خیالش در دل بهرام جـــا داشت .

بقیه در صفحه ۶۳



کوه‌هاو دشت‌های وطن در پرتو مساعی ومجادلات نظام نو، ذخایر خودرا عرضه می نماید

وطن مادر راه انکشاف

بقلم ضیاء جاهد

کار سروی وتفحص معادن مس عینک لوگر توام باکشف وتثبیت مناطق دیگر مسدار در نواحی کابل ولوگر بمنظور اخذ نتیجه نهایی توسط متخصصین معادن و جیولوژی وزارت معادن وصنایع بشدت پیش میرود .

درتابستان سال ۱۳۵۲ به تعقیب استقرار نظام جمهوری درکشور بعداز آنکه جیولوگهای افغانی ضمن نقشه گیری مقیاس یك بر صد هزار معادن مس عینك راکشف کردند، تفحص معدن مس عینك آغازشد که تاحال ۲۸ نقطه مسدار درنواحی بین‌کابل ولوگر کشف‌گردیده است . درزمرهٔ مناطقی که از نظرداشتن معادن مس بیشتر دلچسپ خوانده شده ساحهٔ عینك، دربند، جوهر، خوردکابل وتغر میباشد که در این نواحی کارسروی وتفحص بیشتر متمرکز ساخته شده است .

ازمطالعات ابتدائی پیرامون معدن مس عینك چنین برمی آیدکه ساحه مرکزی عینك بهترین منطقه مسدار تثبیت شده است . برای اینکه کارهای تفحصاتی ذخایر مرکزی معدن مس عینك تکمیل شود در پهلوی کار های دیگر باید درحدود ۲۲-۲۳ هزار متر بر مه کاری و۳۵۰۰ متر سوف کنی صورت گیرد .

طبق پلان پیشبینی شده قرار است درسال آینده درحدود ۱۵-۲۰ هزار متربرمه کاری انجام پذیرد تاباساس آن درختم سال ۱۳۴۵ زمینه مطالعات اقتصادی وتخنیکی این پروژه مساعد گردد .

آنچه درمورد سروی و تفحص معادن مس عینك شایان توجه زیاددانسته میشود اینست که امورسروی وتفحص درمناطق مسدار نسبت به پروگرام پیشبینی شده سریعتر و بیشتر پیش برده شده است به عبارت دیگر درمدت کمترازیکسال یعنی ازشروع امسال الی‌اواسط ماه دلونه تنها پروگرام مطروحه صد فیصد تطبیق شده بلکه مقدار بیشتر کار باسرعت بیشتر انجام یافته است . مثلا طبق راپور اجراآت متخصصان وزارت معادن وصنایع در ظرف تقریبا ده ونیم ماه صوف‌کنی ۱۳۶فیصد پیشرفته است باین معنی‌که نه تنها پلان قبلی ۱۴۰۰متر بلکه ۱۹۱۶متر صو ف‌کنی انجام شده است واین رقم باوجود مشکلات جوی تا اخیر سالجاری به بیش از۲۰ هزار مترافزایش خواهد یافت . همچنان با ۷۸۸۰ متر جر کنی یعنی درحدود ۴۰۰۰ متر بیشتر از پلان پیش بینی شده درسالجاری جرکنی ۱۹۷ فیصدپیش رفته است . نقطه دیگرقابل تذکار نقشه‌گیری یك برده هزار میباشد. باوجودیکه درپروگرام عمومی امسال نقشه‌گیری بیست کیلو مترمربع گنجانیده شده بوددر اثرفعالیت وزحمتکشی کارکنان ومتخصصان وزارت معادن و صنایع درمدت کمتراز یکسال نقشهٔ یك بر۱۰ هزار سی کیلومتر مربع تکمیل گردیده که ۱۵۰ فیصد کار بیشتر رانشان میدهد .

هکذا با اعمار بیش از۲۴ هزار متر مکعب ساختمان سرك که شش هزار وچار صد متر مکعب اضافه تراز پلان میباشد ۱۳۵ فیصد درامور مربوطه پیشرفت حاصل شده است.

ازارقام واعداد چنین برمی آیدکه در اثر توجه دولت درزمینه بهره برداری ازمعادن به نفع ترقی عمومی وانکشاف همه جانبه کشور درظرف کمتراز یکسال نه تنهاامور سروی و تفحص معادن مس عینك مطابق پروگرام تکمیل گردیده بلکه نسبت به پلا ن پیشبینی شده حجم بیشتر کار باسرعت بیشتر انجام یافته.

طبق نتایج مطالعات مقدماتی حجم معدن قسمت های مرکزی ساحه معدن مس عینك بین یك ونیم الی دوملیون تن مس تخمین شده وفیصدی مس دراین ناحیه بصورت او سط عمومی بلندتراز نیم فیصد تثبیت‌گردیده‌است.

معدن مس عینك طوریکه متخصصین هم باین عقیده اند ازنظر ساختمان بامعادن مس دیگر کشور ها مشابه نبوده تفحص، کار بیشترو عمیق تر راایجاب مینماید. دراین ساحه مس به شکل سلفیت ، کاربونیت اوکساید و فیروسلفیت مس یافت میشود . وطوریکه با متخصصین ورزیده معادن مس مفاهمه صورت گرفته بعقیدهٔ آنها معدن مس عینك از نگاه فیصدی یك معدن متوسط محسوب میگردد واز نظرحجم یك معدن خوب مس پیشبینی میشود.

ساحه غربی مس عینك که باقسمت مرکزی معادن مس عینك ارتباط مستقیم دارد توسط موادراسبه پوشانیده شده است . طول وعرض معدن مس این ساحه که ازنوع مس ساحه مرکزی عینك میباشد تثبیت گر دیده است وهنوز سروی های مقدماتی آن ادامه دارد . حجم مس معدن ساحه غربی مس عینك درحدود نیم ملیون تن طور مقدماتی تخمین شده است. ازنگاه ستندرد بین المللی معدن مس عینك از جمله ذخایر بزرگ بشمار میرود ولی از نظر فیصدی مواد مسدار متوسط محسوب میشود .

در٤ کیلومتری جنوب ساحه مرکزی معدن مس عینك یك معدن جدید دیگرمس نیزکشف گردیده که ازنظر مقدار بعداز ساحه غر بی عینك به درجه دوم قرار میگیرد امور مقدماتی این ساحه آغازشده وکارهای تفحصاتی آن در پروگرام بعدی درنظر گرفته شده است . از مناطق دلچسپ دیگری که دارای معادن مس میباشد ناحیه دربند است‌که معدن مس آن ساحه هفت کیلومتر راحتوا میکند . ضخامت ذخایر مس این ناحیه نظربه مطالعات مقدماتی ۱۰-۷۰ متر تثبیت شده وفیصدی مس آن‌بیش از ۰٫۵ فیصد پیشبینی میشود اگرچه کارهای تفحصاتی دراین ساحه نظر به قسمت مرکزی معدن مس عینك به پیمانه محدود پیش برده شده امادرنظر است‌که درسال آینده تو جه بیشتر به آن مبذول گردد .



مردیکه بادست وپاوتمام نیروی وجودش‌بخاطر معاش حلال برای رفاه خانواده‌وحیثیت‌خودش ، برای خدمت‌به هموطنش کار میکند درواقع مشوق آنانیست که‌ازکار فرار میکنند.

خرادی، کهن حرفهٔ‌محلی رونق تازه‌یی یافته است

ار : ث ،سراب

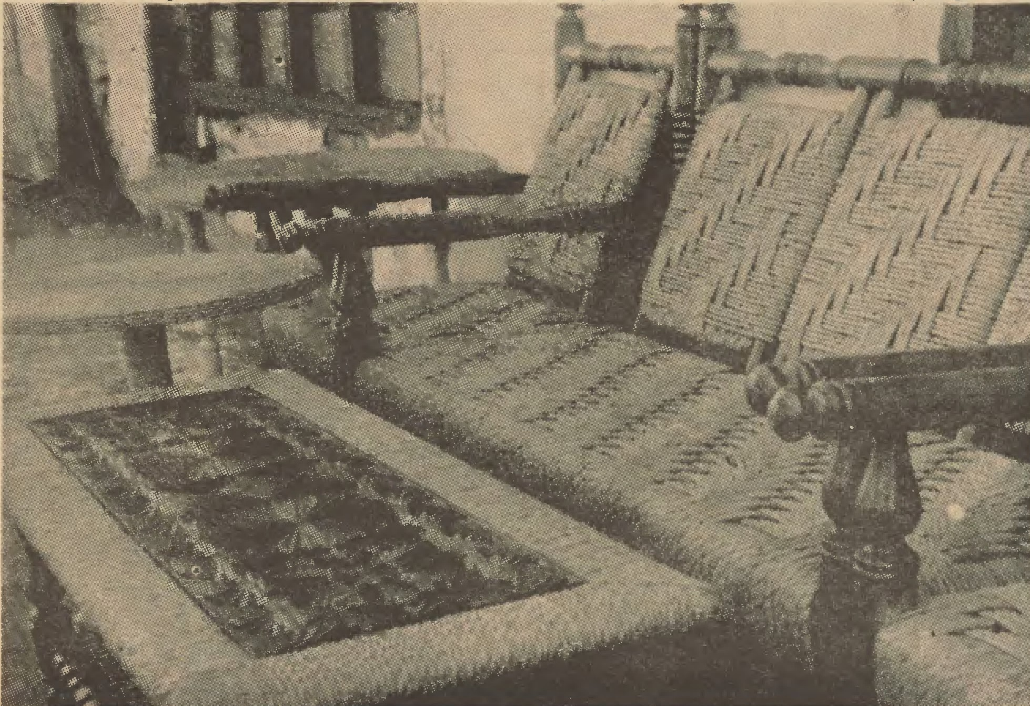
هر گاه از برابر دکان های شهر نــو میگذرم ،نگاهم از تشت شیشه های بزرگ بل سازی ها، لحظه‌یی بر روی کوچ هــاو چوکی های بزرگ ورنگا رنگی دوخته می‌شود وگهگاه که فرصتی داشته باشم ،باکنجکاوی برشکل هاو فرم های تازه آن که هر روزدر تغییراتست ـمی نگرم ..

از چند گاهی به اینسو ،درکنار جاده‌های اسفلت وبه فاصله های کوتاهی ،ازین مبل سازی ها، انواع دیگری ازین چوکی هــا، نظر هارا جلب میکند ....

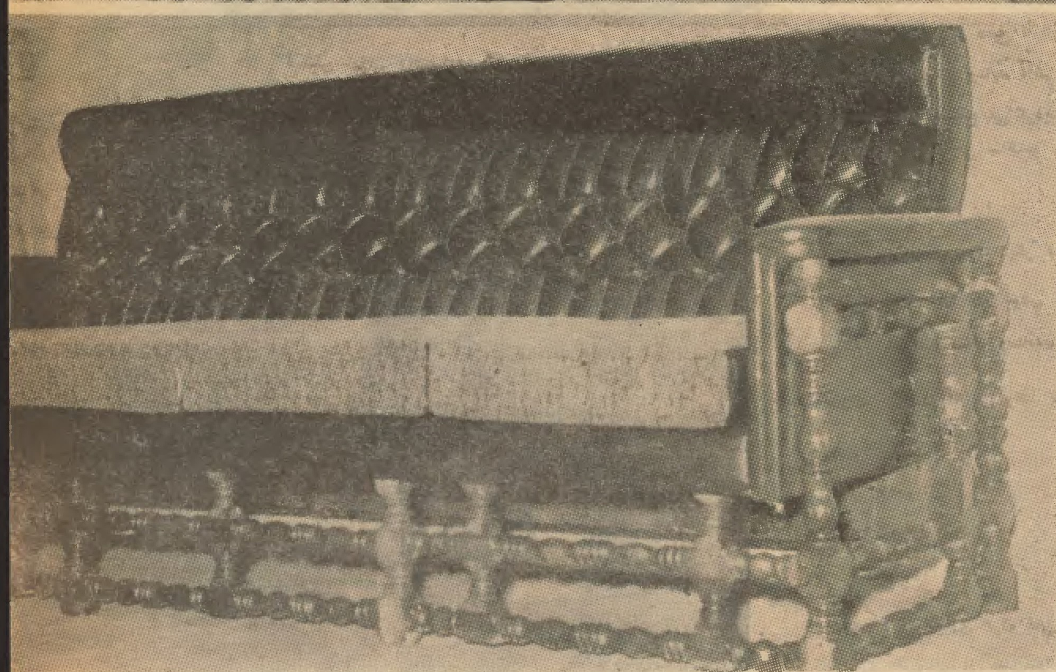
چوب های خرادی شده وپر نقش ونگار.. ریسمان های (مونجی) وکوچ هاو میز هــای کوچك وبزرگی که ازین چــوبو ریسمــان ساخته شده ...

دروازه یکی ازین کار گاه هارامی گشایم درگوشه نیمه تاریك دوکان ،پیر مردی‌نشسته وبا انگشتان پایش ،ماهرانه چوب سپیــدار خشکی را محکم گرفته است ...

صدای کمان خرادی‌وتیغ‌فولادی بطوریکنواخت



نمونهٔ از چوکی های منجی که باظرافت‌وزیبایی خاصی که دارد میتواند راه خودرا درهر خانهٔ باز کند.



پیر مردی از گذشته های دورش قصه‌میکنند...
چوب ها سپیدار در زیر کمان و تیغ خرادی‌به‌شکل های زیبایی تراشیده می شوند.

• • •

کوچ وچوکی یی که هژده هزار افغانی‌قیمت داشت ...

شنیده می شود ولحظه یی بعد ،چوب خشك سپیدار رامی بینم که پراز پستی وبلندی‌های موزون وپراز نقش ونگار های زیبا ازلای انگشتان پای پیرمرد ،بیرون می افتد ...

برچهرهٔ این مرد خیره می شوم ،چین‌های پیشانی اش جای پای کاروان زمان را نشان میدهد و حکایتگر گذشت سالهای عمرش است او رنگی تیره وقدی کوتاه دارد ...

می پرسم :

ـچند سال است این شغل را داری ؟

میگوید :

ـدرست بیادم نیست ،همیشه همین کارم بوده ....

به نزدیکش می نشینم ،دیگر همکارانش باتعجب مرا می نگرند ...با پیر مرد به گفتگو می پردازم ،او را(بابه کریم) میگویند.

خودش میگوید :

ـمن در دامنه عاشقان وعارفان (رح)بدنیا آمده‌ام پدرم نجار بود ،در آن زمان نجارهاقدر وقیمت زیادی داشتند هرروز بدروازه خانه مانفر می آمد واز پدرم می خواست تا برای نجاری خانه اش برود ... ولی پدرم خیلی کار داشت اصلا در آنوقت نجار کم بود... کار هم زیاد ....

من گاه گاه باپدرم می رفتم وهمرایش‌کار می کردم ،روزی رسید. که من جوان شده‌بودم نجاری را یاد گرفته بودم ،ولی هنوز پدرم مرا تنها نمی گذاشت ،باخودش مرا می بردو مجبور بودم زیر نظر او کار کنم ...

بابه کریم کمان خرادی را آنطر فتر می اندازد ،رویش را بسویم می گرداند لحظه‌یی بمن خیره می شود ،بعد میگوید :

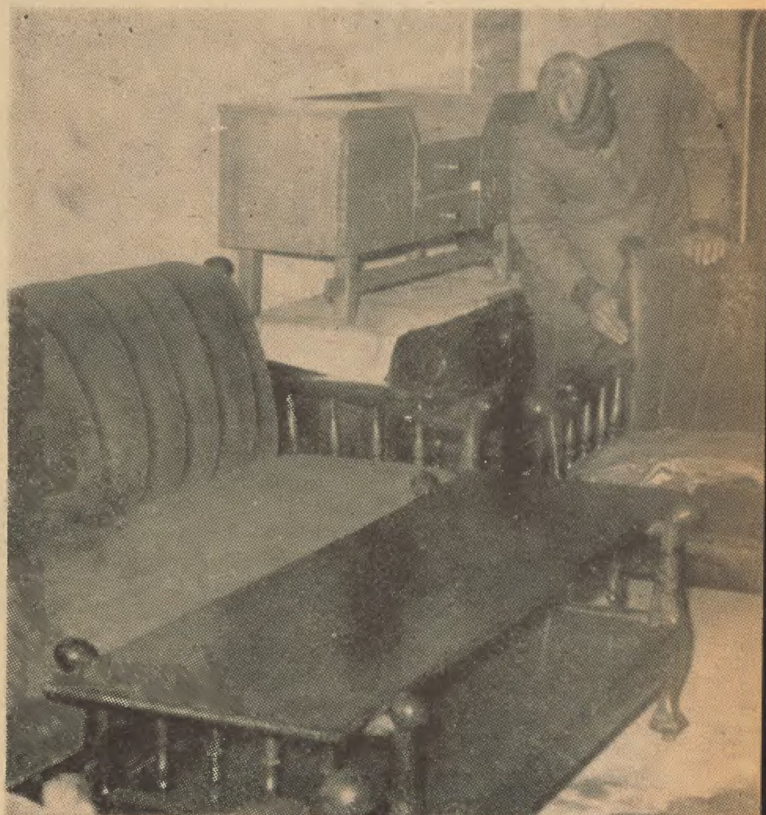
ـیاد آنوقت ها بخیر ... من مانند توجوان بودم وقتی یکروز تیشه بالای کلکم خورد وقسمتی از آن را قطع کردپدرم نیز رویه‌اش رابامن تغییر داد ،مدتی مرابا خود به نجاری نبردو یکروز عصر خبر شدم ،که برایم دکان کوچکی باز کرده ... از آنوقت به بعد من به‌اینکار ادامه‌دادم‌وامروز هنوزهم‌می بینی‌که..

او سکوت می‌کند ،به دست چپش نگاه‌می کنم‌می بینم یك کلکش بادیگران فرق دارد، کوتاه تر است ...

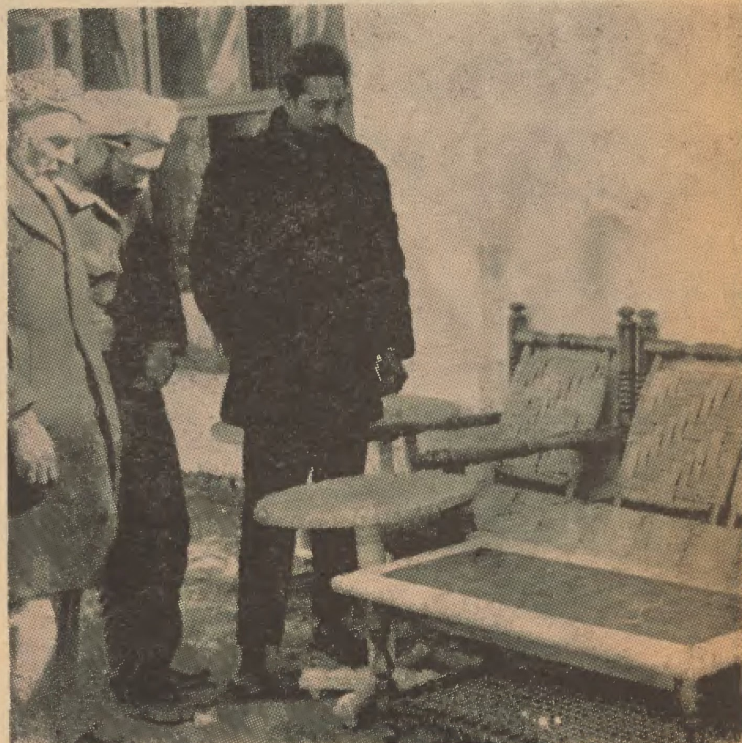
لطفا ورق بزنید

خرادی، کهن

حرفهٔ محلی



قیمتش ارزان واقتصادیست



حرفهٔ خرادی که درلابلای گذشت زمان فراموش شده بود دوباره رونق گرفته است.

بابه کریم خنده یی میکند وتك تك دندان های تیره رنگی از لای لب هایش خودنمایی میکند ...

او میگوید :

روزیکه کلکم رابریدم برایم روز فراموش ناشدنی است همان شب من از درد ناله میکردم وپدرم با دیگران رفته بودند ،تااز دختر کاکایم برایم خواستگاری‌کنندودوماه بعد ازآنروز من عروسی کردم ...

میگویم :

ـکمی در باره زندگی ات بگو ،از گذشته هانه‌از شغلت واز خانواده ات قصه میکند...

بابه کریم ،لحظه‌یی سکوت میکند ،بعد میگوید :

ـگذشته ها... از صبح تاشام کار میکردم چند شاگرد داشتم وعاید ماهم بسیار خوب بود خانه هارا مسطح می کردیم دروازه های (کندنکاری) شده می ساختیم ... ومشتریان فراوانی هم داشتیم ...

ولی روزی رسید که دیگر کسب هامشتری نداشت خانه هارا ،در عوض تخته های پرنقش ،ازتخته صاف وساده‌مسطح‌می کردند دروازه های دوپله یی وکند نکاری شده از رونق افتاد ...

می پرسم :

ـحا لاچطور است ؟

میگوید :

ـمن دیگر نجاری کرده نمی توانم ،آخر پیر شده ام، ولی از چند ماه به اینطرف خرادی در شهر کابل رونق یافته ... من هم‌به این دکان کار می کنم .... پایه چوکی ومیز می‌تراشم ودیگران آن را بالای هم‌نصب کرده می فروشند ...

بابه کریم یازده پسر ودختر دارد که همه جدا زندگی میکنند ،این پیر مرد زنده دل هنوز زندگی اش را خودش اداره می کند.

از آنجا بیرون می آیم ،قطار کوچ های مونجی ،در کنار جاده بسیار جالب به نظر می خورند .

قیمت آن هارامی پرسم ، یکی ازفروشندگان میگوید :

ـ قیمت آن ها فرق دارد ،مااین چوکی هارا به (مود) های مختلفی می سازیم یك سیت آن که دوچوکی یکنفری ویك چوکی سه نفری است از هزار تاهزار ششصدافغانی قیمت دارد ...

بقول این فروشنده ،مردم امسال نسبت به‌کوچ وچوکی های لوکس ،این هارا بیشتر می خرند ....

در بارهٔ ریسمان های (مونجی)که ازآن‌میز هاو چوکی هارا می بافند می پرسم ،می‌گوید:

ـما قرار داد داریم ،قرار دادی های ما مونج هارا از (خوست) می آورند ،چندشب آن‌را در بین آب می گذاریم ،بعد که ملایم شد آن رابصورت ریسمان های‌باریك تابیده واز آن چوکی ومیز می سازیم ...

بعد سری به چند مبل سازی می زنم کوچ های رنگا رنگی از چوب های‌چار مغز واسفنج یکی بالای دیگری در آن‌ها چیده شده است. قیمت یکی از آن‌ها رامی پرسم ،دکاندار گمان ،میکند من خریدارم ،نخست با دست اسفنج های آن را فشار میدهد ،بر چوب‌بازو های کوچ دست می کشد .بعد میگوید :

ـاز چوب چار مغز ساخته شده ،
بسیار محکم است ...

میگویم :

ـبه چند می فروشید ؟

میگوید :

ـبه دیگران خو بیست هزار می فروشیم ولی به شما هژده هزار افغانی ... البته‌بدون میز چای ...

میگو یم:

ـ تشکر .

بعد از دکان بیرون می آیم ،آنطرفتر نزدیك چهاراهی چشمم به چوب های خرادی شده می افتد ومی بینم‌که باز حرفهٔ خرادی که‌در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود رونق تازه‌یی یافته است وکلکان خرادان ماهر ،از چوب های ساده ،چیز های قشنگ وزیبایی می تراشند .

اسکندر مقدونی

شک نیست که همه خوانندگان عزیزما لشکرکشی های اسکندرمقدونی را درمشرق زمین، منجمله خاك های کشور ماکه اصالت تاریخی داردخوانده وياشنيده اند. همچنان مورخین این گذارش‌ها ووافعات را بعضاً به شکل مبالغه آمیز وبعضاًبه شکل واقعی وحقیقی درج تاریخ کهن این سرزمین نموده‌اند .

همه میدانیم که اسکندر مدت چهارسال درکوهپایه های وطن‌ما یعنی‌درمرز وبوم‌دلیران آریایی قهراً متوقف شده دوسال درجنوب ودوسال‌درشمال‌هندوکش آواره وهراسان مصروف‌تاخت وتازبود بسط وتوسعه نفوذودوام تسلط یو نانی هفت یاهشت قلعه‌مستحکم (اسکندریه) در نقاط مختلف‌این سرزمین باستانی بناء کرد که بصورت کلی ازوجود اکثرآنها درحوزه‌ه‌ی (هری رود، فراه رود، ارغنداب‌ودرنقاطی مانند پروان وغیره جاها) خبرهائی داریم . همچنان برخی دیگرآن درمجاورت آب‌های آمودریادرنزدیکی‌های مسیرآن رودخانه بناشده بودکه معمولا بقایای‌بعضی ازآنهاراازدماروشاق»بالا مرغاب تامحل ریزش (رود خانه‌کوکچه) به آمو دریا (آی خانم) پیدا می‌توانیم .

توقف جبری چهار ساله اسکندردرافغانستان، بنای قلعه ها ودژهاوماندن دسته های چندین هزاری یونانی‌ها درین سرزمین، تاثیر خودرابررسم‌الخط، فرهنگ و ادبیات، هنروهیکل تراشی، طب ونمایش های‌هنری وورزشی افغانی گذاشته وازخودخاطره‌های بس‌عمیق ودوامداری‌باقی‌گذاشتند.

همچنا ن در همه جهان‌وباز درمشرق زمین بخصوص درکشورهای‌هند وایران وافغانستان داستانهای عامیانه مربوط به‌شاهان وکشورگشایان‌رواج زیاد داشته وداردکه البته نام‌اسکندر درذیل اسمای «دارا ها» و (اکاسره) (شاهان‌هخامنشی وساسانی)جاگرفته و داستان سرایان وشعرادرقطار دارا نامه‌ها وشاهنامه‌وخداینامه ها، اسکندر نامه‌را هم به‌میان آوردندوبدین‌طریق نام اسکندر وکارنامه های‌اوازخلال داستانها ومنظومه‌ها درخاطره های عوام راه خودرا بازکرد .

داستانهای عامیانه در افغانستان‌بنای برخی ازشهرها وقلعه هارا به‌اسکندر نسبت میدهند مانند شهر هرات، قندهار وشهرسکندری باحصارسکندری درنزدیکی های سرای خواجه‌وچندین قلعه وشهر دیگر . مقاومت اهالی افغانستان علیه اسکندر وسپاه‌یونانی اود ر داستانی منعکس است‌که‌بشکل مکاتبه بین مادر اسکندر ملکه اولمپیاس وخود اوصورت گرفته است‌که‌درنگارش درامه (مردان‌پاروپامیزاد)یا (اسکندر درافغانستان) ازآن‌استفاده گردیده است .

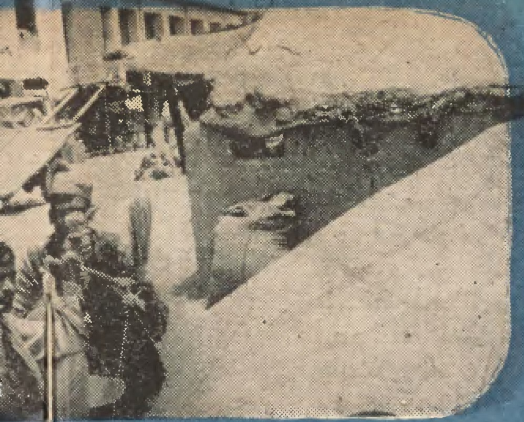
همه ما شنیده وخوانده ایم‌که‌اسکندر با(روشانه) یکی از دختران‌زیبای این سرزمین ازدواج کرد راجع به برخورد این دختر واسکندردرمیدان جنگ داستانهای زیبا وجالبی‌موجود است‌که ازآن مطالب تاریخی مربوط به‌اشتراك زنان افغان‌درجنگ‌هاودلاوری های ایشان وعرف و عادات‌وازدواج های محلی وغیره بدست می‌آید .

همچنان ملاقات اسکندر با خضر،اسکندر وتجسس آب‌حیات، اسکندرورفتنش به‌ظلمات ،اسکندر و ملاقاتش بامردان عجیب وشگفت انگیز، تسلی‌یافتن مادر اسکندر بارفتن برسرچاهی‌وشنیدن آوازیکه میگفت زیر خاك هرقدمی دهها آسکندر مدفون است؛نظایر این‌ها قصه‌هائیست‌که‌درگوشه‌وکنار وطن‌ما به‌صورت های گوناگون نقل کرده ومیکنند .

شکی نیست که فتوحات اسکندر،مشرق زمین‌را تکان دادوهمان طوریکه‌اروپائی‌ها میگویند ارتباطی را میان شرق وغرب مرتبط ساخت ولی‌باوجوداینکه دامنه فتوحات اسکندر درمملکت‌مابیش ازچهارسال طول نکشیدامانتاریخ زرین‌ما‌نام اسکندررابادرسها وانتباهاتی‌که ازفرزندان کهساران بلندفراگرفت‌ودر جهان راه‌خودرا بازکرد در سینه خوددرج‌نمود واز نسلی به‌نسلی‌ارمغان‌می‌شود ونام ونقش اسکندر پیروزی‌ه‌وحملات برق‌آسای او در دیگر بلاد باسراسیمگی هایش وادی های‌مردخیزودر دامنه های کوهساران مغروروسربلندما مقایسه وجز افسانه های محلی وداستانهای حماسی و رزمی‌ثقافت وکلتور مردم ماشده و تا امروزازسینه‌ها به سینه‌ها نقل وازذهن ها به‌فراموشی سپرده می‌شود.

تتبع ونگارش از: راحله راسخ

ژوندون ومردم



سالیکه نیکو ست ازبهارش پیدااست در مندوی جلال آباد
جات فراوان عرضه می شود



درین فصل بازار ماهی فروشان خیلی گرم



پیر مردیکه لباسی فرسوده ومندرسش راو...
خیاط جان خود است



طبیعت امسال سر لطف آمدو بازار محکترین راکساد



پیشه وران قشر کار کن وزحمتکش جامعه ماستند

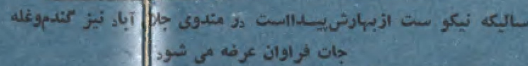
خیاطیکه بامعاش هفتگی

مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد

...

آرزو دارد تابرای کسبه کاران نیز کورسهای سواد آموزی بوجود آید

وندون و مردم



پیشه وران‌قشرکار کن وزحمتکش‌جا معه ماستند

خیاطیکه بامعاش هفتگی
مبلغ ده‌افغانی شروع بکار کرد

...

آرزودارد تابرای کسبه کاران نیز کورسهای سوادآموزی بوجود آید

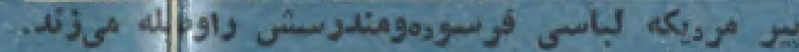


سالیکه نیکو ست ازبهارش‌پیدااست در مندوی جلال آباد نیز گندم‌وغله جات فراوان عرضه می شود

درین فصل بازار ماهی فروشان‌خیلی گرم است



پیر مردیکه لباسی فرسوده‌وهندرسش راوصله می‌زند. خیاط جان خود است





طبیعت امسال سر لطف آمده‌و بازار محکترین راکساد سا خت

راپور از م.م

همه‌مردم ازوعده خلافی خیاط ها شکایت دارند



اعظم رهنورد قصه

رجوع به صفحه ۱۱

خواهان اتحادیه‌هاو کوپراتیف‌ها برای خیاطها میباشد

دراثر رشد وسایل تولید وایجاد مراکز درشهر ها نخستین گام هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود می‌آیند وبا افزار ساده کارو ماشین های دستی فعالیت نموده ودر تولید اشیای مورد نیازبنابر تقسیم‌اجتماعی کار سهیم شده که‌به اینتر تیب‌تولید پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یك قشر کارکن و زحمتکش مرحله تاریخی است که عبارتند از بوت دوزان خیا طان، حلبی سازان،مسگران، نجاران‌وغیره کسبه کاران وپیشه وران هم دردهات وهم درشهر هابه فعا لیت می پردازند ولی‌محل کار اصلی‌وتعداد زیاد شان ازنظر کمیت شهر ها بشمار می آید.

در شهر ها ودهات کشورما نیز پیشه وران وکسبه کارا نی در شقوق مختلف مصروف کاراند وازین را امرار معاش وزندگی می‌نمایند جوانان که یکتعداد ایشان به‌دهقانی،وکارگران در مو سسات‌صنعتی‌وغیره‌می‌پردازند بعضی به مکاتب جذ ب می شو ند وعده‌ای هم راه کسبه کاری را در پیش میگیرندوبه‌این ترتیب‌خواستیم تابایک جوان خیا ط صحبتی نمائیم وقسمی نمونه از زند گی ومشکلات وآرزو ها ی این قشر اطلاع بدست آریم وخوانندگان صفحات جوانان رانیز به‌این جریان بگذاریم.

روی این مفکوره‌بدوکان خیاطی‌بالا شده وبعداز احوال پرسی ازیک جوان خیاط که‌در عقب میز کارش ایستاده بود سوالا تی نمودم که‌ذیلا به‌اطلاع رسانده می شود.

خیاط جوان که خودرا محمد ظاهر واصل معر فی نموده میگو ید ازسن یازده سالگی به اینطرف است که به خیاطی مصروف می باشم وبعداز طی زمان وگذشتاندن مراحل‌شاگردی بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب دستگاه کوچك خیاطی می باشم.

وی میگوید: دراول خلیفه من هفته‌وار برایم ده افغانی میداد ومدت هابه‌مبلغ ده‌افغانی‌کارنمودم سوزن‌زدم وکارهای دوکان راانجام دادم تامعاش هفتگی ام بعداز مدت زیاد به‌بیست، سی‌و چهل افغانی وبالاخره به صد افغانی رسید وازین گذشته‌در اثر نشاندادن لیاقت‌واهلیت تکه ای‌برای دو خت میگر فتیم و مـز د آنرا برا یم میدا د ند یعنی اجوره کاری نمودم ووقتی به کارها خوب واردشدم‌ماشین‌خریدم ووسایل دیگر مثل اتووغیره را مهیا نمودم و دوکان نمودم وحالا به اصطلاح خلیفه دستگاه خیاطی خویش مـی با شم که پنج‌نفر شاگرددارم که‌فعلادرکارها مرا کمك میکند.

ظاهر واصل که‌یك خیاط پرحرف معلوم‌می شود به صحبت خود ادامه داده درمورد اجوره کاری شاگردانش می‌گوید که هر کدام ایشان که خوب کار کند مزد بیشتر می گیرد.

در حصه زندگی خیاطان می گوید که خیاط ها با زحمت زیاد وعرق‌ریزی ومشکلات گوناگون به همو طنان خدمت می کنند ولی وضع اقتصا دی خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی باشد واکثرا به مشکلات اقتصا دی مواجه می باشند.

بقیه درصفحه ۳۹



اعظم رهنورد قصه نویس معاصر
رجوع به صفحه ۱۱

همه‌مردم ازوعده خلافی خیاط ها شکایت دارند



جلال آباد نیز گندم‌وغله
سود



خیلی گرم است



راوغله می‌زند.



ین راکساد سا خت

خواهان اتحادیه‌هاوکوپراتیف‌ها برای خیاطها میباشد

راپور از م.م



درااثر رشد وسایل تولید وایجاد مراکز درشهر ها نخستین گام هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود می‌آیند وبا افزار ساده کارو ماشین های دستی فعالیت نموده ودر تولید اشیای مورد نیازبنابر تقسیم‌اجتماعی کار سهیم شده که‌به اینتر تیب‌تولید پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یك قشر کارکن و زحمتکش مرحله تاریخی است که عبارتند از بوت دوزان خیا طان، حلبی سازان،مسگران، نجاران‌وغیره

کسبه کاران وپیشه وران هم دردهات وهم درشهر هابه فعا لیت می پردازند ولی‌محل کار اصلی‌وتعداد زیاد شان ازنظر کمیت شهر ها بشمار می آید.

در شهر ها ودهات کشورما نیز پیشه وران وکسبه کارا نی در شقوق مختلف مصروف کاراند وازین را امرار معاش وزندگی می‌نمایند جوانان که یکتعداد ایشان به‌دهقانی،وکارگران در مو سسات‌صنعتی‌وغیره‌می‌پردازند بعضی به مکاتب جذ ب می شو ند وعده‌ای هم راه کسبه کاری را در پیش میگیرندوبه‌این ترتیب‌خواستیم تابایك جوان خیا ط صحبتی نمائیم وقسمی نمونه از زند گی ومشکلات وآرزو ها ی این قشر اطلاع بدست آریم وخوانندگان صفحات جوانان رانیز به‌این جریان بگذاریم.



روی این مفکوره‌بدوکان خیاطی‌بالا شده وبعداز احوال پرسی ازیك جوان خیاط که‌در عقب میز کارش ایستاده بود سوالا تی نمودم که‌ذیلا به‌اطلاع رسانده می شود.

خیاط جوان که خودرا محمد ظاهر واصل معر فی نموده میگو ید ازسن یازده سالگی به اینطرف است که به خیاطی مصروف می باشم وبعداز طی زمان وگذشتاندن مراحل‌شاگردی بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب دستگاه کوچك خیاطی می باشم.

وی میگوید: دراول خلیفه من هفته‌وار برایم ده افغانی میداد ومدت هابه‌مبلغ ده‌افغانی‌کارنمودم سوزن‌زدم وکارهای دوکان راانجام دادم تامعاش هفتگی ام بعداز مدت زیاد به‌بیست، سی‌و چهل افغانی وبالاخره به صد افغانی رسید وازین گذشته‌در اثر نشاندادن لیاقت‌واهلیت تکه ای‌برای دو خت میگر فتیم و مز د انرا برا یم میدا د ند یعنی اجوره کاری نمودم ووقتی به کارها خوب واردشدم‌ماشین‌خریدم ووسایل دیگر مثل اتووغیره را مهیا نمودم و دوکان نمودم وحالا به اصطلاح خلیفه دستگاه خیاطی خویش می با شم که پنج‌نفر شاگرددارم که‌فعلادرکارها مرا کمك میکند.



ظاهر واصل که‌یك خیاط پرحرف معلوم‌می شود به صحبت خود ادامه داده درمورد اجوره کاری شاگردانش می‌گوید که هر کدام ایشان که خوب کار کند مزد بیشتر می گیرد.

در حصه زندگی خیاطان می گوید که خیاط ها با زحمت زیاد وعرق‌ریزی ومشکلات گوناگون به همو طنان خدمت می کنند ولی وضع اقتصا دی خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی باشد واکثرا به مشکلات اقتصا دی مواجه می باشند.

بقیه درصفحه ۳۹

مترجم : کاوشگر

شمع ها یکه در قلبم میسوزد

نوشتهٔ الکساندر منزوس

بخش چارم

گفتم :

(من تعجب می کنم .خانواده گرانتو روستاییان چه خواهند گفت اگر مرا ببینند؟ من‌فکر نمی کنم آنبها حتی اندیشه راجع به‌ثروت پدرم که‌توسط زنش می‌رسد داشته باشند ؟)

فرانسس گفت :

(تصور نمی کنم .به صورت یقین پدرم‌به آنها چیزی نگفته است)

بزودی پس از این گفتگومرا برای تحصیل به‌یکی از خانقاه های فرانسه فرستادند من نیزمانند لوسی بیچاره تارك دنیا شده بودم‌و یگانه روز نه که مرا باجهان بیرون راه‌می‌داد نامه های فرانسس بود .

تقریبا در پایان سال دوم تحصیلم بودم که‌دریك فوردهام برایم نامه نوشت :

هلن عزیز !

این یك نامه مشکل است که برایت می نویسم .و مجبورم خبر های تاثر باری را برایت تحریر کنم .بسیار غمین هستم که می گویم پدرت وخانم کامن مرده اند .هنگام باران شدید کالسکه آنها از سرك لغزیدواز کنار پرتگاه به پائین پرتاب شد. یگانه ترحمی که بر آنها شد این بود که بدون احساس رنج ودرد شدید مردند .

من با یکی از حقو قدانان زمین باادنبورگ تماس دارم که اومسالهٔ باز گشت تورابه ستکاتلند تنظیم می نماید .

از کامن ها کدام اقوام وابستگان دیگر باقی نمانده است وتمام‌ملکیت آنها به‌تو انتقال می یابدآیا توراضی‌هستی که‌از ملکیتت نظارت کنم ؟

من‌به این کار عادت گرفته وبلد شده ام.و طوریکه می دانی پس از ازدواج کامن،من‌امور سر پرستی را بعهده داشته ام .

بروی چپرکت باریکم دراز کشیدم وشروع به‌گریه نمودم بلاخره اشك هایم خشکیدند. واکنون وظیفه ام بود تابه سکاتلند باز گردم در ادنبورگ با فرانسس کامرون وپدرش زندگی می کردم . آنها فکر کردند که من به‌آستر الیامی روم ولی در گذشته هدف‌رفتنم به‌آنجا دیدن پدرم بودو اکنون او مرده‌بود.

در عوض تصمیم گرفتم دوباره گاللومردی بروم ۱۲۰ ساله بودم که آنجا را ترك نموده بودم واکنون بدیدن‌قلعه اشتیاق‌شدید داشتم ولی حالا بحیث هلن کامن دختر یك محکوم ومیرشکار نمی رفتم اینبار سعی کردم‌نام ناظرپدرم راقرض نموده بنام هلن فورد هام که بدیدن آنجا آرزو ،دارد برگردم .

فرانسیس از اندیشه من‌تکان خوردومرا تشویق کرد که به ادنبورگ زندگی کنم. وحتی زمانیکه دانست من‌تصمیم‌محکم گرفته‌ام دربستن کالایم بمن کمك کردو در حین‌کار گفتگوی شدیدی نمودم .

یك بکس رااز کالا پر کردم وبه دیگری شروع نمودم .در همین موقع که شنیدم‌که فرانسس روك میز را کش نمودو بدنبال‌آن فریادی از تعجب نموده وبا صدای شگفت‌زده ازمن پرسید. (هلن این ها چیست ؟تومی خواهی جادو گر شوی ؟او به صورت یقین یکی لننوکس است ودیگری خودت) دورخودم وچهره‌ام از شرم داغ شد .فرانسس باآرامی ایستاده بود وهر گدی به یکی از دست‌هایش قرار داشت .

گفتم :

برای من بده فراموش کردم که آنها آنجا هستند .این ها خاطره دوران کودکی من هستند)

(ولی چرا او ؟ چرا؟)

شانه هایم رابالا زدم .

(نمی دانم ؟ممکن بخاطری که او بمن مهربان بود ولی تو چقدر جنجالی هستی‌آیا توچیزی راکه در کودکی برایت ارزش داشته است دوست ندار ی نگاه نکردی ؟)

(این یك فکر نو است ؟اینبار نگاه هایش بصورتم میخکوب شده واز آنهاجرقه ملامت می بارید ادامه داد (تونمی بینی‌که چقدر پوچ‌است؟ توبااین گدی هاك سر شان می شوی)کلماتش محبت آمیز بود ولی‌لحن آن‌پراز ملامت بود .

گدی هارااز بین انگشت های چسپیده‌اش گرفتم وبه جیبی‌که‌بداخل‌پوش بکس‌قرار داشت گذاشتم ولی او هنوز به ملامتش ادامه‌داد. گدی‌هااورا بشکی دگرگون نموده بود برای اولین دفعه دیدم که فرانسس حسادت می‌نمود من یگانه دوستش بودم واواجازه نداده‌دوست دیگری برگزینم .

شالم را گرفتم وبهوای سرد ماه اکتوبر برآمدم احساسی در درونم موج می زند ولی نمی دانستم که آن رادرست تعبیر کنم.

پارك کوچك در میدان مرکزی متروك‌بنظر می رسید وآرامش درون آن مرا بیاد روز های آرام گذشته انداخت .چند طفل بالباس کشتی بانان ازکنارم گذشته وباری چشمم بزن دیگری افتاد که آنطرف روی جاده قدم می‌زد. اوسعی می کرد که اطفال را دنبال کندو ناگهان صدا کرد (اونه سرویس آمد) چیزی درلحن صدایش مرا بطرفش کشاند .بطرف کتاره سیمی رفتم تاخوبتر او را ببینم چاقتر ازآن بودکه در خاطره‌ام نقش یافته بود ولباس زیبا بتن داشت زیبا یش کمی تغیر یافته بود ولی هنوز باوجود یکه چین به پیشانیش انداخته بود، زیبا معلوم می‌شد.

من‌زمزمه کردم (مادر !او مادر ...)

سعی کردم فریاد بکشم ولی سرویس‌با شدت از برابرم گذشت وبدنبال خویش جز چند برگ خشك که براثر شمالش پراگنده شده بودند ،چیز دیگر نگذاشت .

بعد از آن هرروز تا هنگام رفتن به‌سوی گاللو مرری، به‌پارك می رفتم تابلکه‌مادرم‌را ببینم ولی نه اونه اطفال رادیدم وحتی‌بعد هاباورم نمی شدکه اورا دیده باشم .



ولی خاطره دیدارش تارسیدن گاللو مردی بامن باقی ماند. وکیلم برایم خانه داور راکه متعلق به زمین فوردبس بودبه گروگرفتاین خانه پس از مرگ مادر کلان فوربس خالی بودو منتظر روزی بود که مردی ازدواج کندو باآنجا اقامت نماید .من متعجب بودم که‌آیااو هنوز منتظر لوسی گرانت است .

من بانام جدیدم هلن فورد ها م بخانه زیباو بزرگ اقامت نمودم وچند روزی رابه استراحت ومطالعه صرف کردم.

بعد روزی امر کردم که اسپی رااز طویله زین نمایندو بسوی دریا راندم .آرزوداشتم تاقلعه گاللو مردی رااز‌آنجا ببینم.

نزدیك دریا رسیدم واز آنجا بسوی جنگل سیاه دیدم. دلم می‌تپید وفکراینکه درختان رابریده اند تکانم می داد می‌دانستم که‌نهال های جدید غرس کرده اندولی نمی خواستم تاشاهد تغیرات‌که‌باآنجا رخداده‌بود باشم. می خواستم که جنگل سیاه همانگونه که‌بود باقیمانده باشد .

همانطور ی‌که به سوی جنگل می دیدم. متوجه شدم که مرد بلند قد باموی های کم رنگ از جنگل برآمد همانجا که ایستاده بودم قدرت شور خوردن نداشتم .تنها لننوکس گرانت چشمان آبی رنگ مانند جواهر داشت نزدیك شد موی هایش کمی تیره ترشده‌بود وچهره‌اش تغیر یافته بود .

مرا دید وپرسید :

(فکر می کنم‌شما دوشیزه‌فوردهام هستید؟ عروس ماگفته که شما خانه رااجاره گرفته‌اید) اوهیچ نشانه‌ای مبنی برشناسایی من نداد. ادامه داد .(چطور از اینجا خوش تان آمد؟)

(بلی بسیار زیبا ست)

(شما باید به قلعه گاللو مردی بیایید،در اینجا به ندرت آدم های از دیگر جای هامی آیند مادرم وایزابل عروس مابسیار آرزودارند تاچهره های نورا ببینند)

آواز لوسی چیزی یاد نکرد ونفهمیدم چرا؟ برایش گفتم (حتماً خواهم آمد) خواستم‌تادر برابرش آرامش راحفظ کنم ولی دریافتم‌که این مرد خیلی زیر فشار قرار دارد اوخودش این رامیدانست‌من ازاحساس نگاه‌هایش‌تبسم کمرنگی که روی لبانش قرار گرفت این را دانستم وچنین معلوم می شد از اینکه روی دوشیزه فوردهام اسرار آمیز اثر گذارده‌بخود می بالید .

می خواستم آن تبسم معنی دار راختم‌کنم لذا گفتم :(جنگل ،روبه ویرانی گذارده‌است) چشم های آبی سبز رنگش تنگ شدمعلوم می شد که ازاین مطلب خوشش نیامد. گفت (نباید کلمه (ویران) رابکار برد فقط آنهاییکه بدرد نمی خورند قطع می شوند دوشیزه‌فورد هام‌یك زمین باهوا سر براه نمی شود به یقین شما این رااز همه بهتر می دانید؟ بمن گفته اند که در این کار دست چیره‌دارید).

گفتم :

(مبالغه آمیز بنظر می رسد) برای اینکه موضوع صحبت را عوض کنم بزودی افزودم

(تابه گاللو مردی راه زیاد نیست؟)

ناگهان متوجه شدم که اشتباه کردم .باید راجع به‌اینجا هیچ چیز نمی دانستم لبم‌را گزیدم ولی او مطلب را نادیده گرفت .

ماخدا حافظی نمودیم واو اضافه کرد:

(فردا مادرم‌دعوت نامه یی‌برایتان خواهد فرستاد)

لگام های اسپ را کشیدم .

(آقای گرانت ،منتظر ش هستم)

(بامان خدا دوشیزه فوردهام .نام دیگر تان چیست ؟)

چشمان آبیش به‌شدت زیرك معلوم می شدند .

بالکنت گفتم :

(نام دیگرم - ... هلن است)

(هلن ؟نام جالب وزیبایی است. من آن رادوست دارم) این را بالحن که من‌تکان خوردم اداکرد بعدا ضافه نمود .

(من بسیار دختر هارا می شناسم که هلن نام دارد.)

جواب نداشتم . دستم رابرسم خداحافظی تکان دادم وبسوی جاده اسپ راتاختم .

ازبیرون ، قلعه گاه للو مرای بهمانگونه‌که بیاد داشتم بنظر می آمد. برای نان شب به آنجادعوت شده بودم وبه همین دلیل پیراهن شب درازم‌که بتازگی دوخته بودم، پوشیدم .

دروازه بازشد ومرابه اتاقی رهنمایی کردند که آنرابیاد داشتم . این همان محلی بود که پس ازدست دادن بیهوشی در سردآب مرابه آنجا آورده بودند. دنیس بیچاره ورنج‌کشیده درحالیکه می لنگید بطرفم آمد ودستش را به بسویم دراز کرد:

(پیغله فوردهام، شب بخیر. مااز دیدن تان خوشحال هستیم .)

سپس باسرعت دستم رارها کرد وبعداضافه نمود :

(بلی، این جانی برادرم . واوالبته زنش.) رویم رابطرف جانی و ایزابل گشتاندم و گفتم :

(چطور هستید ؟) جانی پیرتر وخشن تر شده بود. ایزابل هنوز زیبا بود وبه آن آگاهی کامل هم داشت . ظاهرش شجاعتربنظر آمده ودرچشمان سبز رنگش هنوز شیطنت موج میزد .

دنیس ادامه داد:

(واین پدر ومادرم هستند) بنوبه با خانم گرانت وسرگریك حرف زدم . در حا لیکه مشغول گفتگو با ایشان بو دم وچشمانم لننوکس را می پالید ولی اوآنجانبود. وراجع به لوسی کسی حرف نزد .

دربرابر پرسش ایزابل گفتم :

(خانه دودرزیباست ومن در آنجا به شدت آرامش احساس می‌کنم وسعی می کنم ازآنجا خوب مراقبت کنم وحالاکه باهم معرفی شدیم امیدوارم شما نیز سری به آنجا بزنید .)

درهمین موقع لننوکس بادریشی سیاه که ازآن پاکی می بارید وپیراهن سپید که‌سخت باهم زینت می دادند درآستانه دروازه معلوم شدوگفت :

(من نیز دراین دعوت شریك هستم ؟)

احساس کردم که برچهره ام موج‌گرمی دوید. درعقب چشمان درخشانش موجی از ریشخند و استهزاخوانده میشد. باوضاحت‌گفتم: (طبیعی، چرامن استثنا قایل شوم ؟ من فکر کردم که تمام خانواده راملاقات نموده ام .)

خاموشی سنگین ودرازمدت برهمه جا بال گسترد ولی بالاخره آن را خانم گرا نت شکستاند :

(پیغله فورد هام شما هجه راندیده‌اید ما... دختردیگری هم داریم . ولی اواز مدتی است مریض میباشد وکسی رانمی بیند) .

(خو، درست است) .

بهنگام نان شب پرده ازروی‌تراژیدی لوسی برداشته شد. نان به‌صورت عادی صرف میشد تااینکه من راجع به‌گوشت گوسپند نظر دادم وگفتم :

(ادامه دارد)



اسمار

یک نقطهٔ زیبای کشور

درساحل جنوب دریای کنرچون‌زمرد درحلقه دره‌ها ووادی‌های رویا انگیز افتاده است

جنگلات سرسبز و درختان انبوه اسمار از بیش ازآنچه پندار انسان مددکند زمین پرکوه ودر ه کشور عزیز ما درهردره عشقی وبرهرکوه بهاری‌دارد .این کوه‌هاواین دره‌ها پرورشگاه مردم خواری کشی است که میان خاره سنگ هابرای شان زندگی ساخته اند واز ریگزار نان بدست آورده اند ودر تحکیم بنیاد اقتصاد مملکت سهم گرفته اند. اسمار مربوط ولایت ننگرهار درمیان کوه‌های‌سربر آسمان سوده دره‌رویا انگیزی است.

وقتیکه باعبور ازروی پل چوبی دریای‌پیچ چغه سرای را پشت سر بگذارید در درهٔ عمیق ودور ودرازی پامی گذارید که ازشمال تاجنوب باکوه های بلند و آسمان بو سی احاطه‌شده که‌درختان کهن سال همیشه بهار سرانداز مخملین سبزی روی آن کشید ه است.

درمیان دره دریای خروشان و کف آلود کنر باشکوه خیره کننده یی چون‌مارخاکستری مست می خزد وهجوم مو ج هایش سا حل

لحاظ فراورده های جنگلی در تقویت اقتصاد رامی لرزاند بیایید باموتر سفرکنیم. آواز موتر این سفر ترس انگیز آمادگی بیشتری میخواهد زیرا راه باریکی که ازشمال دریا می گذرد حتی برای موترهای جیپ نیزخالی

ازخطر نیست. سفری باجیپ میان درهٔ سر سبز اسمار خاطره انگیز است. به دوطرف سرک‌دهکده های سرسبز وشادابی تنها تنها به‌نظر میخورد که‌به ساحل شمال در یا

کشور واستفاده درتعمیرات ومحروقات منبع انبوه تر وبیشتر است. باگذشتن از این دهکده های معمور وارد مرکز اسمار میشو ید وفراموش نفر مایید که‌منزل آخرین ما بریکوت آخرین منطقه اسماراست‌جاییکه‌مردان

درصحرا ها ومزارع کارمی کنند ومردان‌امور خانه را انجام میدهند.

مرکز اسمار درساحل جنو بی در یای کنر افتاده است و آنجا دروازه یی برای دخول درهٔ دیگری حساب میشود که ظا هرا بادرهٔ بزرگ وطولا نی یکی است . اینجاپل چوبی معلقی که بامهارت تام روی دریای کنر ساخته شده است هردو ساحل را با هم پیوند میدهد ومتاسفانه این پل قا بلیت برداشت اشیای ثقیل را ندارد، چه جای آنکه انسان بخواهد باموتر از بالای آن‌بگذارد.

بارگام ، شنگورك ،شال ، جلالا، نشه‌گام، سنگ ساو ،ناری ،باشنگر وبریکوت از دهکده های معروف اسمار به شمار می رود که‌مردم شان بعد از چغه سرای وپیرامو ن آن تا بریکوت دردوطرفهٔ دریا زندگی دارند.

این دریای خروشان هرچه بیشتر سا حل خودرا سیراب می‌سازد وتا چشم کارمی کند دوطرفهٔ دریا سرسبز وشاداب است‌ودرختان

غنیمتی بشمار میرود .

بزرگی سینهٔ کوه هاراپو شانده است که علاوه برزیبایی وکیفیتی که دارد بخش بزرگ و سیلهٔ معاش مردم آن د یا ر است.

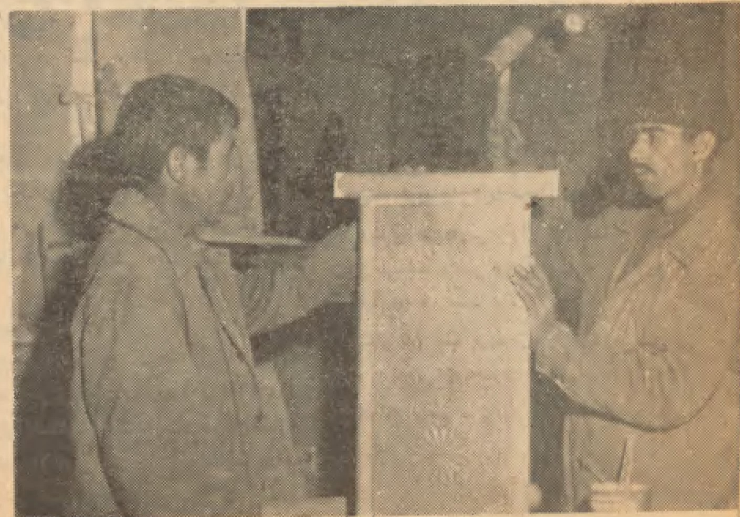
مردم اسمار به‌زراعت ومالداری مشغول‌اند اماچون سینهٔ سخت خاره سنگ های ز مین اسمار برای مردم مجال کشت و زرع‌کمتر میدهد فروش چوب تعمیرا تی یکی ازحرفه های عمومی مردم گردیده است که سا لانه پول هنگفتی برای مردم می‌آورد.

آواز شکستن چوب

درختان بزرگ اسمار به‌غیر از شاخه ها ۱۸ تا ۲۰ متر بلندی دارد که از هر یک به‌صورت عموم سه ستون شش متره میسازند ودرختان قطور وبزرگ رادریای کنر به مشکل می‌تواند تاچغه سرا ی به‌د وش بکشد.

بزرگترین جنگل های اسمار در ریزه‌گل، ناری، خیره گل، مشواتی، لواتی، ساو واقع است ودراین جنگل هابیشتر در ختان بلوط ارچه وزیتون پیدا میشود وامروزه ازدرختان ارچه این جنگل هابیشتر کارگر فته می شود.

مردم نزدیك جنگل به‌قطع کردن ، تراش وانتقال‌چوبهاتاساحل دریای‌کنراستخدام‌میشوند وچوبهابعدازآنکه‌توسط امواج دریابه‌چغه سرای میرسد جاله بسته میشودوتوسط جاله بانان ماهراین چوب هابه ثمر خیل که گدام چو ب موسسه درآنجاست برده میشود .اکثرمردمان محل در میان آن جنگل ها زندگی میکنند و دهکده های کوچکی دارند و برخی هم در روز های گرم تابستانها به سوی جنگل ها می شتابند هوای ملایم جنگل روح انسان را نوازش می کند و فریاد پرندگان وحشی



ازچوب جنگلات اسمار دروازه وانواع لوازم تعمیر ساخته میشود درین عکس پلهٔ دراوزهٔ که به هنرنورستانی مشبک شده دیده میشود.

زندگی را مست و باحرارت می سازد .

تهیه مواد زراعتی آنچنانکه یاد کردیم چه دردهات وچه در جنگل ها مشکلات زیادی دارد قطعه های کم مساحت کوه ها و دامنه ها با اندک ترین امکان کار در آن قابل کشتمندی گردیده است ومردم نیرومند و با شهامت اسمار مانند دیگر باشندگان این سر زمین پیوسته به رام‌کردن طبیعت وتسلط بر آن باهمه بیوسیلگی کمر بسته اند وتاهنوز به صورت خستگی ناپذیر تلاش میکنند .

زراعت مشهور اسمار، گندم ، جواری و برنج است . در میان جنگل های اسمار لانه های زنبور عسل فراوان است که توسط عده یی از مردم آنجا به نقاط مختلف کشور غرض فروش براه میشود .

روغن اسمار ، شال‌های شانهٔ اسماری ، کلاهای پکول اسماری ،در کلیه نو احی مشرقی وکابل شهرت داود . درساو، نادی و بریکوت مردم به لهجه یی مشا به پشه‌یی تکلم میکنندودردیگرقریه هالهجه های مختلف پشتو معمول است. دریای بزرگ کنر در حصهٔ بریکوت از چترال وارد می گردد و دریای لندی سین نیز درهمین جا با آن می‌پیوندد درجنوب وشرق اسمار، باجوړ،دیر، صوات وچترال افتاده است.

اسمار یکی ازمهمترین دهکده های درهٔ‌کنر است که‌از لحاظ مراودات در دره‌های‌پرپیچ هندوکش شرقی حایز اهمیت میباشد.

مطالعات نشان‌میدهد که‌این‌دهکده سرسبز وزیبا که‌دروسط درهٔ کنر مو قعیت دارددور ازمنهٔ باستان یکی ازمعبرهای بحساب میرفت که‌حصص شرقی وحتی دامنه های شمالی و جنوبی سلسله عظیم هندو کش را بهم‌وصل میکرد مجرای رودخانهٔ کنر بود که‌از منبع تا مصب آن (رود خانهٔ کابل) نزدیک سرکانی کامهٔ جلال آباد در عرف عامهٔ‌مردمان محلی بنام‌های یار خون، کاشغر، کنرودرماخذ کلاسیک به‌نامهای کومیس وکواس شهرت داشت.

درهٔ کنر که اسمار نقطهٔ وسطی آنرا احتوا کرده‌است معبر مهمی است که‌یکطرف از راه دره‌های فرعی (باشگل) و(ارنوی) وکوتل‌های (ماندل) و (دوره) یابعبارت دیگر از راه بریکوت ولندی سین و(کامدیش) ودیوانه‌بابه بهٔدرهٔ منجان بدخشان منتهی می شود وازجانب دیگرراههای ازآن به‌علاقه‌های باجوړ،چترال وسوات رفته‌است.

هوای اسمار گرم وبادهای مخالف ز یاد دارد.

اسمار نظر به مو قعیت خود روی یکی از معابر قدیمه عبور ومرور اسکند رو بابرراادیده وقبایلی که‌بااسکندر درین حوالی مقابله های شدیدکرده‌اند باسم (اسپاسیان‌ها) یادشده اند. ازلحاظ در ختان میوه دار اسمار غیر از توت برای مهمانان وسیاحان خود چیزی ندارد این منطقه اهمیت سوق‌الجیشی تاریخی دارد.



ازکار گاههای دستی مانند دیگر نقاط کشوردراسمار نیز محصول صنایع دستی مروج‌عرضه میش



در اسمار نیز آنجاکه زمین همواربرای‌کشت وزرع مساعدت کند دهاقین باین شیوه خدمات زراعتی راانجام میدهند



شهر اسعد آباد در دامنه های کهساران سربفلک بحیث وادی زیبایی مرکز کنر است‌باساس پلانهای انکشافی عمرانی این نقطهٔ کشور نیز ازآبادی های عصری بهره مندمیگردد .

مترجم: ناهض

بهتر است به‌طفل خویش اجازه ندهید دربستر شمابیاید

بعضی اوقات وقتی یك طفل کوچك درشب از خواب بیدار میشود ممکن است به اطاق والدین خود برود ویااینکه مصراً گریه کرده وبنابران والدین وی رادر بستر خودبرده یکجا بخوابند تاطفل شان آرام بخوابد .

این حالت مانند بسا موضوعات عملی در ابتدا ساده به نظر میرسد، مگر،بعداً این حرکت بحیث‌یك اشتباه عرض اندام می نماید.

پس توصیه میشودکه هرگاه طفل شما از خواب بیدار شده ومکررا به بسترشما بیاید همیشه بکوشیدفورا وجدیانه وی رابه‌بسترش برگردانید (ببرید). مولف عقیده دارد که روی هردلیلی باشد معقول به نظر میرسد تا بطفل اجازه داده نشود به بستر والدین برود حتی حینی که پدر غرض اجرای‌کدام‌وظیفه هم ازخانه دور باشد .

باطفل‌خویش رفیق باشید :

هروقتی که باطفل خویش باشید کاملا باوی بقسم یك رفیق رفتار نمائید. چه طفل‌احساس مینماید چطور باوی معامله می نمائید مثلاتمام اوقات وی راغذامی‌دهید ،غسل می‌دهید،برایش پوقانه می سازید، یك تشت پیشروی وی قرار میدهید تابادست های لطیف خودآب‌بازی کند، لباسش رامی پوشانید، لته هایش راکه ملوث گردیده عوض می‌کنید، وی رادر بغل می‌گیرید ، ویافقطدر اطاق لحظهٔ باوی یکجا می‌نشینید .

وقتی طفل تانرا درآغوش پرمهر و محبت خودفشرده یاروی پاها انداخته باوی مهر می‌ورزید، یا باآواز مهرآمیزوی راجان وقربان می گوئید- وقتی بااین همه حرکات بطفل نشان میدهید که فکر کندوی (طفل) بهتر ین



طفل شگفت آور درجهان است، این وضع‌شما روحش رانشو ونمامیدهد عینا همانطوریکه ممکن است شیر استخوان های وجودش را انکشاف دهد. روی همین علت است که چرا بطور غیر ارادی سخنان طفلانه باطفل می‌گوئیم ویاوقتی طفل راسلام میدهیم سرخودرا تکان داده بالطیفه گویی وخنده ادامی‌نمائیم وباید چنین هم باشد در غیرآ ن طفل یك شخص خشك وغیرقابل معاشرت بادیگران بار خواهد آمد .

یك موضوع قابل ذکر که می توان به والدین بی تجربه نسبت داد اینست که‌وقتی انجام کدام کاری رابسیار جدی می گیرند و زمانی رابرای آن صرف می نمایند، فراموش می کنند تاطفل خویش رامحظوظ گردانند که بااین صورت هم والدین وهم طفل فی الواقع چیزی راازدست داده اند .

طبعا باگفتار وتوصیه های بالا چنین مقصد ندارم بگویم تمام اوقات که طفل شما بیدار است بایدباوی‌پیوسته‌حرف بزنیدیابه اصطلاح باطفل خودرامیخکوب سازیدوباوی بچسپید . زیراهرگاه چنین تصور کرده باشید این وضع طفل راخسته ساخته واگربرای مدت زیاددوام کند وی راضایع خواهد ساخت یعنی عادت بد رافرا خواهد گرفت .

می توانید ازده حصه نه حصه وقت خودرا که باطفل خودمیباشیدخاموش‌باشیدکه‌هم بشما وهم به طفل شماخوب است . پس بهترین



وقت احساس راحت طفل وقتی است که در آغوش شماقرار گرفته باشد ودر آنوقت یك جهان تظاهراشتیاق، آرامش رادر سیمای شما مشاهده می کند مخصوصا وقتی به وی‌مینگرید وهم همین احساس راازکیفیت صدای پرلطف ومهرشما والدین که باوی صحبت می کنید بدست می آورد .

اگر بتوانید طفل خودرا تربیه کنید نادر صبح وقت که بیدار می شود روی بستر خود بی سرو صدا باشد:

بسیاری اطفا ل در و سـط سال‌اول عمر خود می‌خواهند کمی ناوقتتر ازوقت معین (ساعت پنج یا شش صبح) که‌در اوایل د و ست داشتند بیدار شوند یعنی بیشتر در بستر بمانند .

معذالك بسیاری والدین عادت دارند به خواب طفل خویش گوش داده وبااولین غم‌غم که از بیداری طفل بگوش شان می رسد از بستر خود جست زده واین موقع را بطفل نمیدهند تااگر خواسته‌باشد دوباره بخواب برودیاخودرا لحظه‌ای‌به‌چیزی مصروف سازد در نتیجه و قتی که طفل دویا سه ساله می شود هنوز هم‌ممکن است، قبل ازساعت هفت صبح بیدار شود وطبعا طفلی که عادت پیدا کرده باشد برای مدت طولانی در ساعت و قت صبح ر فیق داشته باشدهنوزهم بآن‌تقاضاخواهد داشت.

بنابران والدین اگر آرزو داشته باشندتاساعت هفت‌یاهشت بخوابند عوض اینکه‌برای‌بیدارشدن صبح‌ازآواز طفل، ازساعت زنگ‌دار ا ستفا ده نمایند بااین ترتیب که، زنگ ساعت راپنج دقیقه‌ناوقتتر ازوقتی‌که‌طفل‌شما بیدار می شود عیار سازید، ودرهر چندروز هنوز هم پنج، پنج دقیقه وقت آنرا پس تربرید. هر گـاه طفل شما قبل از زنگ ساعت‌بیدار شود وشما اعتنا نکنید ممکن است دوباره بخواب رود ویا ممکن است بیاموزد که برای وقت درازتر بیدار بماند. اگر درین مدت یعنی بعدازبیدار شدن تاصدای زنگ ساعت خاموشش نمانده غالمغال وگریه رابراه اندازدلحظه ای‌صبرکنیداگربااین حالت اصرار ورزد آنوقت بر شما است تابیدار شوید البته برای‌عادت دادن طفل به دوباره خوا بیدن ویا آرام ماندن دربستر درماه مابعد نیز بکوشید .

هر گاه ممکن باشد بکو شید تا درسن شش ماهگی طفل از اطاق والدین کشیده شود .



یك طفل دریك اطاقی که والدین نزدیکش بوده وصدای گریه اش‌را شنیده بتوانند، می تواند بخوا بد هرگاه باوالدین دریك اطاق باشد، سن شش ماهگی بهترین وقت برای تجرید ازاطاق والدین بشمار می رود زیرا هنوز صاحب مفکوره نمی باشد که‌درکجا باید بخوابد ، ا ین موضوع ترجیح داده می شود که در سن نه ماهگی در اطاق والدین باید خواب داده نشود زیرا درغیرآن‌بیم آن‌میرود که‌خو گرفته وحاضر نشود دراطاق دیگر برده شود. هر قدرطفل بزرگتر شده‌برود‌بهمان اندازه‌تجرید آن‌از اطاق والدین مشکلتر می گردد.

دراینجا سوالی بخاطر می رسد که آیاطفل تنها دریك اطاق باشد یابا اطفال دیگر ؟این سوال یك موضوع عملی ومیسر بودن است. اگر ممکن باشد بهتر است تاهر طفل اطاق علیحده داشته باشد مخصو صاکه بزرگ شده بروند، چه طفل درآن‌جا آنچه سامان بازی متعلق بوی است تحت کنترول خود داشته ووقتی آنرا داشته باشد میتواندرخلوت وافکار خود بسر برد- نقص عمده این که دوطفل یا اطفال دریك اطاق جاد ه شود اینست که ممکن است همدیگر خودرا دروقت غیر ضروری بیدار بسازند وبعباره دیگر سبب نارامی وبرهم زدن استراحت‌یکدیگرشوند.

بقیه صفحه ۳۳

بقیه‌خیاطی

وی درباره قیمت بودن واندك‌بودن مواد اولیه وخام هم اظهار نظرنموده وکمبودی وقیمت بودن مواد خام را همراه بااضافه‌بودن کرایه دو کانها که اکثرا ازطرف صاحبان دوکان‌خود سرانه تعیین می شود وهر سال خواهان کرایه بیشتر می گردد باچنین ابدازنظر کرد، که‌بایدښاروالی درتعیین کرایه دوکانهااقدام جدی نماید و کسبه کاران را ازین مشکلات نجات بخشند در حصه مصروف بودن خیاط ها میگوید که‌ما اکثرا در شب های عید وجشن وغیره کار زیاد داریم وتقریبا کار ماشکلی فصلی رابخود می گیرد ودر باقی وقت کار بسیا کم وجود دارد که‌ازینرو بالای زندگی اقتصادی ماتاثیر دارد.

ظاهر خیاط از بیسوادی قشر خیاط نیز یاد نموده وآرزو دارد تا در کورس های اکابر خیاطها بتوانند سواد بیاموزند.

درحصه اجرت کاربه جواب‌سوالی توضیح میدهد که: ما اولا وقتی تکه را برای دوخت می گیریم برای آن مصارف هم‌داریم اول اجوره شاگردان، تهیه مواد مورد ضرورت مثل تار، دگمه وغیره ومواد مثل تیل وسامان‌ماشین وهمچنان کرایه دوکان مالیات بر عایدات که سالانه پرداخته میشود وبه‌این لحاظ یکمقدار پول که باقی میماند ضرورتهای روز مره‌دستگاه نان خوردن و غیره بمصرف میرسد و باقیمانده پول را برای خرچ فامیل های خود تخصیص میدهیم تاازراه آن زندگی خود وفامیل های خودرا پیش میبریم وبه مشکل زندگی‌رابرای خود وفامیل تامین می نمایم.

ښاغلی واصل درمورد وعده خلافی خیاطان چنین ابراز می نماید:

چون کار خیاط ها اکثر قسمی است که قبلا گفتم فصلی می باشد وبعضی هم اصرار می نماید که قبل از موعد کارشان تمام شود که در وعده خلافی تاثیر دارد البته نبودن مواد مورد ضرورت در بازارومریضی بودن شاگردها هم تاثیر دارد.

به هر حال باید گفت که‌همه هموطنان ازخیاط هادر حصه وعده خلافی شدیدا شکایت دارند.

وقتی درباره وعده خلافی خیاطان باوی صحبت زیاد نمودم وی گفت که بعضی‌ها که کارش تمام می شود بصورت قرض کار تمام شدرا می‌برد وملتفت این‌امر نمی گردند که مانیز برای زندگی بخورو نمیر به پول ضرورت داریم روی همین احتیاج است که‌از نوك سوزن احتیاجات خودرا مرفوع میسازم.

ظاهر خیاط ازواردات اموال‌دوخته شده هم جدیدو هم کهنه شکایت داشته ومی گوید درزندگی خیاطان تاثیر نامطلوبی دارد که باید درمورد توجه صورت گیرد.

بقیه در صفحهٔ ٥٤



کاروان بزرگ انتقال دهنده برف‌ومژده رسان بهار زیبا است.

از آثار قصه‌نویسان همسایه



اثر: م. ت آی بیك

ترجمه حکیم شرعی

علیشیر نوایی

خبرباز گشت علیشیر نوایی بهــرات و انتصاب اوبحیث مهر دار دو لت ، چــون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این خبر را بفال نیك میگیرند وچشم امیـد بسوی او میدو زند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی ازشهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وباو جــود شکست فاحشی که‌از حسین بایقرا میخورد، موفـق میشود دراثر خـــیانت برخی ازسر **کردگان (بیکها) ، شهر هرات را اشغـــا ل نمـا ید .**

حسین بایقرا پس ازمدتی آوارگـــی در بادغیس ومیمنه سر انجام شامگاهی برهرات **هجوم میبرد وبیاری نوایی قدرت ازکفرفته** را دوباره بدست می آورد ومیرزایاد گار را بقتل میرساند.

درزمستان همان سال براساس یك فرمان علیشیرنوایی به‌وظیفه خطیر امارت انتــصاب میگردد این اقدام در عـــین حا لیکه حس خصومت وکین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات وکا فة مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعداز آنکه پیشنها د های نوا یی درمورد بهبود امور ورفع نواقص موجـــود دردستگاه دولت طرف تایید جدی سلطـــان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کا خ سرای خارج میگر دد ونزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

سرداد مجدالدین پروانه چی زیر گانه‌چشمك زد.

ـ جناب دادب‌گستر،ماخودعمداً عبدالوسیع رادعوت ندادیم .**کمی مذاکره داریم ...**

امیر مغول گفت :

ـآخر خود شماهم‌از استادان لطیفه‌ومطایبه **هستید چرا شروع نمیکنید .**

شهاب الدین دست خود راتکان داده‌گفت:

ـنخیر ،**جنابان ،من هزل مطایبه رابا ارکان** دولت وامرا برای ابد ترك گفته ام عبدالهین باخنده ای کنایه آمیز گفت :

ـ ماسببش راکه میدانیم ازطرف علی‌شیر تعزیر شده اید .

خواجه خطیب .عاملی که باوجود کبرسن لباس (شیك) **پوشیده بود وحرکاتی کودکانه** داشت .گوشهای خودرا تیز کرده پرسید:

ـ**از ای ن‌موضوع ماا‌طلاعی نداریم ،آخرچه** واقعه ای رخ داده است ؟

ـ**در یك مجلس در برابر مطایبه ای‌کـــه** علیشیر **بمن متوجه ساخته بود ،بی درنگ** پاسخ داده بودم ،**ازین حرکت من نهایت‌متاثر** شده اند ـ**شهاب الدین بق- بق خنده سر** داد یکی ازبیك های‌شکاری سینه خودرابیرون کشیده گفت :

ـ شما هم شاعر را درست مانند من،بسان خرگوشی که ناگهان سر راه قرار گیرد بیك تیراز پا افگنده اید!

مجدالدین ازینکه راه مذاکره بصورت‌طبیعی باز شده بود ،خیلی مسرور شد. **برای‌اینکه توجه همکان را جلب نماید ،مانند کسیکه‌از** فلاکت واد باری خبر بدهد .بصدای پســت **ادامه داد .**

ـ جناب ، بحال خود شکر کنید !جناب دادگستر ،**موقع کنونی خود این محفل رانعمت** بزرگ خداوند بشمار آورید شما هنوز ضرب پنجهٔ علی شیر را نخورده اید هرگاه شمارااز شهر ما میراند، چه می‌توانستید بکنید؟

شهاب الدیــن چشمای خـــودرا از حـــد **بیرون کشید :**

قربانت شوم ،آخر ازین چه گناهی سرزده است ؟خداوند بزرگ چنین روز سیاهـــی‌را **نصیب هیچ یك ازبندگان خود نسازد !**

مجد الدین قام‌ـقاه‌خندیده دستهارابهم‌زد.

ـ **سرنوشت سرآمد شعرای خراسان‌مولانا** نابینایی به‌کجا کشید؟ مگر از مرز بیرون **رانده نشد ؟**

یکی از سطر نجبازان‌که‌در گوشه ای‌نشسته مصروف بازی برد گفت :

ـمولانا بسیاحت رفته است .

ـاین سخن بیهوده است !تو خبر نداری.. مجدالدین بطرف‌سطرنج باز چشم‌خودکشد...

یکی ازبیك ها درین صحبت دوید.

ـ **طوریکه شنیده ام، شهرت ساز نوایی** ازیکسو تاکازان واز سوی‌دیگر تاختن‌وکاشغر **پخش گردیده است**

امیر مغول بطرف اوکه رشته صحبت‌راقطع کرده بود **از زمین نگاهی خشم آگین افگندو** آنگاه باده را چون‌آب لاجرعه سر کشیده‌ادامه **داد :**

ـآنچه‌مرابه **تشویش افگنده ،جنبه دیگـر** مسله است .سر چشمه تمام مصائب اینست که نوایی قدرت سراسر خراسان رادر کف خود گرفته .تمام امور ومناصب راتحت‌نظارت **قرار داده است .آخر برای برخی بیك هاکه** اسلاف شان **مانند برده در خدمت تیمـــور صاحقبران قرار داشته اند ،هیچگونه صلاحیت** واختیار باقی نمانده است **جای بحث وگفتگو** نیست که **بیك ها ستون فقرات دستگـــاه** را تشکیل بدهند ،**آنها همیشه در انجام وظایف** خویش استقلال وآزادی تام داشته اندامـــا **نوایی تمام سنن ورسوم کهنی دولت را برهم** زده میرود **میگویند که باید حکام شهر هاو** ولایات بادفاتر **حساب وکتاب ،چون (ماکوی** جولا) **پیوسته به شهر هرات دررفت وآمـد** باشند نمیدانم **نوایی زیر پرده شعار هایی چون مردم ،عدالت ،وقانون ،چه کار های‌بـه منصهٔ ظهور خواهد کرد !**

سخزان امیر مغول اکثرآحاضرین راتحت تاثیر قرار داد سطرنج بازان نیز بیتابانـــه **کوشیدند تاهرچه زود تر بازی خودرا بپایان** رسانند .**پروانه چی انگشت های مزین‌بــا انگشتر های گرانبهای خویش را آهستـــه** آهسته بعدا در آورده ماهرانه نگاهی به‌مجلس **افگند وچون توجه همگان را بخود جلب کرد، باحرارت سخن گفت :**

ـ**آنچه نوایی راجع به مردم وعدالت ابراز** میداد، از نگاه رجال مجرب وکار آگاه .... چیزی جزسلطه خشك میان تهی نمی توانـــد باشد. عوام بسان رمهٔ‌گوسفندند برای رانـــدن **آن ،چوپان فقط به چوب مستحکم ضــرورت** دارد نوایی بجای آنکه برابر ورنگ بزنـــد. چشم بیرون می آورد .**مثلا نوایی برخـــی‌از عاملان محترم را بجرم بیداد وستم بر مردم محکوم نموده بود واین مایهٔ بیداری تمـــام مردم مملکت شد .هر روز سیل شکایـــت‌از عاملان واحکام ولایات بسرازیر شدن آغاز نهاد ،این رسالت نه ،بلکه صحاقت است،چه** میتوان کرد، اکنون نتوانسته ایم چشم‌وگوش **خاقان رامتوجه برین حقایق بسازیم .**

خواجه خطیب سررا بعلامهٔ تائرتکان داده گفت :

دلم به خاقان میسوزد .بااین روش کـه علیشیر نوایی خوشتن رادر نظر اهالی نکو **جلوه میدهد ،مملکت آلهٔ دست وی‌و گروهش خواهد گردید .هرگاه توده جاهلی که روزی بدون موجب مرا سنکباران نموده بود، زنجیر** نظارت کشیده شود، بازهم حـوادث دهشت زائی بر خواهد انگیخت دروارای شعار هـــای **عدالت وقانون‌نوایی چیزی‌جز ظلمت وتاریکی وجود ندارد !**

ـ**آری ،در ورای آن ظلمت است .تاریکی** است !ـ **شهاب الدین که آب از دهانشـــ هرطرف میپرید ،خشمگین سر حرف آمـــد**ـ جناب خطیب ،شما حرف حق را اظهارداشتید آیا بدلیل الذت نیز ضروری اسـت ؟ اگـر **این کینه باحرف مرحلهٔ شگوفان عمر عزیـــز هست بپاس خاطرشریف شماا‌ینك یك‌دلیل؛ وگرهر فکر خود اثری پدید آوردام کـــه‌در نفس الامر نظیر آن در هیچ یك‌از السنه‌عربی** فارسی وهندی وجود ندارد ....امابه‌سعی **ومجاهدتی کـــه درین راه بخرج داده بـــودم، هیچگونه توجهی مبذول‌نداشتند .اکنون‌دروازه** تمام مـــدارس بـــر روی بنـــده مسدود است **آنانیکه پیرامون نوایی گرد آمده اندونیـــز استادانی که در مدارس ماتدریس میکنند،اهل** علومی چون هیات، ریاضیات ومنطق اند کـــه **باآئین ما سر ساز گاری ندارد ودر پنـــدار** ملکشان ، شبیهٔ پدید می آورد کجااست‌آئین **وکجاست آئین داری ؟کجاست عدالت؟**

مجد الدین گفت :

ـ جناب بایداین سخنان را مستقیمادرمیان **مردم تبلیغ نمود !**

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. بادهٔ گلگون در پیمانه‌های ظریف ونفیس پی در پی ریختن گرفـــت

جستی قفل از اسرار دلها گشود. بیك‌ها وعاملانی که از خزانهٔ دولت، همیان ، همیان طلا ونقره حقوق می گرفتند به اظهارتخیلات شیرین خود دایربراینکه هریك شهروولایات مکمل درتحت حاکمیت داشته باشند ، آغاز نمودند (ونقشه تجزیهٔ خراسان را نزد خود کشیدند).

درحالیکه مجلس باوج گرمی خود رسیده بود توغان بیك (کشال‌ـ کشال) وارد شد چکمن ابریشمین آبی رنگ دربرگلاه مغلی

نوربابا قطرات اشکی راکه بر رخساره‌های برسر ،کمربند عریض مرصع با سنگهای گران قیمت برکمر وتازیا نه‌ای بابند نقره‌ئین دردست داشت ... او موفق شده بود بیاری مجدالدین در سلك جوانان خاص شهز اده خو رد سال ،مظفر میرزا، پسر خدیجه بیگم، فرزند عزیز سلطان داخل‌گردد.

بیك ها ی‌مست کوشیدند تا از پیما نه توغان بیك که آنرا تاته‌سرکشیده‌بود،قطره‌ای فرو چکانند وبرطبق شیو هٔ کهن ،نه پیمانه پیهم اورا بنو شانند . توغان بیك که‌نسبت به‌سنن قدیمی سخت اعتقاد داشت ،اعتراضی نکرد. فقط غم‌غم کنان گفت : (مگر میتوا ن روان گـذ شتگان را فقط بااین پیما نه‌کوچك خشنود ساخت ؟) بیك ها دست بر شا نه اوزده بعنوان جوانی که پابند رسوم کهن است نوازشش دادند .کاسهٔ چینی بزرگتری برای او آورده شد. سا قی‌باریك میا ن بریختن باده از سبوهای کوچك به‌پیمانه بزرگ آغاز نمود. توغان بیك دوزانونشست باجرعه‌های بزرگ به‌نوشیدن شروع کرد. هربارکه پیمانه تهی میشد، آنرا سرنگون میگذاشت ،اما یك قطره هم از آن فر و نمیریخت . حاضران چشمان مست خویش‌را نیم باز نموده بعلاقمندی مینگریستند. هرگاه پیمانه ازمی لبریز نمیشد ، بصدا ی بلند فریاد میکشیدند :

«بریز، بریز، او حتی دریای جیحون راهم میخشکاند !» توغان بیك نهمین پیمانه راهم سرکشیده برزمین گذاشت ، بابی اعتنا یی بیل تارتار سرخگونه خویش را پاك کرد خواجه خطیب تو غان بیك رانشان داده گفت:

ـاو جوانی است که‌شایستگی سرکردگی جهانکشایانی نظیر چنگیز خان رادارد!

محفل ... بازهم گرمتر شد... شهاب‌الدین ناگهان بروی زمین افتاد ومانند مرده دراز کشید. توغان بیك پیرامون اینکه به معیت مظفر میرزا وصدنفر جوان خاص همر کا ب وی بشکار رفته ،مدت ده روز سر گرم‌شکار بوده است وشهزاده جوان در تیر اندازی مهارت زیادی حاصل کرده ومسایلی از ین قبیل صحبت کرد.درباره شکار ونیزدربارهٔ مرغها بابرخی ازبیك ها بمناقشه پرداخت سر انجام چون دید مجلس آنقدر زودبپایان نمیرسد ، باکنج چشم به‌مجدالدین اشاره‌کرده ازمهمانان دورشد .

در باغچه ، نور بابا، بردهٔ خدمتگارکه خاموشانه درمیان درختان مصروف کار بود ، باوی مواجه گردید. توغان بیك نخست باوی مانند پسر مهربانی که‌باپدر خود مصا فحه نماید صمیمانه احوالپرسی کرد. امالحظه‌ای بعد ،زیر تاثیر باده ، باسماجت و (شلگی) به‌هزل وشوخی شروع نموددریش‌سفید،باریك وقشنگ پیرمرد رادر قبضهٔ دست گر فته گفت: «این چیست ؟ آیامیشود آدم ازآن جاروبی بسازد ونامش را «جاروب علیشیر» بگذارد ؟» چهره پرچین وچروك پیرمردازخشم لرزید . توغان بیك فریاد کشید:

«پیرمرد خرف، آیامیدانی ، حالا هرکه در هرات کاری انجام میدهد ، حتما رویش نام (علیشیر) میگذارد!»

نوربابا بزحمت خود را ازچنگ وی رها ساخت. ازخشم ابرو درهم کشید و بامتانت واعتماد خاص پیران خردمند گفت : «چرا اینهمه بر علیشیر دندان خالی میکنید ؟ مگر جناب ایشان جو شما راخام درو کرده‌اند؟»

(باقیدارد)

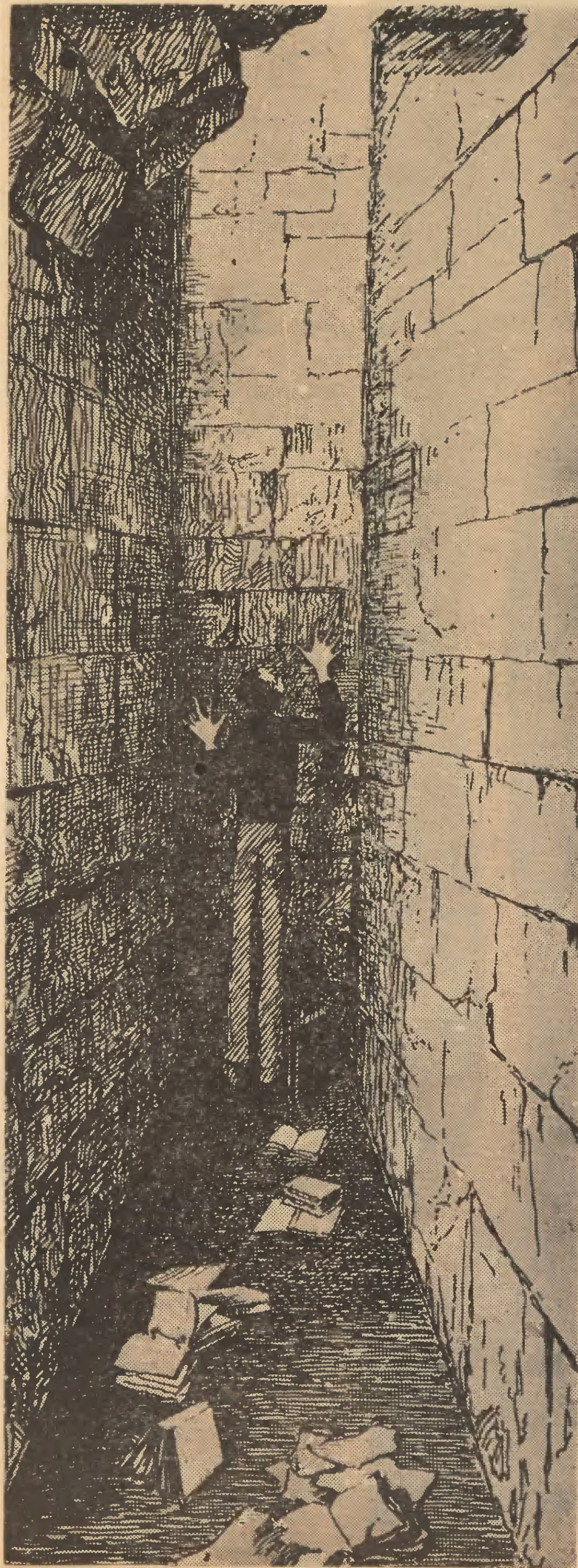


شاگرد قلب نصف چک زاهد

از: مریم محبوب

آن روز بسیار خوشحال بودم ، ناخودآ گاه دلم ذوق میزد و خنده‌ای از خوشحا لی بر لبانم زنده شده بود . بسوی هرکس که نظر میکردم احساس می نمودم که او هم مثل من خوشحال است ، احساس میکردم که تمام خوشی های دنیا بمن رخ‌کرده ، دست هایم را زیاد تر به جیب ها یم فشار دادم سکه های را که پس انداز کرده بودم ته و بالا انداختم ،صدای بر هم خوردن پول ها دلم را قوت میداد ، هرچه زیاد تر آن هارا در کف‌دستم فشار میدادم همانقدر لذت می بردم .

ازبیخ بیخ دوکان ها رد شدم بکوچه تنگی که به خانه ای مامنتهی میشد پیچیدم، قلبم (گرب گرب) میزد . بعد از مدت طولانی به این کوچه آمده بودم ، آدمها ییکه از این‌پهلو وآن پهلویم ردمیشدند همه‌به نظرم‌آشنا می آمدند «خیرو» که زمانی در پهلوانی یکه تاز میدان بوداز پیشم گذشت .پیرتر شده بود سعید «کله چوچه» غم‌غم کنان به طرف خانه‌اش می رفت ، یوسف (پوچاق) چیلکی را بگردنش آویزان کرده منتظر شکار بود . زن همسایه ای ما مادر «نصرو» بقچه یی را زیر بغلش زده بود معلوم میشد حمام .میرود ، مادر «هاجره» نزدیك نل آب نوبت‌گرفته بود، یکمرد پیر که در میان چپن کهنه اش گم شده بود عصا زنان از جلوه رویم رد شد اورا شناختم پدر عبدل «لب‌گرده» بود. قدم‌ها را تیز تیز کردم تا زود تربه خانه برسم در زیر دیوار پیش بر آمده یی که به خانه‌ـ ای ما وصل‌میشد چند تااز بچه های کوچکی گردهم حلقه‌زده بودند وقتی به‌آن هانز دیك شدم عبدل«لب گرده »راشناختم‌درآن‌جمع‌نشسته بوددیدم سخت سرگرم قماراند خوشم نیامد زودراهم راکج‌کردم . چندقدم آنطرف ترچندتا ازبچه های‌کوچك‌نشسته‌بودندشیروخط میکردند یکی ازآن‌میان‌قرانی رابالاانداخت وگفت : .



ـ بگویید چیست ؟

چندتای شان گفتند:

ـ شیر ! شیر !

چند تای دیگر شان گفتند :

ـ نی، نی !خط ، خط ،

غلغله و صدا های شان در هم پیچید ه شده بود، بلندبلند جیغو فریاد می کشیدند و با دستان کوچکشان خاك ها را زیرو رو می ساختند.

پول هایم رازیاد ترفشار دادم، ازآنها هم دورشدم بدروازه یی حویلی مانزدیك شدم از خوشحالی دلم باغ باغ میشد دستم را پیش بردم تا زنجیر را حرکت بد هم بدروازه پخج وکوتاه خوب خیره شدم نا گهان چهره‌ای خشم آلود بدرم که سه سال قبل مرا ازخانه رانده بود به نظرم مجسم شد لرزشی ناشی از ترس‌سرا پایم‌رافرا گرفت، اندوه سختی قلبم را پر از غصه‌ساخت . گذشته های غم انگیزم به‌نظرم زنده شد

ناگهان آن شب به یادم آمد شب سردوتاریکی بود مادرم پشت بدیوار نشسته بوددرروشنایی چراغ لحاف پینه میکرد . پدرم قهر و خشم آلوده‌در حالـیکـه کـلاه پوستش را روی شکمش می گذاشت رویش را بطرف من کرد و گفت:

- باز امروز مکتب رفتی ؟ ترا نگفته بودم که مکتب نرو ؟

مایوسانه کتابهایم را جمـع کردم بگوشه‌ای گذاشتم التماس آمیز گفتم :

- پدر چرا مکتب نروم ...؟!

پدرم گفت :

- تاصنف هشت خواندی چه کردی ؟ کـه حالا میخوانی صنف دوازده را بخوانی ؟

برو گم شو ...بی غیرت ..!

ناگهان صدایش بلند تر گردید و گفت :

- من کرایه خانه بدهم .پیسه بـرق را تحویل کنم، نان پیدا کنم، یاکتابچه و قلـم بتو بخرم ؟! چکنم .بگرید تو و مادرت مـرا پارچه پارچه کنید !

مادرم سرش را بالا کرد دستش را زیر زنخش گرفت چرت زد، چرت زدوبالاخره گفت :

- آخر چرا نمی مانی مکتب را خـلاصـس کند ؟

پدرم خشمگین به مثل پلنگ تیر خورده‌یی بسوی مادرم نگریست و با صدای غورش گفت :

- خوب پشتی شه کو ! بعد رویش رابه طرف من کرد وگفت :

- ده ها مرتبه گفتم که برو کار کو ،یك کسب یادبگیر !کسبی شو دیگران که مکتب خواندند چه کردند که تو کنی ؟کسپم بـه گوشت نمی رود. هان ...؟

سرم رابسوی‌سینه ام خم کردم،نمی‌دانستم چه‌کنم. یك قدرت ناریی مرا بسوی مـکتب می کشاند وقتی بطرف‌پدرم نگریستم حرص عجیبی چشمانش را پرکرده بود.

پدرم گفت:

- بهتر است‌از امشب به ای خانه نباشی .

حالم بکلی دگرگون شده بود .نزدیك بود چشمانم از حدقه بیرون شود گفتم :

- پدر شما عصبانی هستید ... من کجا بروم .تا مکتب را خـلاص نکنم کسی برایـم کارنمی دهد .؟

نا گهان پدرم مثل صاعقه از جایش‌جست میخواست زیر لگدو و مشتهایش مرا خرد و خمیر کند .مادرم خودش رامیان من‌وپدرم‌حایل کرد ،پدرم نعره زد .

- حالی‌من دیوانه شده‌ام ،وتو هوشیا ر... هان .. برو گمشو از خانه‌ام بیرون شوکارت را ندارم ،

کتابچه هایم را ورق ورق به حویلی انداخـت وبکندداد آن هارا روی‌بکسم‌پرتاب نموده و گفت :

- بی غیرت ..! برو اونو واوهم مکتب !

بعداتیله‌ام دادازخانه بیرونم‌کشید دروازه‌صدای خشکی‌کردوبعدبهم چسپید. شب بود، همه جا را تاریکی دود مانندی احاطه ساخته بود، نمی دانستم کجابروم، لحظه درنگ‌کردم زیر ارسی خانه ایستادم تاشاید دل‌پدرم نرم‌شود دیدم ایستادن فایده ندارد ناچار سرم راخم انداختم بکسم رازیر بغل زدم هنوز چندقدم از خانه دور نشده بودم که‌صدای پدرم مرا متـوجه ساخت .سرش رااز لای دروازه بیرون کشیدو گفت .

مه اولاد ندارم ، توعاق هستی !.. عاق ، فامیدی .

صدای گریه مادرم از پشت در بگوشم‌می رسید هق هق گریه‌میکرد .ناچار در میـان تاریکی پیش‌رفتم درکوچه هیچ‌کس دیده نمیشد تنها چندسگ ولگرد این سو وآن‌بدنبال طعمه قدم میزدغذای چهربتری را جستجو میکرد .از کوچه ها ودالان های‌تاریك گذشتم رفتم ورفتم احساس خستگی میکردم شدیدا ضرورت بـه استراحت داشتم .چند قدم بالاتر در بیخ‌دیوار پایه‌ای نظرم رابه خود جلب‌کرد رفتم کنارپایه نشستم، بکسم رازیرپایم مانم، زانوانم‌رابغل گرفتم سررامیان‌دوزانویم‌تکیه‌دادم،خواب‌شدیدی به چشمانم سنگینی میکرد هنوز خوابم‌نبرده بودکه ناگهان از کوچه ای دست چپ صدای پابگوشم رسید سرم رابلند کردم دیدم دو نفر باعجله از پایه ایکه من به آن تکیه‌داده بودم بالا رفتندوخود را آنطرف‌دیوار انداختند هنوز چند لحظه نگذشته بود که از کوچـه عقبی صدای کمك کمك بلند شدبا خود گفتم:

-این دو نفر حتما دزد بودند !

صدای کمك کمك هر لحظه نزدیك میشدو در عقب آن تپ تپ پای بگو ش می رسیـد مثل اینکه چند نفر در حال دوش باشنـد.در همین فکر وخیال بودم که دستی آمد وبازویم راکش کردو گفت :

- دستگیرش کردیم ..! خودش است ..!

چهره ای پولیس از خشـم مـی لرزید و حالت وحشیانه ای پیدا کـرده بـود هنـوز موضوع را نفهمیده بودم که سیلی سختـی ازعقب سر پولیس به بیخ گوشم نشسـت. صورتم سوزش میکرد ،داغ شده بـود، درد شدیدی داشت .بالکنت زبان گفتم :

-مرا چرا می برید ..!؟ من دزد نیستم..! من دزد نیستم !

مردی شکم برآمده یی‌از آن سو جواب‌داد.

-خفه شو بی غیرت !

این صدا شبیه صدای پدرم بود احساس میکردم پدرم است ،احساس میکردم ایـن آدمها طرفداران پدرم هستند ،احساس‌میکردم همه ایشان میخواهند کتابهایم رابسوزانند، احساس میکردم مرا میخواهند زنجیر وزولانه کنـنـد .

پولیس دستم را بسویش کش میکـرد، سخت گریه‌ام‌گرفته بود صدای‌آن مرد دوباره بگوشم انعکاس کرد .

-بی غیرت !بی غیرت .!

چهره ای پدرم هر لحظه به‌نظرم جان‌مـی گرفت ،احساس میکردم او مرا بطرفش‌می‌کشد

به ماموریت پولیس رسیدیم ،هر چنـد زاری کردم ،کسی گپم را قبول نمی کـرد میگفتند :

- دزد...! دزد...! بکسم رااز نزدم‌گرفتند یکی دیگر از این آدمها که عینك هـای ذره بینی اش تانوك بینی اش پایین آمده بـود نزدیك من شد باهردو دستش گوشهایـم را بطرفش کشید وگفت :

-خجالت نمی کشی که دزدی میکنی ؟برو کار کن ،کسبی یاد بگیر .

گفتم :

- شما دیوانه شده اید دیوانه ! مـن دزد نیستم .مثل اینکه اصلا صدای من‌بگوش کسی نمی رفت .

بالاخره بعدازتحقیق بی‌گناهی من ثابت شدو مرادوباره آزادکردندوقتی از ماموریت برآمدم صبح‌شده‌بودراساْبطرف مکتب‌رفتم، به‌کنج‌اتاق که‌جای همیشگیم بود نشستم سرم را میان‌دو دستم گرفتم بفکر جستجوی کاری بودم تـا کار پیدا کنم ،کسبی شوم ،احساس میکردم هیچکس به اتاق نیست همه جارا تـاریـك می دیدم احساس میکردم خوابم سرم گیـج میرفت فکرم کار نمی کرد ،ناگهان یکی‌ازهم صنفانم با انگشتش به کله‌ام زدو گفت :

-امروز زنگت گر است ... برخیز کـه معلم آمد ... چه چرت میزنی ؟

معلم‌دینیات باریش انبوه‌اش درحالیـه تسبیح سرخی‌رابه ستش ته وبالامیکرد به‌صنف‌درآمد همه باحترام برخاستیم وبعد از لحظه‌ای بامر معلم دو باره به جاهای خود نشستیـم خاموشی مطلق صنف را پرکرد من رق رق بسوی دهن معلم خیره شده بودم اما فکـرم جای دیگربود معلم اشاره ی به‌سویم نمود و گفـــت :

-بیا درس را بگو !

هیچ نگفتم از جایم تکان نخوردم .معلـم فریاد کشید .

- تنبل ترا میگویم به چه چرت هستی!؟

صدای شاگردان به خنده بلند شد گردن های شانرا کج کردند باخنده های تمسخـر آمیز بسویم خیره شدند .

گفتـــــم :

-معلم صاحب درس را یاد ندارم !

- درس را یاد نداری ؟!

نزدیکم آمد باسیلی محکمی برویم کوفت وگفـــت :

- زود به‌جایت ایستاده شو ..! زود.بی غیرت ..!

صدایش شبیه صدای پدرم بود ،انعکاس آوازش شبیه آواز پدرم‌بود ناگهان قیافه‌اش هم‌به مثل پدرم جلوه کرد ،خشم آلود وقهر آمیز به نظر می‌رسید تار های ریش انبوهش تکان میخورد سرم را خم انداختم به جایـم ایستاده شدم .بعد از زنگ رخصتی راسـآ رفتم به یکی از وزارت خانه ها تاکاری برایم پیدا کنم به یکی از شعبات داخل شدم .

اتاق پراز میزو چوکی بود مثل صنـف ما.به پشت هر میز یك نفر نشسته بودچهره های شان خسته وخواب آلود به نظر می‌رسید صدای ترق ترق تیپ بلند بود در قسمـت بالایی اتاق مردی چاق وگوشت آلودی نشسته بود سرش خم چیزی می نوشت نزدیکشـ رفتم ،مرد سرش را بلند کردو گفت :

- خیرت است ..!؟

گفتم :

-من ..من میخواهم کار کنم اگر کمبود دارید ...

-فاکولته را خواندی ؟

-نی !

-مکتب را خلاص کردی ؟

- نی

ناگهان باخنده ای استهزا آمیزی گفت :

-ترا کسی پیاده هم نمی گیرد !برو بیرون مارااز کار نکش !

خجالت زده و شرمنده از اتاق بیرون‌شدم آهسته آهسته ازنزدیك ساختمان دورگردیدم همه دروازه‌هارا برویم بسته‌میدیدم احساس میکردم همه‌ازمن‌گریزانندفرار میکنند.احساس میکردم .تادنیا دنیا است همین طور تنهایـم گرسنگی سخت برمن غلبه کرده بـود بـاز فرداوروز های دیگر به پشت کار این طـرف وآنطرف رفتم تارفتم وبالا دویـدم ایـن طرف تپیدم وآن طرف تـلاش کردم تا کاری پیداکنم وکسبی یاد بگیرم به مستری خـانه رفتم که مراشاگرد بگیرند قبول نکردند بـه نزدبینه‌دوزی رفتم اوهم‌بامن موافقه نکرد چند ماه سرگردان ونالان صبح ها مکتـب میرفتم وبعد از چاشت هابه پشت کار این طرفوآن طرف می دویدم شب هابه مسجد میرفتم‌ومی خوابیدم .

دریکی از روز هاکه هوا بسیار گـرم‌و سوزان بود بطرف نانوایی روان شدم تاشاید بتوانم کاری به خود پیدا کنم .

به نانوا گفتم :

-شاگرد میگیرد ؟

نانوا نظر خریداری به سرا پاهم افگنـد چشمش به بکسم افتاد وگفت :

-از مکتب آمدی ؟

-هان :

-صنف چند هستی ؟

-هشت

-دزد نیستی ؟!

-امتحان کنید !

بقیه صفحه ٥٤

فال حافظ

شنبه

۱- غرور حسنت اجازت مگر نداد ای‌گل
که پر سشی نکنی عندلیب شیدا را
۲- آن‌کس است‌اهل‌بشارت‌که اشارت‌داند
نکته ها هست بسی محرم اسرارکجاست
۳- بهای وصل تو گرجان بود ، خریدارم

که جنس خوب ، مبصر به‌هرچه دیدخرید
٤- میی درکاسهٔ چشمست‌ساقی‌رابنام‌ایزد
که‌مستی میکندباعقل ومی بخشدخماری‌خوش
٥- به‌کام وآرزوی دل‌چودارم خلوتی‌حاصل

چه‌فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم
٦- چه بودی اردل آن ماه مهربان بودی
که‌حال ما نه چنین بودی ارچنان بودی
۷- فضول نفس حکایت بسی‌کند ساقی
توکار خود مده از دست ومی به‌ساغرکن

یکشنبه

۱- ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلا مت
روزی تفقد ی کن در ویش بینوا را
۲- گوئیاخواهدگشود ازدوستم‌کاری‌که‌دوش
من همی‌کردم دعا و صبح صادق می دمید
۳- به غفلت عمرشد حافظبیا بامابه‌میخانه

که شنگولان خوشباشت بیاموزند‌کاری‌خوش
٤- گرقلب دلم‌را نزند دو ست عیاری
من‌نقد روان در دمش از دیده شما رم
٥- به‌وصل دوست گرت دست میدهدیکدم

بروکه هرچه مراد است در جهان داری
٦- اگرفقیه نصیحت کند که عشق مباز
پیاله ای بد هش گو دماغ را ترکن
۷- من‌به‌خیال زاهدی گوشه‌نشین‌وطرفه‌آنک
مغبچه‌ای زهر طرف میزندم به چنگ ودف

دوشنبه

۱- باآنکه از وی‌غایبم وزمی چوحافظ تایبم
درمجلس رو حانیان گهگاه جامی میزنم
۲- زخط یار بیاموز مهر بارخ خوب
که گرد عارض خوبان خوش است‌گردیدن
۳- حدیث مدرسه وخانقه مگوی که باز

فتاد در سر حا فظ هوا ی میخانه
٤- قبای حسن فروشی ترا برازدو بس
که همچو گل همه آیین رنگ‌و بو داری
٥- دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید

ورنه از جانب ما دل نگرانی دا نست
٦- هردمش بامن دلسوخته‌لطفی دگراست
این گدابین که چه شایستهٔ انعام افتاد
۷- غزل‌گفتی ودرسفتی‌بیاوخوش بخوان‌حافظ
که‌بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

سه شنبه

۱- راه دل عشاق زد آن چشم خما ری
پیداست ازین شیوه‌که مست است‌شرابت
۲- به‌صحرا روکه ازدامن غبارغم بیفشانی
به‌گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیا موزی
۳- تاکی‌کشم عتیبت ازچشم دلفریبت

روزی کرشمه ای کن ای یار برگزیده
٤- باده خور غم مخور و پند مقلد منیوش
اعتبار سخن عام چه خوا هد بو دن
٥- دانم سرآرد غصه‌را رنگین برآردقصه‌را

این آه‌خون‌افشان‌که من‌هرصبح‌وشامی‌میزنم
٦- عشق‌من باخط مشکین‌تو امروزی نیست
دیر گاه است کزین جام هلالی مستم
۷- حلاوتی که ترا در چهٔ زنخدان است
به کنه آن نرسد صد هزار فکر عمیق

چهارشنبه

۱- جان به شکرانه کنم صرف‌گرآن‌دانهٔ در
صدف دیدهٔ حا فظ بود آرا مگهش
۲- گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
گفتا مگوی باکس تا وقت آن در آید
۳- کنون به‌آب می لعل خرقه می شویم

نصیبهٔ ازل ازخود نمی توان انداخت
٤- رونق عهد شباب است دگر بستانرا
میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحان را
٥- ازصبا هردم مشام‌جان ماخوش می‌شود

آری آری طیب انفاس هواداران خوش‌است
٦- نخست مو عظهٔ پیر میفروش اینست
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
۷- گربود عمرو به میخانه رسم بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر

پنجشنبه

۱- ماباده زیر خرقه نه امروز می‌خوریم
صدبار پیر میکده این ما جرا شنید
۲- سرم به دنیی و عقبی فرونمی آید
تبارك الله ازین فتنه‌ها که درسر ماست
۳- روی خوبت آیتی ازلطف برماکشف‌کرد

زان زمان جزلطف وخوبی نیست‌درتفسیرما
٤- درکعبهٔ کوی‌تو هرآن‌کس که بیاید
از قبلهٔ ابرو ی تو در عین نماز است
٥- دیگر زشاخ سرو سهی بلبل صبور

گلبانگ زدکه چشم بد ازروی گل بدور
٦- من‌اگر باده خورم ورنه ، چکارم باکس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم
۷- آشنایان رهٔ عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

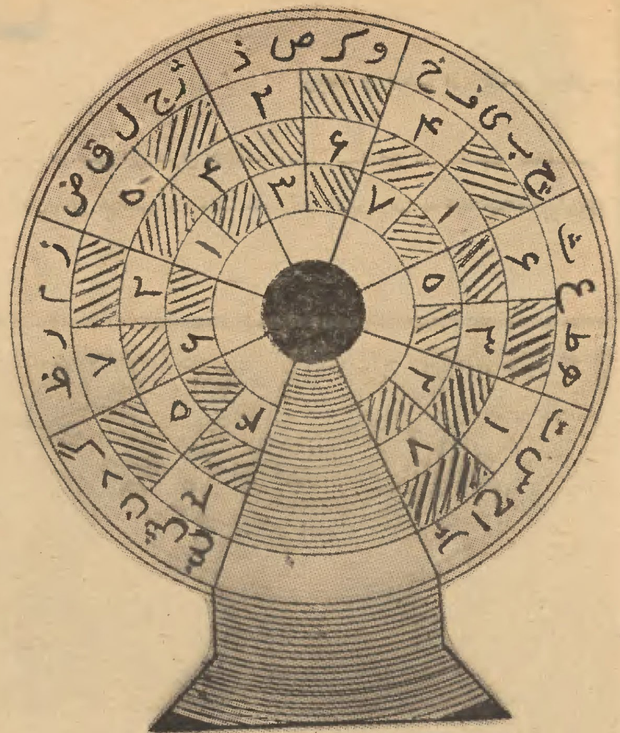
جمعه

۱- می‌خور به‌بانگ‌چنگ‌ومخور غصه‌ورکسی
گوید ترا که باده مخور گو هوالغفور
۲- در ازل بست دلم باسر زلفت پیوند
تاابد سر نکشد ور سر پیمان نرود
۳- زان باده‌که در میکدهٔ عشق فروشند

مارا دوسه ساغر بده وگو رمضان باش
٤- دیدهٔ بخت به افسانهٔ اوشد درخواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدا رم
٥- دوران همی نویسد‌برعارضش خطی‌خوش

یارب نوشتهٔ بد ا ز یار ما بگردان
٦- عمری است‌تامن‌درطلب‌هرروزگامی‌میزنم
دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم
۷- درچمن هرورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که زحال همه غافل باشی

فال حافظ



خوانند گان گرامی !   ترتیب از:ص ،بهنام

درهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیریدبه‌تصویر بالا توجه نموده یك‌حرف از حروف نام خودرا انتخاب کنید وآنرا از دایرهٔبزرگ‌پیدا نمایید .(فرق نمی کند که حرف اول باشدیادوم‌باشدیامثلاپنجم) درزیر همان‌حرف‌مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفیدو سیاه میباشد ودر داخل‌خانه‌های سفید آن‌سه‌عدد ثبت شده است ازآن سه عدد هر کدام راکه دلخواه شماست انتخاب کنید وآنگاه‌به‌همان شماره در زیر نام همان روزاز هفته مراجعه کنید وجواب خودرا اززبان حافظ‌شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم‌خودراکه‌میم است انتخاب واز جمله سه عددی که‌در زیرقوس مربوطه به این حرف دیده می‌شودعدد «۷» را اختیار نموده اید.بایدبه بیت مربوط به روز یکشنبه درصفحه فال‌حافظ‌مراجعه کنید.

بقیه صفحه ۱۸

پایپ لاین های

استحکامات مذکور پارك های عمومی ساخته شده است .

یکی از خوبی های ساختما نهای تاریخی آنست که آنها ما هیت اصلی زمان باستان را نگه میدارند .

آثار پر برج وباره انگوشتت قرون وسطی در بسیاری جا ها بشکل دیوار های شهر ، برج های دفاعی ، در های بزرگ ودژدیوك ها در زیر دیوار پیش بر آمده یی که به خانه بنظر میرسند کار ساختمان حصار های شهر در قرن ١٤ آغاز یافته و قسمت های بزرگی ازین استحکامات هنوز هم پابر جاانـد ، کلیسای کاتیدرال (لیب فرون مونستر) یعنی کلبیای مخبوبه ما که در قرن ۱۰ ساخته‌شده وطرح‌با عظمت‌آن انسان‌را مجذوت‌خود میسازد کلسای بزرگ ماریا وی وکتوریا یکی از شهکار های برادر آن آسام بوده و یکی ازبا ارزش ترین دیزاین های پرتزیین جهان می باشد ۰انگوشتت جایی است که نخستین پوهنتون بواریا در آن ساخته شده که بعدآ به لندسوت وسپس به مینونخ انتقال یافت۰ در پوهنتون مذکور رهبران جنبش هومیترم جرمنی تدریس نموده اند ۰تاریخ باستا ن انگوشتت نه تنها از دیدن پورتریت دیوك های کاخ وتیلز باخ در (شلوس موزیم) ویاکاراستادانه ملیله دوزی (عشق ورزی ترکی) آشکار میگردد بلکه‌از جاده های پروپیچ وخم آن نیز در نظر مجسم میگردد . تیاتر جدید شاروالی در کرانه دانیوب مرکز فرهنگی است که از نگاه اسکال کار مدرن آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و این تضاد نیز بدون جاذبه نیست .

بقیه صفحه ۴۹

جریان برق در منفی...

های فوق الذکر مختلف می باشند دانشمندان امریکائی بحیث ماده سرد کننده از مایع هیلیم که دارای درجه حرارت پایان می باشد استفاده می نمایند برای‌اینکه لین های انتقال انرژی رابا مایع سرد کننده هیلیم بسازیم لازم است که بعد از هر ۲الی ٤کیلو متر دستگاه سرد کننده ساخته شود دانشمندان اتحاد شوروی هم چنان ازماده هیلیم استفاده می‌نماید مگر صورت استفاده آنها به شکل دیگری میباشد واین طریقه (فوق بحرانی) مشهور است این طریقه در هر قسم فشار وحتی در حرارت های بسیار عالی امکان‌پذیر است. (نظر به عقیده متخصصین این حرارت تقریبآ مساوی به منفی ۲۵۲ درجه سانتی گراد میباشد .این طریقه اجازه داده است‌که در سال ۱۹۷۱ اولین وبه تعقیب آن دستگاه آزمایشی دیگری ساخت بدین صورت امکانات بوجود آوردن لین های کیبلی فوق هدایت کننده بمیان آمد نظربه محاسبه دانشمندان مسافه بین دستگاه سرد کننده می‌توان‌از۳۰ الی ۸۰ کیلو متر زیاد ساخت دانشمندان وانجنیران اتحاد شوروی معلومات وذخایر علمی هنگفتی رادر ساختن این قسم لین های‌انتقال« کیبل‌های» فوق‌هادی لابراتواری‌یك فازه وسه فازه تاالحال ساخته شده است

البته از ولتاژ های سه فازه فقط در مراکز صنعتی وغیره استفاده می گردد .

هریکی ازین فازه ها ویا بطور ساده تر بگویم هریکی‌ازین‌ناقل ها(سیم ها) می‌توانند جریان برق رابا قوه هزار مرتبه زیاد تر نسبت به قوی ترین لین های عصری امروزه بدون ضایعات وتلفات انتقال بدهند .

آزمایشات وتجار ب اجرا شده اجازمیدهد تائید کنیم که در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لین های کیبلی صنعتی فوق هادی‌برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد .تمام



جرقه بسیار قوی برقی که در شرایط لابراتواری در جریان آزمایش لین های‌ولتاژ فوق عالی بوجود می آیند .



درلحظهٔ آزمایش بالای کیبل

هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل

تا اینجای داستان خواندید :

(ژان) به خانه دوستش(بیتی) میآید(بیتی) اورا نزد دوستانش میبرد واورا به ایشـــان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (ژان)بـا (بـر نـا در) دو سـت صمیمـی (بیتی) آشنا میشود .(برنارد) بعد از گفتگو با(ژان) ،از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود .اما (ژان) این خواهش رارد مکنـــد. فردای آنروز (ژان) به خانه میباشد (بیتی)نزد وی میاید واز او میپرسد که آیاگاهی عاشق شده است واینک دنباله داستان :














پس به امید دیدار. حتماً به «سیرویل» خواهیم رفت و شاید در آنجا «جاج» را هم ببینیم.
این ناممکن است.


«جاج» به شهر «لیسبون» رفته.

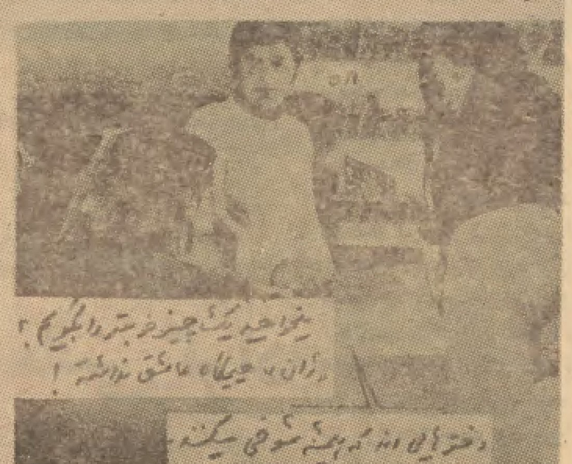

«ژران» تنها است.
رفته. دیگر او را نخواهیم دید.


جاج، خدا نگهدار. من ترا دوست داشتم من زنی هستم که لیاقت بهترین ترا دارم چرا من وقت ندادی که خود را بهتر بتو معرفی میساختم؟


چند روز میگذرد. یک شب...
تنها هستی؟ «ژران» چه شده؟
او هم به شهر «لیسبون» رفته.


دلش نمیخواد که تا عید اینجا بمانم؟
او تغییر عقیده داده. باید به این باور داشته باشیم که این منظره خاطره های تلخ را در فکر او زنده میسازد...


اینرا بگو که واقعاً او عاشق «جاج» است؟
بلی، او از «پیرول» هم دیوانه تر است!


میخواهید یک چیز خوبتر را بگویم؟ «ژران» «جیلا» را عاشق شده است!
دختر! تو که همیشه شوخی میکنی


مبالغه میکنی!
تصمیم دارد
خوشی کنید، فردا اول ماه اپریل است چرا با او یک شوخی نکنیم، چطور؟

در جهان تخنیک برق

ترجمه : دیپلوم انجنیر سروری

جریان برق در منفی (۲۵۲) درجه سانتی گراد

ساختن مراکز صنعتی بسیار بزرگ و پر قدرت ،رشد و پیشرفت اقتصاد و کلتور و زراعت ماشینی بلند بردن سطح زندگانی ملیو نها انسان بدون مقدار زیاد انرژی برقی غیر ممکن میباشد ـاعمار دستگا های تولید برق حرارتی ،آبی ،واتومی از جمله مهمترین تقاضای عصر مامیباشد این راهم باید خاطر نشان بسازیم که فقط استحصال انرژی برقی ضروری نیست بلکه انرژی مذکور باید به مسافات بعید انتقال داده شود تااینکه ساحات دیگر ازین انرژی استفاده کرده بتوانند این یك کار بسیار ساده نیست این موضوع یکی از مهمترین مثالهای حساس رادر پهلوی یك عده پرابلم عصری علم وتخنیك اشغال می نماید .حالا بیایید ببینیم که این موضوع را یك عده دانشمندان چه قسم حل می نمایند.

حمل ونقل انرژی برای یك عده کشور های جهان اهمیت زیادی داردخصوصا برای کشور های که دارای مساحت بزرگ مسافات بعید، دستگاه های تولید برق بسیار قوی و مراکز صنعتی بسیار زیاد باشندبااهمیت تر میباشد

در اتحاد شوروی برای اولین مرتبه در جهان لین های ولتاژ جریان برق متناوب ۷۵۰ هزار ولتی ساخته وآزمایش شده است فعلا ساختن این قسم لین های صنعتی که مراکز صنعتی دانباش واو کراین غربی رادر مسافات ۱۰۸۰ کیلو متر باهم وصل بسازد جریان دارد لین جریان برق ثابت ولگا گراد دانباش نرژی برقی راباولتاژزیادتر یعنی ۸۰۰هزارولت انتقال میدهد این لین دارای طول ۲۵۰۰ کیلو متروولتاژ ۱۵۰۰ هزار ولت خواهد داشت در ساحات مرکزی کشور اتحاد شوروی انرژی برقی چندین دستگا های تولید برق حرارتی که در ساحه معادن ذغال سنگ جمهوریت قزاغستان اتحاد شوروی ساخته خواهند شد از طریق همین لین انتقال خواهد یافت .در هیچ نقطه از جهان این قسم ترتیبات عظیم برای جریان برق ثابت وجریان برق متناوب موجود نمی باشد .

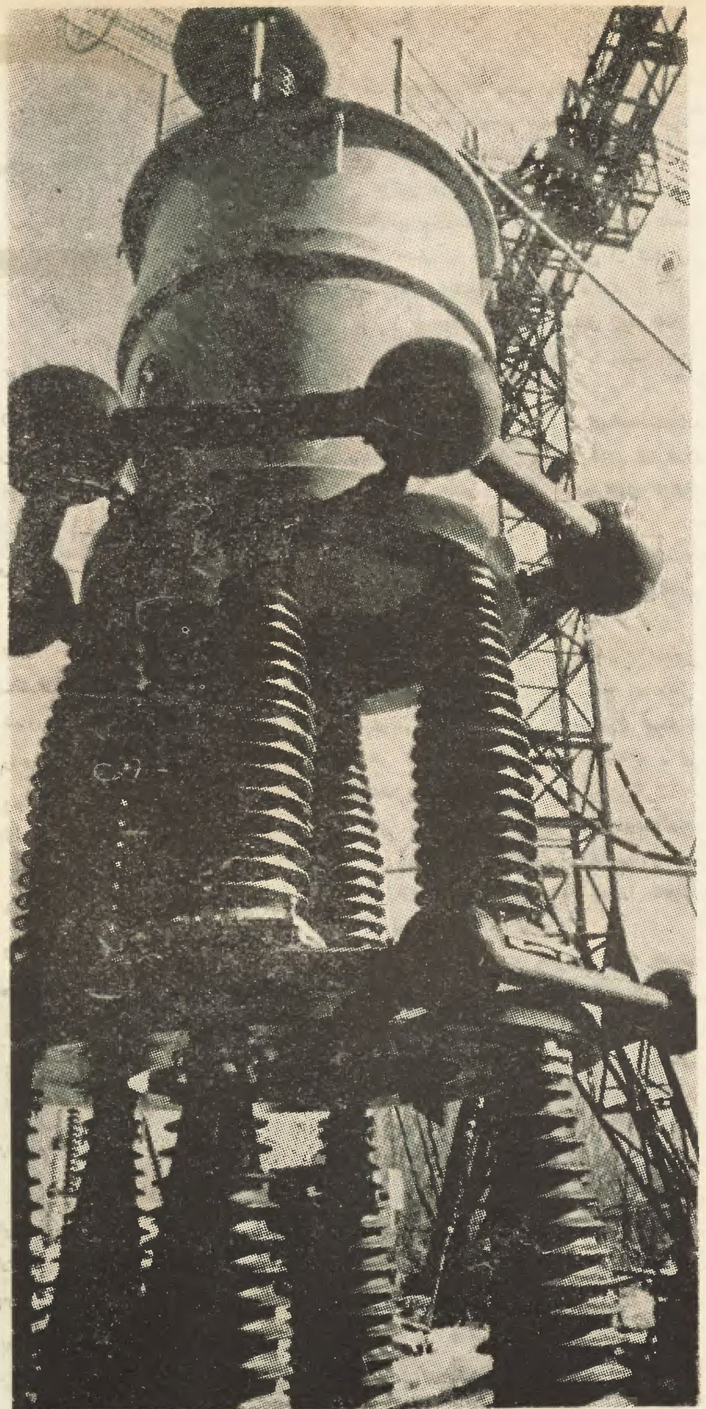
باتزیید حجم انرژی برقی ضایعات همچنا ن بدون شك وتردید زیاد می گردد لازم است که اندازه ضایعات راباید کم کرد مگر موضوع فقط مربوط به ضایعات نمیباشد .

مقتضیات برای نقل دادن انرژی در مسافات بعید بامشکلاتی روبرو شده است که وسایط امروزی آن را برآورده نمی تواند این ها عبارت از لین های هوایی وقابلوئی میباشند ازهردستگاه تولید برق به هر شهر بزرگ و صنعتی باید چندین لین های ولتاژ عالی تمدید گردد ،زیرا یك لین قادر نخواهد بودکه این قدر جریان زیاد را متقبل شود تزیید آینده ولتاژ بامشکلات زیاد همراه خواهد بودواین هوا بحیث عایق خدمت کرده وبین زمین وناقل هاجرقه وباشارتی بوجود می آید .

درنل مخصوص ضخیم در دستگاه آزمایشی فوق هادی دوران هیلیم فوق بحرانی آزمایش می گردد .آزمایش وسایط جدید ترانسپورت انرژی برقی ادامه دارد



متخصصین اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در اثنای یکی ازکنفرانس هاراجع به ساختن لین های فوق .



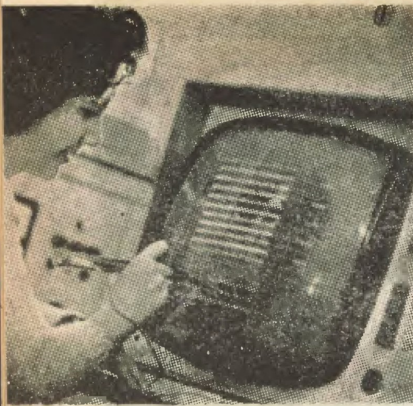
این قسم ترانسفرمر ها ولتاژ جریان برق را تایك ونیم ملیون ولت برای ارسال آنهابه مسافات بعید بلند می سازد .

در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لین های کیبلی صنعتی فوق هادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد .در صورت انتقال دادن جریان برق ذریعه کیبل هاو ناقل های موجود (۱۵) فیصد انرژی دادن تلف وضایع می شود .

برای اینکه ازین جرقه های خطر نـاك نجات پیدا کنم لازم است که پایه های برق بسیار دراز نصب گرددهم چنان کثافت‌جریان برق رابسیار بلند برده نمی توانیم به‌نسبت اینکه ضایعات انرژی بسیار زیاد می گردد.

این اثر هنوز شصت سال قبل ذریعه فزیك دان معروف هالندی کامیرلنگ اونس کشف گردیده ومفهوم آن ازین قرار است‌که بعضی فلزات در اثر سرد ساختن بسیارقوی تقریبا تا صفر مطلقه که مساوی به منفی ۲۷۳ اعشاریه ۱۵ درجه سانتی گراد است)از مقاومتی که درآن جریان برق جاری است صرف نظر می نماید .

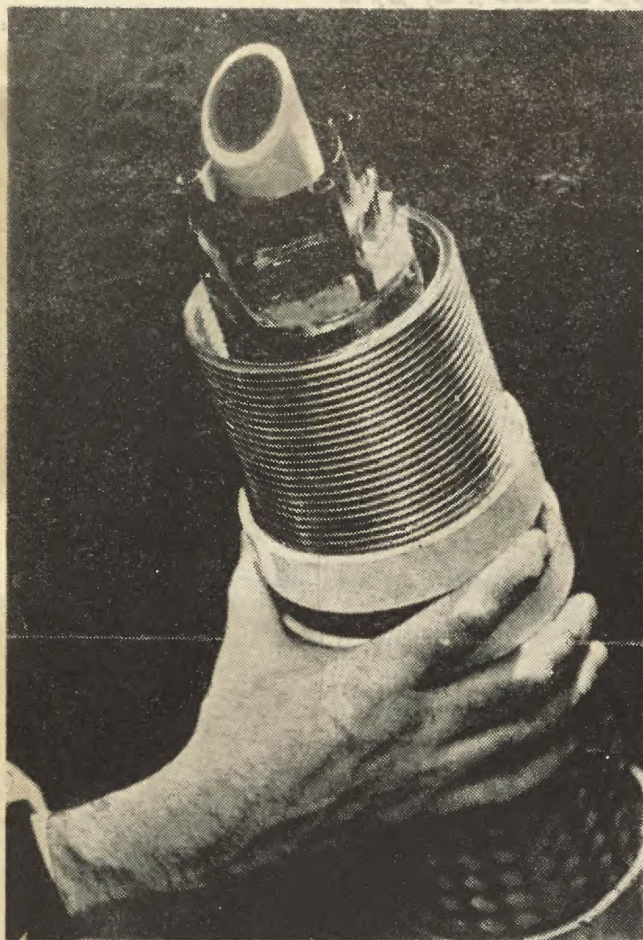
در سال ۱۹۳۵ انجنیر روسی کاشنیکوف سند اختراع خویش را راجع به قابلوی الکتریکی فوق هادی بدست آورد مگر برای اینکه موضوع جدیدی رادر اساس علمی ثبت کرد لازم است که تحقیقات اساسی را دانشمندان یك عده کشور های جهان بانجام برسانند در ینجا لازم است که از تحقیقات فزیك دانان اتحاد شوروی برنده جایزه‌نوبل اکادیمسن لاندو ،عضو وابسته اکادمی علوم اتحاد شوروی ابریکو سوه یاد آوردشد.



در ماشین محاسبه الکترونی (کمپیوتر) تحلیل وآماده ساختن معلوماتیکه از کیبل فوق هادی در زمان آزمایش بدست آمده صورت می گیرد .

دانشمندان وانجنیران ایالات متحده امریکا اتحاد شوروی ،انگلستان از همه اولتر بحل این پرابلم‌اقدام‌نمودند این راهم باید یادآور شویم که طرق حل این پرابلم در کشو ر

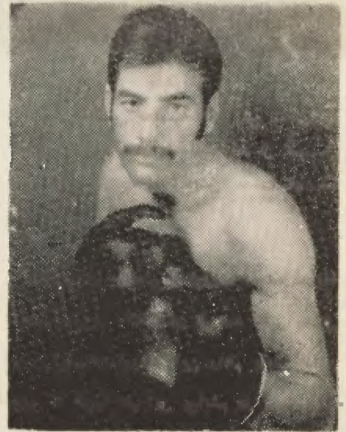
بقیه درصفحه ۴۵



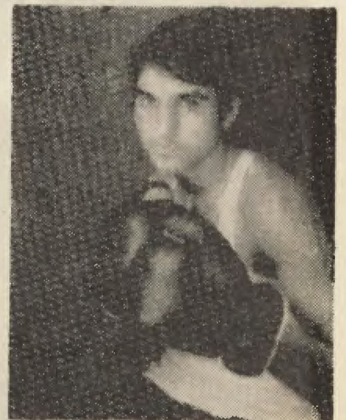
یکی از اقسام کیبل های فوق هادی جریان برق باکثافت هزار ها مرتبه زیادتر ازسیم های عادی فقط ازنل باریك مرکزی عبور می کند ساختمانهای دیگر وقشری‌قطیوی برای نگهداشتن درجه حرارت پایان خدمت می نماینـــد .

راپور از: م،ن

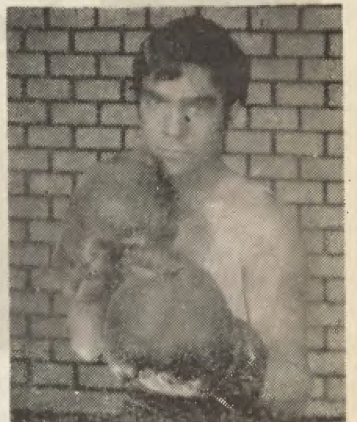
ورزشکاران بکسنگ کلپ پامیر



عزیزالله عزیزی رهبر بوکسینگ‌کلپ‌پامیر



سید معروف عشرت



غلام مصطفی

کلپ ورزشی پامیر که از مدت چند سال به اینطرف در راه رشد و تقویه سپورت در کابل به فعالیت پرداخته ودارای شعبات مختلفی می باشد از جمله بکسنگ کلپ پامیر اکنون بیش‌از بیست نفر عضویت دارند .

عزیز الله (عزیزی) رهبر بکسنگ کلپ پامیر در باره خود وشعبه مربوط اینچنین‌به صحبت آغاز می نماید :

از لیسه عالی استقلال فارغ شده امو فعلا مامور دافغانستان بانك می باشم عروسی نموده‌ام وخوشبختانه پدر دو پسر می باشم

بعد ازکمی وقفه در حالیکه دست های‌گوشت دارو سنگینی خود رابه حرکت می آوردوبا اشاره مطالب خود راارائه می نماید میگوید:

از مدت چهار سال به اینطرف مصروف تمرین در ورزش بکسنگ می باشم وعلاقه ودلبستگی ام روز بروز اضافه می شودونظر به مشکلا ت وظیفوی نتوا نسته‌ام درمسابقات شرکت کنم واز آنجای که ریاست المپیك در هفدهم ماه حوت مسابقه بکسنگ را اعلان نمودم خودم همراه شاگردانم هر کدام در کلاس های مربوط درآن شرکت خواهیم کرد وآماده ایم تابا حریف خودزور آزمایی نماییم به ادامه صحبت از شرکت‌در مسابقه ای که بقول وی از طرف ریاست المپیك دایر میگردد همراه خودش هفت نفر دیگر درین مسابقه بالای رینگ حاضر خواهد شد .

آن‌عده بوکسران آماده مسابقه می‌باشند. عبارت اند از:

عبدالمجید وغلام مصطفی در کلاس اول، عبدالسلام در کلاس دوم ،عبدالقادر در کلاس سوم ،سید معروف (عشرت) در کلاس چهارم وعبدالغفور ومحمد یاسین در کلاس پنجم.

بناغلی «عزیزی» با اطمینان و امید واری میگوید: اگر حق تلفی صورت نگیرد واگر حساب درست آید ازرنگ مؤفق بـه‌ناشنا خواهد شد.

بناغلی عزیزی در جواب سوالی در مورد علاقه اش در رشته بکسنگ تذگرداده‌می‌افزاید که: برادر بزرگم همیشه مرادر سپورت‌و ورزش تشویق نموده ومشوق اصلی ویگانه‌ام در قلم او می باشد من خودم‌به فوتبال علاقمند بودم .

درباره آینده ورزش بکسنگ چنین‌صحبت می نماید.

ورز شکاران ماکه اکثراً روی تصادفات‌و روحیه شوقزده گی به ورزش روی می آورند بـامشکـلات وکمبود هـای از نظر و مـواد ضروریه مواجه اند که عامل اساسی عـدم رشد ورزش را ضعف بنیه اقتصادی ونداشتن وسایل ومراکز لازم از نگاه های مختلفـه تشکیل می دهد .

مثلا ورزشکارا ن ما اول هیچگاه ازامـور فنی سپورت آگاهی نداشته وروی احساسات وبد بختانه بدبینی های که زاده عقب ماندگی محیط ، اجتماعی به سپورت عـلاقه مـنـد می شوند وبعد از آن در گراج های نمنـاك‌و زیر زمینی های به ورزش می پردازند ازآن گذشته از همین ویرانه هاو پس کوچه هـا گاهگاهی قهر مانان وورزشکاران محبوبی‌هم بیرون می آید که زودازیاد می روندوفراموش می‌شوند.

کشورماباآب وهوای مساعدومحیط وسیعی‌که‌دارد اگراز آن در ست استفاده شود وورزشکاران بصورت درست ورزش‌به پردازند میتوانیم‌ادعا کنیم‌که‌بیرق افغانستان درمسابقات بین‌المللی برافراشته تر از دیگران قرار خواهد گرفت.

ودر ادامه صحبت خـویش مثال آ و ر د ه می‌گوید :

اگر تنها اتحادشوروی راکه درالمپیـا ی مونشن مقام اول رابدست آورد در نظربگیریم می‌توانیم بگوییم که‌شرایط مساعدی که‌بـرای ورزشکاران آن کشور ایجاد گردید در پهلوی پشت‌کار ، زحمت کشی وعرقریزی‌ورزشکاران تاثیر عمده دارد.

درحصه بکسنگ هم باید بگوییم که‌درینجا جوانان عـلا قه‌ای زیادی به این ور زش‌نشان میدهند وتعداد ورزشکـاران این‌بخش ر و بفزونی‌است امابااینهم ورزش وقتی‌پیش‌خواهد رفت که تمرینات ادامه داشته ومسابقـات بین کلپ ها باروحیه دوستانه صورت گیرد مارا به‌مقصود خواهدرساند.

عزیزی درباره اینکه وی وشاگردانش تـا بحال درتورنمنت ها شر کت نتوانسته انـد علت اصلی را دور بودن خودش از کـابـل ومصروفیت ایشان در وظیفه میداند . آقای عزیزی به‌محمدعلی کلی علاقمندی زیاد نشان میدهد و فن هــا ی وی را ستا یش می نماید.

بعداز صحبت باترینر تیم بکسنگ کلپ پامیر بایك عضو فعال وجوان خوش قیا فـه این شعبه گفتگو را آغاز نمودم که‌وی خودرا چنین معرفی میدارد .

اسم اینجا نب معـروف ومتخلص بـه (عشرت) فعلا متعلم لیسه‌عالی حبیبیه‌می‌باشم درسنگتراشی‌کابل بودوباش دارم.

قبل ازینکه ازوی پرسش نمایم با شورو شوق واحساسات به اصطـلاح ور زشی میگوید من آماده هستم تا در وزن چهارم باهر کسی که آماده مسابقه باشند د ر و ی رینگ به مسابقه بپردازم .

از عشرت که‌یك جوان باحرارت‌وعـلاقمند جدی ورزش بکسنگ است می پرسم : شما چرا ازجمله انواع سپورت‌ها بکس‌را انتخاب نمودید بدون وقفه‌می‌گوید .

من به‌سپورت البته به‌فوتبال علاقه داشتم وگاه گاه فوتبال می‌نمودم ولی چندسال قبل شاهد مسابقه ورزشکاران در چمن و رزشی لیسه استقلال بودم وقتی ور زشکاران رابالای رینگ به‌علاقه می دیدم راستی شطارت هـا وشارت آن ها مرا جذب نموده و تصمیـم گرفتم یك بکس سر لایـق باشم . به‌ایـن مفکوره در شرایط خیلی نامساعد در همـان کوچه سنگتراشی شروع به تمرین نمودم‌وتا بحال ادامه داده ام ویگانه کسی که‌مراتشویق نموده استادم «عزیزی» می باشد که همیشه ممنون وی خواهم بود و همچنان محمدآصف آمر کلپ پامیر نظر به‌علاقه‌ای‌که‌به‌ورزشکاران دارند مارا تشویق می نمایند.

از وی درباره چگونگی تعیین‌وزن‌ورزشکاران می‌پرسم که باگر فتن کمك از حافظه خـو د وخلیفه اش به‌ترتیب‌می گوید .

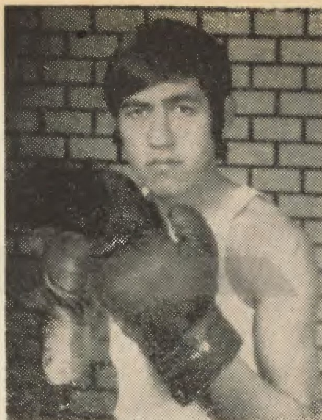
کـلاس اول باید چهل و هشت کیلووزن داشته باشد ، کـلاس دوم پنجاه و یـك کـلاس سو م پنجا ه و سه و نیـم کلاس چهارم پنجاه و هفت کلاس پنجم‌شصت ویك‌کلاس ششم شصت‌وسه‌ونیم‌کلاس‌هفت‌شصت وهفت ، کـلاس هشت هفتاد و یك ،کـلاس نهم هفتاد وپنج وکلاس دهم هشتاد ویکنیم کیلو وزن باید داشته‌باشد.

معروف عشرت درجریان صحبت ازخلیفه‌اش می‌پرسد که‌در افغانستان عبد الرشید خا ن

بیغم درحصه بکسنگ از اولین ورزشکاران بود وخلیفه اش هم تایید می نماید.

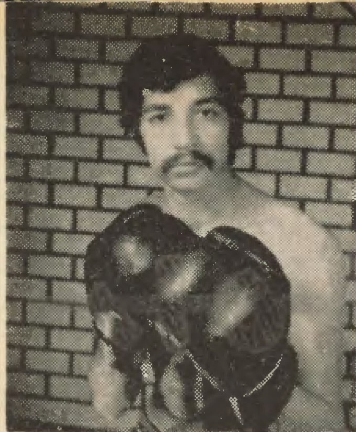
از (عشرت) آخرین سوال خودرا در باره انکشاف ورزش نمودم که با عجله چنین جواب میدهد.

پیشرفت ورزش قسمی که آقای عز یز ی درباره اش صحبت نموده که در پهلوی نظریات وی تشویق مردم وحوصله مندی خودورزشکار



عبدالسلام

نیز نقش خودرا دارد وبه بدینتر تیب به عقیده من باید تور نمنت های پی در پی دایر گردد تا ورزشکاران به اصطلاح میدان دیده شوند رو حیه قوی پیدا کنند از میدان وحریف نه ترسند در آنصورت هم ورزشکار موفق می شود وهم ورزش راه ترقی رامی پیماید. وهمچنان باید مسابقات بکسنگ از طرف مقامات مسئول قبلا اعلان شود تاورزشکاران بتوانند دریك فر صت مناسب خودرا آ ماده مسابقه سازند.



عبدالقادر

دع «غیور» ترجمه

د۱۹۷۵ کال دهاکی دلوبو لومړنی تو ر نمنت

د ۱۹۷۵ کال دلومړی فصل دروزشی لوبو دتمریناتو وروستی مرحله وښودله چې د تیر کال په نسبت اروپایی ورزشکا ران دنورو تمریناتو په نسبت داتلتیکی لوبو دسرته رسولو دپاره زیات چمتو والی درلود. د ۱۹۷٤ کال ددسامبر دمیاشتی په وروستیو ورځوکی دچکو سلوا کیا دهاکی دلوبو دبین المللی تورنمنت نامتوورزشکا ر«انتونین» دیوی مطبوعاتی مرکی په ترڅ کی اعلام وکړ چې دتیرو لسو یاپنځلسو کلونو په دوران کښی په نړی او په تیره دبالقان دحوزی په هیوادونو کښی دهاکی او په یخو او واورو باندی دلوبو او ورزشی تمریناتوسره د ورزشکا رانو علاقه زیاته شوی اودا موضو ع دماهیت له نظره دوه ځانګړی عوامل لری لومړی په بسیاړی توګه دورزشی نووتاسیساتو موضوع اوپه دوهمه مرحله کی دتوریزم د انکشا ف اوتدریجی تکامل مسله.

دکوم وخت نه چې دشمالی بوهمیا دغرو په لمنوکی دپراګ دنامتو اوتکړو ورزشکارانو تر ځارنی لاندی د۱۹۷۵ کال دهاکی دلوبو د تمریناتو سلسله شروع شوید دختیځ المان پولند، چکوسلوا کیا، بلغاریا، شوروی اتحاد فرانسی ،هنګری ،یوګو سلاویا اوروما نیا د ورزشکارانو په ګډون دالمپیك د راتلو نکو بین المللی لوبو دسرته رسولو دپاره چمتو والی زیات شوی اوله حالاتو څخه داسی څرګند یږی چې امکان لری دالمپیك په راتلو نکو بین المللی لوبو او مجوزه پرو ګرامونو کښی داروپا ددواړو برخو ورزشکا ران دنــوز و هیوادونو په نسبت دسرو زرواو سپینو زرو دزیات شمیر مډالونو په ګټلو بریالی شی.

اوس دشوروی اتحادورزشی مقامات چمتو شویدی چې دالمپیك راتلونکی بین المللی لوبی دی په مسکو کښی جوړ شی.

ددی له پاره چې د۱۹۷۵ کال ددوهم کوارټر دهاکی دلوبو دتورنمنت دپاره په کا فی اندازه ترتیبات نیول شوی وی تجو یز نیول شویدی چې دهمدی کال دهاکی دلوبو دلومړی دوری دتورنمنت دبشپړیدلو نه وروسته دی دبالقان دحوزی دورزشکا را نو په ګډون داروپا دټولو هیوادو ورزشکا را ن دبدنی روزنی په یولړ تمریناتو لاس پورې کاندی.



داتلتیکی لوبوتر پرو ګرام لاندی د۱۹۷۵کال دلومړی ورزشی فصل دهاکی دتمریناتویوه ځنډه.

راه برگشت

نوشته: رشاد وسا

فصل مسابقات بزکشی درسراسر صفحات شمال کشور آغاز میشد ومردم باشور وهیجان زیاد انتظار آنرامیکشیدند. انتظار مسابقا تیرا که از روز گارباستان از اجداد دلیر شان برای آنها میراث مانده بود.

می گویند ، آریاییان که درسراسر کرانه های جیحون میزیستند بار اول اسپ رااهلی کردند وآنها سوارکاران ماهر بودند. اسکندر یونانی در سر زمین آریاییان باد شواری های زیاد روبروشد ومدتها درین سر زمین ماندگار شد، زیرا سواران چابك ودلیر راه او رابسته بودند.

بالاخره آن روز فرار رسید. اسپهای گران قیمت وپهلوانان آهنین پیکردر فراخنای دشت گرد آمده بودند. درآن روز دودسته بزرگ با هم مسابقه داشتندواز هر کدام پنجاه سوار دلیر به میدان حاضر شده بود وصد هاسوار دیگر در آنجا آماده بودند که پابپای سواران مسابقه را از نزدیك ببینند وهزاران نفردیگر بر فراز تپه ها نشسته بودندوانتظارآغازمسابقه را میکشیدند. در میان دشت گوساله‌سربریده یی افتاده بود. باید پهلوانان گوساله رابر میداشتند واز جائیکه قبلا در دشت تعین شده بود میبردند ودوباره به دایره حلال که درنزدیك جایگاه اولی گوساله قرار داشت‌میاور دند .

کسی که میتوانست گوساله را بدایره حلال بیاورد برنده حساب میشد. وبرای روستای خویشس افتخار کمایی میگرد. بالاخره مسابقه آغاز شد. صد چاپ انداز مانند تیر بسوی دایره ایکه گوساله دران بود تاختند یکباره از غریو سواران وگرد پای اسپان زمین به لرزه در آمد وآسمان تاریك شد، ولحظه‌ای‌بعد سواران همه برگرد گوساله حلقه زده بودندو همدیگر را بسختی میفشردند. اسپها طوری بیکدیگر چسپیده بودند که سواران نمی توانستند خم شوند وگوساله را بر دارند گاهی اسپها عقب میرفتند ودوپای پیشروی‌خود را بلند میکردند واز فراز سر پهلوانان و اسپهای دیگر خودرابه گوساله نزدیك‌میکردند. سواران کلاه هایی از پوست گوسفندولباسهای پنبه دوزی گشاد ومحکم برتن داشتند. تازیانه ها به شدت در هوا میچرخید وبرپشت وپهلوی اسپها فرود میامد .وگاهی سرورو وی چاپ اندازان را نیز خونین میکرد. مشکی اسپ سیاه رنگ مرادبر بالای گوساله رسیده بود. مشکلی اسپ باهوش ونیرومند اهمیت این لحظه را در یافت وهمچنانکه فشار اسپهای دیگر رابر پهلو های خود بر میداشت پاهای پیشروی خود راخم کردکه در همین لحظه‌کوتاه مراد برق آساخم شد ودست راستش مانند گیرای آهنین برساقه گوساله پیچید وبر پهلو های مشکی مهمیززد. یك لحظه بعد مشکی دوباره بلند شد ومانند فنراز حلقه فشرده اسپان وسواران بیرون‌جست‌وباسرعت‌چون باد در پهنه دشتهای بیکران تاختن گرفت.

اما پیروزی رانمیشود به این آسانی‌بدست آورد. قربان رقیب نیرومندمراد راه اورا گرفته بود وبسویش میتاخت. مشکی بچابکی راه‌کج کرد وبسرعت از مقابل مراد دور شد. قربان فریاد هولناکی برکشید وتازیانه راسخت‌بسر پهلوی جیران اسپ‌سرخ رنگ‌خویش‌فرودآورد وبدنبال مراد تاخت. سواران دیگر نیز از پی آنان میتاختند.

دران غریو پیش تاختن‌اسپی‌که‌خوب‌ورزیده نبود. زمین میخورد وسوارش برخاك میفتادو یکه وتنها ایستاده میرود وبرویش میپردوباز میدیدند که سواری آهسته از خاك برمیخیزد وبه سوی اسپ خود که دور از اسپهای دیگر ایکه وتنها ایستاده میرود وبرویش میپردوباز میتازده او مجال ندارد که در باره‌این زمین خوردن بیندیشد: در باره اینکه چگونه جان بسلامت برده درباره اینکه چگونه طوری که بار ها دیده شده سرو گردن خودش ویا اسپش نشکسته است. اوچنان پشس میتاخت که گویی حادثه یی رخ نداده است. نه‌اکنون نه در گذشته ونه هیچ وقت دیگر او چنان‌پیشس میتاخت که‌گویی دیگر زمین خوردنی در کار نیست.

برفراز تپه‌هاگروه های‌بیشمارمردم‌میدیدند که اسپ سیاه مراد درپیشا پیشس اسپهای‌دیگر میتازد وهر لحظه از سواران دیگر فاصله‌میگیرد اما او درین پیشس تازی تنها نبود.

قربان نیز خشمگین وانتقام جودر دنبالش میتاخت. وهر لحظه به او نزد یکتر میشد.

بار اول نبود که مشکی سوار وگوساله‌را بردوش میکشید. او در سالهای دیگر هم‌این پهلوان را به پیروزی وافتخار رسانیده بودو این دشتهای بیکرانه را در نور دیده بود.

دشت خاموش وخلوت بود. تکه های سپید ابر مانند کشتی های بادبانی در آسمان لاجوردی شناور بودند. وآفتاب چون تابه‌زرین در میانه میدرخشید. پرنده گان کوچك که از غریوسواران رمیده بودند. در آغوش بته‌های خشک ده پناه میبردند .اما در آنجا در میان خانه های گلین روستایی ، دلبر دختر سیاه چشم‌وباریك اندام. بسیار هراسان وتنهابود ونمیدانست بکجا پناه برد وچگونه آرام‌گیرد. او در یافته بود که قربان در آتش حسد میسوزد وجان بدر بردن ازین میدان کاردشوار

است. شاید او مراد را بخاطر همین دلاوری هاو بیباکی هایش دوست داشت.اما درین لحظه دلش میخواست که او از ین ماجرابدور میبود دلش‌میخواست‌که‌اومانند سالارپیروزمنداز میدان بر میگشت واو برویش لبخند میزدوبا چشمان سیاه خود ستایششس میکرد. دران روستا جوانان زیاد دلباخته این زیبا روی‌سیاه چشم بودند. اما تنها مرادپهلوان‌آفتاب‌سوخته وبیباك که آوازه شهر تش در سراسرروستا های شمال پیچیده بود ، دل ازدست اوربوده بود. قربان بیشتراز دیگران ازین ماجرا کینه در دل داشت. واکنون که از چشمانش آتش کینه وحسد زبانه میکشید، هرزمان نعره های وحشتناك سر میداد وباخشم فراوان تازیانه‌را بر پهلو های جیرن فرود میاورد. جیرن حیوان باهوش در یافته بود که پهلوان خشمگینی‌را برپشت میکشد. تازیانه او رابه ستوه آورده بود واکنون مانندسیل خروشان به‌پیش‌میرفت، تکه های ابر دست بدست هم دادند وآهسته آهسته سراسر آسمان را پوشیدند.

آفتاب گاهگاهی مانند لکه کم نوری ازآن طرف ابرهای کم بار بچشم میرسید ودشت‌و صحرا دیگران درخشش وپهنای پرشکوه‌خود را نداشت.

پایه های ابرچون گنبدهای خاکستری بر کناره های دشت نشسته بود.

مدتی پیش این‌دوپهلوان بهم رسیده ودر کشمکش بودند. قربان پای دیگر گوساله را در دست داشت وآنرا بسوی خود میکشید.اما دستهای مراد نیز مانند گیرای آهنین برپای گوساله پیچیده بود آنها که تازیانه ها را در دهان داشتند براسپها نعره میکشیدند وبسوی همدیگر نمینگریستند، دو اسپ سرخ وسیاه شانه بشانه پیش میرفتند. ودوپهلوان همچنان درجدال و کشمکش بودند. آنکه می‌توانست گوساله را دوباره بر گرداند ودر دایره‌حلال جاییکه قبلا درمیان دشت تعیین شده بودو هزاران نفر سواروپیاده‌آنرا می پاییدندبگذارد قهرمان میشد.

از آنجاکه هر چیزپایانی دارد. دشت وصحرا نیز به آخر میرسد. از سمت راست‌شاخه‌کوهی در قلب صحرا پیش رفته بود واز طرف چپ دریای کوکچه مانند اژدهای مست‌میغرید و بسوی این کوه میرفت. سواران هر قدرپیشتر میرفتند عرصه تاختن تنگتر میشد. کوو دریا هر لحظه چون دوسدنفوذپذیرنزدیکترمیشدند. در آنجا صخره‌های کوه ودریابه پرتگاه وگرداب هولناك مبدل شده بود. دوپهلوان باید بر میگشتند ویا هر دو در کام گرداب فرومیرفتند اما مراد سخت خشمگین بود ونمیخواست بر گردد. از چشمانش برق کینه وانتقام‌میجهید. اوهمچنان نعره میکشید واسپش رامهمیزمیکرد.

مراد دریك لحظه به کوه دریا ودشت خاموش وافسرده خیره شد. بعدقطعه‌راه‌باریك وکوچك رادید که بسرعت کوتاه‌ترو کوتاهتر میشود ولحظه‌یی بعد اسپها پاهایشان برزمین نبود وهردوپهلوان در کام امواج خروشان رفته بودند.

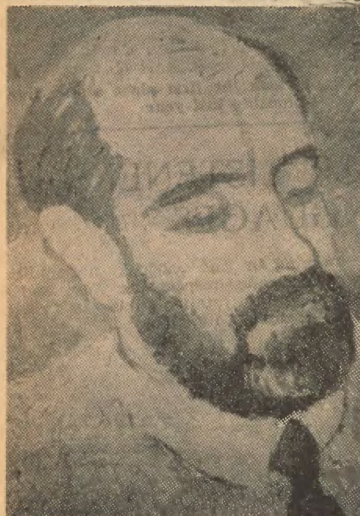
آفتاب درپشت کوه نشسته‌بود. اکنون بر فراز تپه هاتعداد مردم کمتر شده بود. زنهاو کودکان‌بخانه هایشان رفته بودند. روز به‌اخر رسیده بودواز پهلوانان‌خبری‌نبود.حتی‌سوارانی که بدنبال شان رفته‌بودندهنوزبرنگشته‌بودند.

مردم بسیار هراسان بودند ودر میان آنها بیشتر از همه دلبر پریشان ونگران بود. نا گهان فریادی از میان تماشاچیان برخاست و در سکوت دشت مانند شیپور پیروزی طنین افگند. وبلافاصله یك جوان سوار کار مانند تیر بسویی از دشت‌تاخت وهمان‌لحظه هزاران چشم بدنبالش ره کشید. وبعد چشمهادیدند که از آنسوی دشت اسپ وسواری بسنگینی خودرا میکشیدند وبدایره حلال‌نزدیک‌میشدند. یکباره فریاد های شاد باش وغریوشادی وپیروزی فضای خاموش وپهناور دشت‌راپر کرد ومراد گوساله را بدایره حلال رسانید. جوانان ده راه رابراو باز کردند.درآنجا رسم نیست که قهرمان رابروی دست بلند کننداو به آهستگی از روی اسپ پیاده شد وباگامهای سنگین براه افتید. مهتر اسپ خسته‌اورابرده بودواکنون تنهامیرفت چندنفر ازدوستا نش یك قدم فاصله از دنبالش میرفتند. آنهانیز مانند اوبه آهستگی گام برمیداشتند. او چند قدمی رفت‌وبعد روی خاکهای دشت نشت. هوا اندکی تاریك شده بود. امادوستان اوجای زخمهای تازه را برسروروی اودیده‌میتوانستد.

آنها میدید ند که‌روی شقیقه هایش‌خون لخته بسته وخشك شده است.مراد کلاه از سرگرفت ویخن پیراهن پنبه دوزی کهنه‌خویشرا باز کرد ودران تاریکی شامگاهی به خاکهای زمین پیش پای خود خیره شده بود لبخند نمیزدو هنگامیکه عرق پیشانی خود راپاك می کرد به پارگی های دستشس نیزنگاه نکرد دراین‌شبی که بخاطر او درروستاجشن میگرفتند درآن‌شبی که دوشیزگان پایکوبی میکردند وجوانان‌با دمبوره ودوتار ترانه های عاشقانه میسرودند. خدا میداند اوبه چه میاندیشید وچرا خاموش واندوهگین بود ... پایان

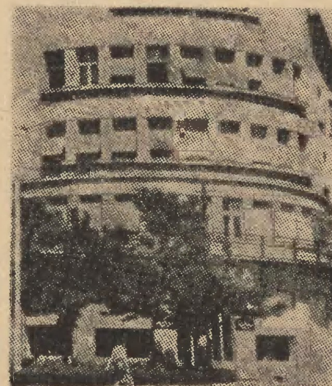
از دنیای هنر دیگران

زندگی هنری در ۱۹۷۴


ژورا کیسج

فعالیت های هنری دریوگوسلاویا در سال ۱۹۷٤ بیشتر از هر و قت جالب تو جه بود . در بسیاری ا ز شهر ها بمناسبت تجلیل از سی سال ز ندگی جدید و بزر گداشت این خاطره نمایشگاه هایی برپاشد وآثار نقاشی و سایر آثار هنری به معرض نمایش قرار گرفت .

البته مشکل است در بارهٔ یکی از این نمایشگاه ها بصورت مشخص ومقایسوی صحبت کرد ، ز یرا هر کدام بنو به خود خصو صیا ت وارزش هایی ازنوع خود داشت . از آنرو ما در اینجا از چندنمایشگاه که در مرکز (بلگراد) دایر شده‌بود نام می بریم . ازین جمله یکی‌هم نمایشگاه آ ثار نقاشی معر وف (پیتارلو بار دا)است که شا مل یك سلسله نقاشی های ز یاد از زندگی امروز و دیروز یوگوسلاو یا بود . نمایشگاه دیگری متعلق به آثا ر شاعر رو مانتیك و نقاش بز ر گ سر بیایی در قرن نزده است که در بلگراد ذایرشد وشمار تما شا چیان آن ریکاردی د رین نوع فعا لیت ها گذاشت . این نقاش نا م دا ر (ژورا جا کسیچ) نا مداشت که آثار وکارهای او را از رنگ ها وروشنی ها تماشا کنند . هنر مند د یگر سلاوی که در آرت گرافیك نقش اساسی او در هنر امروزیوگوسلاوی انکار ناپذیر است پنجاه تابلو ا ز نقاشی ها و رسا می هایش را د ر نمایشگاه بلگراد گذاشته بود. این هنر مند « بو زیدار جاکاك » ا ست که از مبارزات ر هایی‌بخش‌تابلوهای جاودانی‌بوجود آورده است. آرت ـ گالری (۷۳) بیست اثررا تحت‌عنوان «زنان وپرند گان» بیست اثر را به نمایش گذاشته بود . این آثارمتعلق به « رستو ستیجویك» مجسمه ساز فقید مو نتینگروی یو گو سلا و ی است که از سنگ و چوب در دوران پنجاه سال خد مات هنری‌اش بوجود آورده بود . همین گالری‌آرت آ ثار نقاشی « موسی پیجادی » را نیز که از نقاشان ایالت سربیای‌یوگوسلاوی است بمعرض نمایش گذاشت . این آثار همه بر اساس ر یالزم و آرت اجتماعی بوجود آمده‌است. درحالیکه موزیم هنر معاصر آثار « پیتر دو برویك » را که در سالها ی بین (۱۹٤۲ــ۱۸۹۰) میزیست عر ضه کرد .


این عمارت باگا لری های هنری آراسته شده بود.

سالون موزیم شا هد دونمایشگاه بود . یکی نمایشگاه آثار وکار های (ادو مور تیك) که شا مل بیست و پنج پار چه بارنگ تیره از مطا لعه طبیعت بود و دو می کار های‌معماری (بو گدان بو گدا نو یچ) را بنام طبیعت و الهه میمو را ا حتوا می ـ کرد . بافتخار سالروز بلگرادگالری مرکز کلتوری نیز نما یشگاهی بنام «بلگراد ـالهام بخشس نقا شان » دایر کرده و ۷۰ اثر از هنر مندان جوان درآن جابجا شده بود بهمین ترتیب درایا لات مختلف نیزنمایشگاه هایی از آثار هنر مندان ز بده یوگوسلاوی دایر شده بود ا یا لت جمهوری سلووانیا نیز درین میا ن سهم ارزنده ای داشت و آثا ر ی که بیانگر پیام انسانی ا ست د ر نمایشگاه این جمهوریت بیشتر بنظر می خورد .

جمهوریت های کرو شیاومسید ونیا از ناحیه تدویر نمایشگاه ها درین سال نسبت به سایرجمهوریت ها کم نبودند و هر یك در راه‌احیای هنر قدیم و تشویق هنر جد ید آنکشور سهم خود را بد ر ستی ایفا کردند .

خیاطی

وی همچنان افزود: که با یـد اتحادیه وکو پراتیف خیاط ها بو جود آید تامشکلات شـان از نگاه هـای مختلف رفع شود.

وقتی در باره‌زندگی فامیلش‌ازوی پرسیدم در حالیکه چشما نش درزمین بود گفت: قبلا عروسی نموده ام‌وفعلا دو طفل دارم که وقتم باآنها خیلی خوش میگذرد همچنان‌از زندگی‌فامیلم رضایت دارم وخانمم نیز همیشه به فکر زندگی راحت‌برای‌من واولادهایم میباشد.

یعنی خستگی های روزانه ام را بالبخند نمکینش بدست فر اموشی گذشته وخویش رادر کلبه ام که‌واقعا کاندن صفا وصمیمیت‌میبا شددرکنار همسرواولاد هایم مردخوشبخت‌میکنم

وقتی ازین خیاط جوان خداحافظی نمو دم با لبخند ی همیشگـی‌اش گفت: جا ی شکـر اسـت کـه تا دم در مرا استقبا ل نمـو ده و مجله ژوندون به این ابتکار دست‌زده است ومیخوا هدواقعا وعملا این‌مجلـه‌مـر د م د ر خـد مـت مـردم‌قرار میگیرد



من می خواهم شاگردان زیادی‌درین‌رشته تربیه کنم‌تا بتوانند رضا یت‌مردم راحاصل کنند

بقیه صفحه ۲۵

عاج‌های‌بگرام

نمایش گزارده اند ، این ظرف‌یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیـم‌را نشان میدهد .

گیلاس شیشه یـی‌که تز ئینا ت نوری دارد ،نشان گچی‌که رب‌النوع بالدار عشق را تمثیل میکند ،عاج حکاکی شده و تکه هـای دیگـری از حوا لی سال ۵۰ میلا دی اشیا ی جالب دیگر این الماری است .

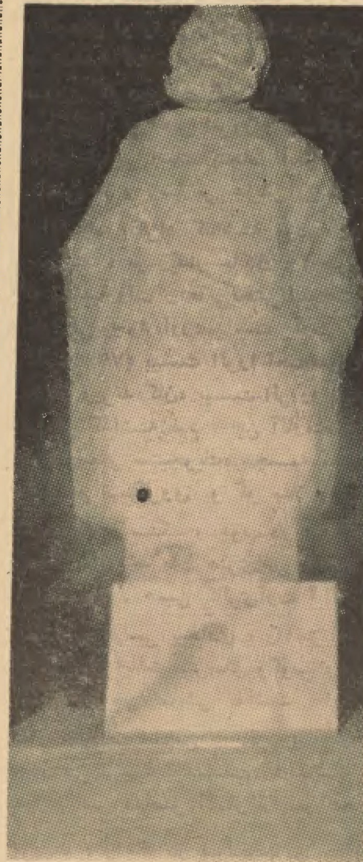
الماری نمبر دوم اتاق بگرام به اشیای برنجی‌هلی نیستیك اختصاص داده شده است .

ماسك مفر غی یا تاجی از پیچك مجسمه های اتنه ،سوار کار ،مارش و هنر فسق که بعضی آن هابحیث سنگ ترازو مورد استعمال داشته، درین الماری گنجا نیده شده است.

یك ظرف مفرغی نیز درینجا دیده میشود که در قسمت اخیـر آن تصویر یك انسان دریشی داروشکل ماری دیده میشود .

سپر تجملی با اجزای متحر ك ٥ مجسمه کوچك حصر پوکـرات و ظروف مفرغی دسته دار نیز دا رای تاریخ کهن است .

در شماره آینده آثار دیگرمکشوفهٔ بگرام روشنی می اندازیم .



مجسمه از عاج حکاکی شده‌درموزیم کابل

بقیه صفحه ٤٣

شاگرد خلیفه

ناگهان گفت :

ـاز قیافه ات معلوم میشود که آدم راست کاری هستی ؟ بیا بالا ...

به این تـر تیب بـه نـانوایی شاگـرد شدم صبح ها ملا آذان از خواب بـر مـی‌خاستم ، نانوایی را آب پاشی وجارو میکردم تنور رادر میدادم چند سیر آرد را خمیر می‌نمودم زواله میکردم عموما زواله هارااز‌مقدار معینه آن کم وزن می گـردم چون خلیفـه‌ام دستور داده بود.

بـا مشتریـان و دکانـداران این طـرف و آ نـطرف نـا نـوا یـی آشنـا شدم درس میخواندم وکار میکردم ،می نوشتم وکتاب میخواندم ،باگذشت هرروز وهر ماه بدرس هایم موفق تر میشدم ،بااشخاص مختلف سرو کار پیدا کردم ،نانوایی راهم خوب یاد گرفته بودم طوریکه بسیار مشهور شدم .نامم زبانزد عام وخاص شده بودهمـه امور دکان زیر نظرمن اداره وتنظیم میشـد بعضی اوقات خلیفه ام خودش می رفت ومرا کنار دخل می نشاند در دعوت ها،عروسی‌ها، مجالس همه وهمه من‌باخلیفه ام یکجا میبودم میگفتنـد :

ـشاگرد خلیفه نصرو در این محل جوره ندارد .

بعضی ها میگفتند :ـ شاگرد خلیفه نصرو جك (مانند) نداره !

آوازه وشهرتم در همه جا تیت وپاشـان گردید .در این مدت طولانی از پدر ومادرم بکلی بی خبر بودم .روزی هوای شان به‌سرم زدتصمیم گرفتم بدید نشان بروم .دلم‌سخت دوباره برای‌شان پرپرمیکرد مقدار پول پس اندازم‌راگرفتم‌وآنروزبود که‌بطرف‌خانه‌روان‌شدم وقتی زنجیر خانه را تکان دادم صدای خشکی کردو بعد پله ای دروازه چرخید ومادرم پیر ترو ضعیفتر در چار چوب در ظاهر شداولا مرا نشناخت بعد تنگ در آغوشم گرفت‌از‌شوق گریه میکرد در همین وقت پدرم رادیدم که‌از زینه های کج وبیقواره پایین می آیـد باز چهره اش را پراز خشم دیدم باچشمان کوچکش نظری دقیقانه بسویم افگند وقتـی نزدیك شد دستم رابه جیبم کردم .پول‌هایم رابرایش دادم وگفتم :

ـپدر من کسبی شده‌ام کسبی !نانوایی‌را یاد گرفتم من شاگرد خلیفه نصرو هستم !

ناگهان مثل اینکه انتظار چنین سخنـی‌را داشته باشد مانند ببر تیر خورده غرید‌رنگش سرخ شد وشیار های‌صورتش عمیق ترگردید وبا صدایکه از خشم می لرزید گفت :

ـبرو بیرون !تو اولاد من نیستـی تـرا عاق کردم !

بعد پول هـارا برویم زدو تیلـه ام داد مادرم را بیکسو کشید وبرایم گفت :

ـخجالت نمی کشی که باز آمدی ؟!

باصدای پدرم کوچگی ها همه بدورم جمـع شدند خجالت زده و شر منده خودرا دولاکردم پول هارا جمع نمودم پشتم را گشتانـدم. عبدل «لب‌گرده» ازدور مـرا شناخت نزدیکم آمد از بازویم گرفت وگفت :

ـ خیر است ، مانده نباشی مکتب راکجا رساندی ؟

سرم را بلند کردم نظری بسویش انداختم بازویم را از دستش رها ساختم چیزی نگفتم دوباره سرم‌راپایین انداختم ازآن‌محل‌دورشدم.

ژوندون



باشادابی معنی ایکه از جمهوریت جوان‌ما بمردم وکشور میرسد فیاضی طبیعت نیزاز بهار شاداب وخرم آینده مژده میدهد، برفباری‌های ماه دلووتقاضای دوستان ژوندون موقع‌داد بازهم تابلوی زیبایی را بحیث یادگارزمستان‌امسال ارمغان کنیم ...

مترجم : مهدی دعاگوی

ستاره گان افسانه ساز

«ژولی ایگ» که چند سال قبل بحیث «مس‌ناروی» لقب گرفته بود ویکی از زیبا رویان طناز وخوشگل دربین هم سلطان‌خود محسوب می‌شود پس ازآنکه لقب افتخارآمیز رادربین سه صد و پنجاه‌نفر کاندید بدست آورد وفوتو های او رویجرایدومجلات معتبر اروپایی بچاپ رسید سیلی ازتقاضا برای بازی درفلم ها برایش سرازیر شد بحد یکه اصلا تصور نمیکرد.

اوپس ازمفاهمه باشوهرش حاضرشدباچند سازندهٔ اروپایی قرار داد ظهور رادرفلم های شان عقدنماید . وقتی اولین فلم اودر فرانسه تهیه وبنمایش قراردادهشد مجلات معروف اورا (ظریفهٔ باهوش وسکسی اروپا)خطاب نمود . بعضی ازروزنامه هانوشتند که(ژولی) تمام‌موفقیت های خودرا مرهون اندام خوش تراش خودمیباشد.

(ژولی) درحال حاضر مصروف بازی در فلمی‌بنام (پرندهٔ کنری) است که‌بخش‌اعظم‌این فلم در جزیرهٔ کنری فلمبرداری‌میشود.

برای اینکه دخترك سه‌ساله اش از عواطف مادری بعید نمانده‌باشد اورانیز باخود دارد تا هم بمواظبت دخترك وهم بامور محو لــه فعالانه رسیدگی کند اوگفته است از اینکه شغل هنر پیشگی را انتخاب نموده. هیچگونه تاسفی ندارد زیرا عنقریب بقدر کافی مشهور خواهدشد واین شهرت که‌همراه با پــول فوق العاده است اورابه همه آرزو ها یش خواهدرسانید.

ستارهٔ بداقبال :

(مونیکا لوندی) ستاره جوان‌ومودل‌خوش قیافهٔ آلمانی که‌مخصو صا دریکی ازبازی های تلویزیونی خود محبوبیت وشهرت فــراوان حاصل نموده بود اخیرا بیك بداقبالی مواجه گردیده که‌ناشی از انقطاع از تماسش بـــا (روی بلاك) آواز خوان معروف آلمان‌می‌باشد او ازاین رویداد بی اندازه متاثر بوده‌وخودرا شکست خورده میخواند .

(مونیکا)قبلا با(روی‌بلاك) درفلم (صحرای سرسبز) یك جاظاهر شده‌بود که‌دران وقت غالبا اوقات خود رابا (هورست‌جانسون)سپری میکرد وحتی بقول ناظران چندین سال با هم



روی بلاك ومونیکالوندی دریك صحنهٔ فلم، صحرای سر سبز



ژولی ایگ مرهون ظرافت وذکاوت‌خودمیباشد



ژوهانافون کوسسیان



پیشکار گروه همفری

یکجا زندگی می کردند.

(روی بلاک) علت قطع علاقه اش را بامو نیکا ناشی از ارتباط نزدیك وحسنهٔ خود بـــا (هورست) خوانده وگفته‌است نمی‌خواهدبخاطر یك زن فضای دوستی خودرا باهو رست‌مکدر سازد .

امامونیکا این گفته راتردید نموده و عـلاوه نموده که (روی) قبـلا هم این موضوع ر ا میدانست ولی بدان اعتنایی نمیکرد آ نچه مسبب اصلی این جدایــی شمرده می شود متلون فراجی وهردم خیالی خود اوست ولی ازبداقبالی خودهم نمیتواندچشم پــو شــی کنــد .

موفقترین ستارگان سینمای هند درسال ۱۹۷٤

درهند مرسوم است که‌بعضا بهترین فلم، ستاره، موزیك، سناریووغیره موضو عــات سینمایی ازنظرمردم وتماشاچیان نیز ارزیابی می‌شود که‌این ارزیابی مطلقا باتکای ذ و ق مردم بوده وبه آرای علاقمندان تعلق دارد.

کمیتهٔ صاحب صلاحیت بعداز رای شماری نامه های‌واصله که‌درحدود هفت‌صدهزار نامه حساب شده‌است نتیجه را چنین اعـلام نموده است:

بهترین هنرپیشه امیتاب‌بجن بابازی درفلم (بی‌نام) دلیپ کمار با بازی درفلم «سگینه» دهرمندر بابازی درفلم (دوست) راجیش کهنه بابازی در فلم «آپ کی قسم» سنجیو کمار بابازی‌درفلم«منچلی » وسنیل‌دت بابازی درفلم (گیتامیرانام) بهترین ستاره ها جیه‌بها دری بابازی درفلم (کوراکاغذ) زینت‌امان بابازی‌در فلم(روتی کپرا اورمکان) شرمیلا تاگور بابازی درفلم (اوشکار) موسمی چترجی بابازی درفلم «روتی‌کپرا اور مکان ....»

بهترین ساید هیروها اوم‌پرکاش، پران ، پریم‌نات، شتروگن سنها.



گروه آواز خوانان همفری

بهترین‌موزیك دایرکترها، مدن موهن بـــا موزیك فلم (هندوستان‌کی‌قسم) لکشمی‌کا نت وپیاری لال باموزیك فلم (روتی‌کپرا اورمکان) کلیان جی آننجی باموزیك فلم (کوراکاغذ) وراول دیوبرمن باموزیك فلم (آپ کی‌قسم).

همچنان بهترین فلم هـــای‌سال ۱۹۷٤ از نگاه مردم فلم های (آپ‌کـی‌قسم) (امتحا ن) (دوست) «کوراکاغذ» «وروتی کپرا اور مکان» خوانده شده‌است .

آواز خوانان سال ۱۹۷۵ ـ

گروهی آواز خوانان (همفری) که‌مر کب ازهنرمندان مختلف النژاد میباشند اخیــرا تصمیم گرفته اند که‌یك مسافرت طو یــل هنری پرداخته ودر بسیاری از ممالك هنــر نمایی نمایند.

منصدی وپیشکاراین‌گروه هنرمند گفت زیرا عنوان (آواز خوان سال۱۹۷۵) کنسرت خودرا بعلا قمندان تقدیم خواهد نمود. این گروپ هنری قبلا شامل سیزده عضو هنرمند بــود که‌درآن نوازندگان، آواز خوانان‌وکمپو زرا ن شمولیت داشت ولی از آغاز سال ۷۵ بااینطرف سه‌عضو دیگرجدیدادرآن‌شامل‌گردیده‌است‌که‌هر سه عضو جدید الشمول آواز خوان بــو ده وعبارت از (دون آدمز) امریکایی سیاه پوست (کلودیاشورس) ازاتریش و(میلی‌ودز) دوست اومی‌باشد.

این آواز خوانان که پیش از سال ۱۹۷۵ بنام(جنر لیشن عشق) کنسرت میدادنـد از شروع سال جاری سلسله کنسرت خود رادر انگلستان وفرانسه بپایان رسانیده وتصمیم دارند دریکی ازممالك دیگر اروپایی مسافرت نماید.

سه سال زحمت برای دوآهنگ :

(رونافون کیسان) آواز خوان خــو ش آوازیست که‌اخیرا درآلمان بنام بزرگتر یـن آواز خوان سال خطــاب گردیده ا ست (ژوهانا) اصلا همسر کمپوزروموزیك دایرکتر جوان (ولف کابیتسکی) است‌که‌درسال‌گذشته آهنگ های (تودرخانهٔ منی) و(پول‌ندارم) را سرود وسپس همین آهنگ هابروی ریکاردها ثبت وببازار عرضه شد که‌فرو ش آن قابل توجه بود.

«ژوهانا» درمورد آهنگ ها وچگونگی موفقیت خود در دایره آواز خوانی گفته‌است:

تمام موفقیت من مرهون همکاری وز حمات (ولف) می‌باشد چه‌قدرت بی‌نظیر اوبود که‌از من یك آواز خوان ساخت وآنهم آواز خــوان بزرگ .

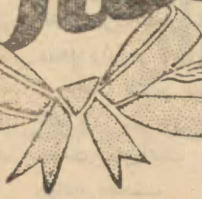
اوگفته است آهنگ های راکه در ظر ف ده دقیقه روی ریکارد ها ثبت نــموده است محصول زحمــات سه‌ساله او و شوهر ش می‌باشد .



دوهیروی فلم های هندی راجیش‌کهنه‌ودره‌مندر



امیتابجن وجیه بهادری کـه ستارهٔ سال‌شناخته شده اند.



دبیح الله رهسپار

نامه

نامه ام بخوان
از قصه، ام بدان
این راز قلب من
تاکی نهفته باشد
یعنی نگفته باشد
آخر ز سوز عشقت
بردور شمع رویت
پروانه ام بسوزم
تا چاك دل بدوزم
آخر چه گفته ام من
تاتو زمن رمیدی
از باغ حسنت افسوس
یك شاخه گل نه چیدم
الفت نکردی بامن
رفتی کجا ؟ ندانم
از بسترم تراود عطر محبت تو
ای خوشتر از خیالم
رحمی نما به حالم
بنگر بروی زردم، وزناله های دردم
بوی زعشق خیزد ...!

از: محمد آصف (غروب)

سوگند

مراسوگند به چشمانت
به چشمان سیه مستت
که آن دیوانه ام کردست
مرا سوگند به عشق تو
به عشق پاك وزیبایت
که ساکن بردر میخانه ام کردست
مرا سوگند به لطف تو
به لطف بی دوام تو
که دور ازخانه وکاشانه ام کردست
مرا سوگند
که دارم بیشترازجان خویشم دوستت، جانا!

مرا سوگند
به موهای پریشان واز مجنون دربیابانها
به تار گیسوی لیلی
به‌آن جایی که بیژن خفته بودی مدتی‌آنجا
منیژه کان رسید برعشق بایك جهان غوغا
مراسوگند به خون رنگ رابعه در بلخ
که شرح حال بکتاش راربودی بسی هم‌تلخ
وسوگندی مرابرآه پرسوز شبانگاها
که عاشق‌برگشداز‌سینه‌اش، روسوی‌آسمانها
مرا سوگند
که دارم‌بیشترازجان خویشم دوستت، جانا!

مراسوگندبه اشك دیدهٔ خونبار بی، یاران
به لب های زهم ترگیدهٔ بی نان
به چاك پیرهن درجان مسکینان
ودر آخر
مراسوگند به‌آن چیزی‌که داری باوری برآن
که دارم‌بیشترازجان خویشم دوستت، جانا!

وداع

ابرمیبارد ومن میشوم ازیار جدا
چون کنم دل به چنین روز زدلدار جدا ؟
ابر، باران ومن یار ستاده به وداع
من جداگریه کنان ـ ابرجدا ، یار جدا
سبزه نوخیز وهوا خرم وبستان سرسبز
زاغك روی سیه مانده زگلزار جدا
نعمت دیده نخواهم که بماند پس ازین
ماند چون دیده ازآن نعمت دیدار جدا
حسن تو دیر نماند توزخسرو رفتی
گل سبی دیربماند چو شد ازکار جدا

به انتخاب پیغله شهناز (باران)ـ عادل‌ـالیاس

همایون (افق پائیز)

قسم

به داغ لالهٔ صحرابه شور بلبل شیدا
قسم باشدمراای ماه‌که جزرویت نمی جویم
به سوزنغمهٔ مطرب، به‌جام وبادهٔ ساقی
به رو وقامت زیباکه جزوصلت نمی پویم
به زیب سینهٔ گلشن، به شورسینهٔ بلبل
به زیبایی زیباروکه جزمویت نمی پویم
به رنگ زرد برگ فصل پائیزو ...
به سرخی غروب وروشنی ماه
به ماهی های دریائی به‌مطرب خوان پائیزی
که توصیف تومی گویم
قسم باشد مرا ای گل ...

کوتاه. دلچسب. خواندنی

تعبیر خواب

خزنده:

علامت دانائیست . به خاطر احساسی که بدست می آورید توسط شخص دیگری بهشما منتقل میشود قادر خواهید شد تابه عالی ترین حدموفقیت نایل آیید. اگرخزنده آمادهٔ نیش زدن به شماست، گرمی درکارتان پیدا خواهد شد. ضمنا به معنی شك وتردید در امری خیانت آمیز میباشدکه به شماصدمهٔ نخواهد رساند .

رفتن بهجائی یازندان :

اگر خودرا درشرف رفتن به جائی یازندان میبینید تمام ناراحتی های شما راحت تر ازحد تصورتان بسر خواهد آمد .

اسپ:

این خواب نشانهٔ قدم به پیش گذاشتن در امور زندگیست اگراسپ بعقب میراند ولی شماهمچنان سوار هستید، قادر خواهید بود باهرمشکلی بسازید . سقوط ازآن نشانهٔ ناکامی‌است . دوباره سوار شدن، خواب مهمی نیست اماممکن است چیز های تازهٔ بیاموزید.

انگشتر

این خواب بدین معناست که شما اصلادر اندیشهٔ ازدواج نیستید بلکه برعکس سعی میکنید که خودرا مقید به هیچ چیز ننمائید . حاضر هستید باهمان کسب وباهمان معا ش ثابت بسازید و در منزل خود باستراحت بپردازید ولی گرفتار تعهدی نشوید .

کشیدن لباس از تن:

یکی ازخواب های معمولی ومتداول این است‌که انسان درخواب دربرابر دیگران لباس ازتن بیرون میآورد. این خواب نشانهٔ عدم اعتمادبه نفس وتوجه واعتماد بیش از حد به قضاوت دیگران است . سعی کنید درکار ها نظروروش مخصوص به خود داشته باشید .

باز کردن قفل:

اگر درحال بازکردن قفل قفس یا دروازهٔ بودید بایك‌کار سری روبرو خواهید بود که درباره انتخاب راه خود شخصا باید تصمیم بگیرد ولااقل برای مدتی به‌کسی ابرازنکنید.

معشوقه :

اطلاعات واخباری‌ازگذشته باعث تجدیدعلاقه شمابه اوقات خوش‌گذشته خواهدگردید ضمنا خوشی ومنفعت به شماروی خواهد کرد .

گلدان:

یادتان باشدکه اگر درخواب گلدان دیدید دقت کنید وببینید پایه دار است ویا بی‌پایه زیرااین خواب ممکن است منجربه‌کشف عتیقة به وسیله شما شود .

گلدانیکه دیده‌اید یونانی ، چینی یا ... است . اگر ازانواع تازه است به معنی آ ن است که بازهم ازاین کار سود قابل توجهی عاید شما خواهد شد ومیتوانید در دادو ستد این کالاوارد شوید .

خشونت

ابراز عقیده ونظر حقیقی خود در باره بعضی ازکسانی که با آنها مراوده دارید بپرهیزید ولی بهرحال بامتانت مراقب باشید.

صدا:

صدای گرم وگیرانشانهٔ اخبار خوش آیند است وممکن است نشان پیروزی باشد ولو اینکه بزرگ هم نباشد، صدای ناهنجاروخشن نشانهٔ خبری است که باعث تغییر نقشه های شما خواهد شد .

دیوار :

اگر دیوار بسیار بلندی دربرابر شما قرار داشته باشد مانعی است که باید راهی برای تیرشدن آن پیدا کنید. دیوار کوتاه امکانات کاری است‌که در شروع آن مشکلات قابل رفعی وجود دارد .

آتش فشان:

خطاکاری درکار پولی ومالی ممکن است باعث جنجال وسروصدای زیاد گردد . شما ممکن است خودرا درنوك آتش فشان ببینید ولی اگر درخواب آسیبی به شما نمیرسد. از عواقب جنجال وکشمکش نیز درامان خواهید ماند. زندگی شخصی شمانیزدچار تغییربزرگ وغیرمترقبه خواهد شد از شرایط فعلی که چندان خوش آیند هم نیست در جاده توسعه وگسترش زندگی شخصی رانده خواهید شد .

خانه وباغ:

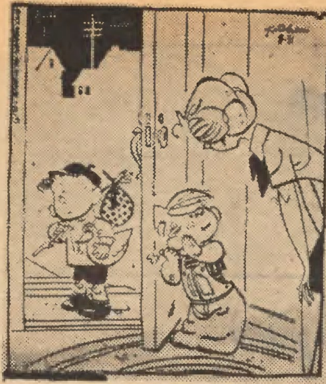
سرمایه گذاری سودآور درخرید خانه وباغ اگرممکن است توجه کنید خانه وباغی که در خواب میبینید درکجا قرار گرفته است اگر محل آن نامعلوم است جا یی که در نزدیکی شماست ممکن است زمین ارزان قیمتی رابرای خریدبه شما پیشنهاد کنند. از خرید فوری آن غفلت نه نمائید .



صدای گیرا و خوش آیندنشانهٔ ازخبر خوش برایتان است.



این گونه خواب دیدن نشانه قدم‌به پیش گذاشتن درزندگی است.



ماما! ژاک ، درعوض یک پارچه پنیر آنهارا از من خرید!



هنر انتقاد

یکی از نقادان هنری مشهور که بسیار کم بحال طبیعی‌میبود، روزی به تماشای نمایشگاه نقاشی رفت وروبروی آیینه ئی ایستاد و کتابچهٔ یادداشت خودرا برآورد وبرآن چنین نوشت :

درمدخل نمایشگاه تابلویی ازیك نفر مست دیده میشود، نام نقاش آن معلوم نیست اما تابلو آنقدر واقعی وطبیعی ساخته شده که شایان ستایش وتحسین میباشد .

ولی فکر میکنم این تابلو راإز روی اصلی کاپی‌کرده اند زیرامن چنین قیافه رادر جای دیگر بارها دیده‌ام وبه نظرم زیاد آشناست .



بدون شرح

چایخور پخته



وقتی بخواهید ازخودمشتاق تر (درنوشیدن‌چای) رابه بینید وباین کار یکاتور ابتکاری التفات کنید، آیابه مبتکرآن نخواهید گفت ..احسنت !!



درین تابلو مردی رامی بینیدکه الاشه اش‌التهاب کرده ونزد تعویذ نویس کـه‌ضمناًاز طبابت هم دریغ نمی ورزد آمده است ... می بینید باچه هنری اورا تداوی میکند...!

نکته

مردی ضمن تعریف از آثارش بیکی از دوستانش گفت :

ـ دوست عزیز موقعی که پسرمن سه‌ساله بود، بزرگترین خسارت را بمن واردساخت . عجیب است، چطور ؟

ـ داستانی راکه به زحمت زیاد نوشته بودم گرفت وپاره کرد ...

ـ واقعا تعجب آور است ! چرا ؟

ـ مگر فرزند شما درسه سالگی خواندن‌هم میدانست ؟

قانون‌درهنر

لامینگ نقاش معروف ومعاصر فرانسوی در مراسمی‌که به مناسبت هشتادمین سال تولدش برپابود به دوستان خود گفت :

ـ درهنر قواعد وقوانین به منزلهٔ دساتیرو هدایات طبی است، انسان با ید بیمار باشد تاازآنها پیروی کند !

اشعه‌لیزر در خدمت تعیین شکل کره زمین



یك‌گروپ‌از محصلین‌خارجی درپوهنتون‌لینگراد درجمع محصلین خارجی درپوهنتون‌لینگراد ،بناغلی بشیر، پیغله فوزیه وپیغله‌روح افزامحصلان افغانی نیز دیده می شوند .

کره زمین شکل ناك را ندارد دانشمندان دانشگاه صنعتی مو نیخ (آلمان فدرال) درپی آنند تابا دوربینهای فوق العاده قوی وتوپ های‌لیزربادیگر زمین رااندازه‌گیری نمایند .

فیزیکدانها باردیگر درمنطقه ای جنگلی و خالی ازصنایع بادستگاههای مخصوص خو د بیك قمرمصنوعی که درسالهای اخیر توسط امریکائیان بفضا پرتاب شده‌است، پیوسته‌اند تاامکانات این اندازه گیری رافراهم سازند .

بادوربینهای خاص که درابژکتیو های عظیم آنهاده عدسی وجود دارد، مسیر این جسم آسمانی تعقیب شده وباشعه لیزر فوق العاده قوی به قمر مصنوعی نورمیتابانند .

درفاصله هر چهار ثانیه اشعه ای برای لحظه‌ای بسیار کوتاه (چندین میلیارد ثانیه) به آسمان رهامیشود .

این تیر های نورقرمزرنگ که هر کدام دارای ۹ متر طول میباشند با سرعتی برابر ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر درثانیه بفضا پرتاب میشوند ودر فضا توسط آیینه های مخصوص قمر مصنوعی انعکاس یافته و دوباره بوسیله ایستگاه زمینی دریافت میگردند .

ازمدت زمان رسیدن اشعه لیز ر میتوان دقیقا فاصله سوند های فضائی رااندازه‌گرفت.

ازطریق مشاهده دایمی مسیر قمر مصنوعی میتوان باردیگر درمورد شکل، اندازه و مرکز ثقل زمین نتایجی بدست آورد .

درحال حاضر رئیس پروژه مزبورفیزیکدان (مانفرد شنایدر) اطمینان کامل دارد که زمین آنچنانکه اخیرا نیزمورد تایید قرارگرفته‌است، بشکل (ناك) نیست .

درحقیقت زمینی که مادرآن زندگی میکنیم خیلی پیچیده ترازآنست که بنظرمیرسد .

سطح دریاها دربسیاری ازجاها تا حدود صد هامتر فرورفته بنظر میرسد .

بدینترتیب درسال گذشته ارقامی بدست داده شد که نشان مید هد آب گودالهای پورتوریکو دره ای بعرض ۲۳۰ کیلو متر تشکیل داده است که درمقایسه بامکانات دیگر اقیانوس اتلس بیش از ۱۰۰۰ متر فرو رفتگی دارد .

این فرورفتگی وبالاآمدن آب ها مربوط به مرکز زمین (ثقلی) وگردش زمین به دور خود میباشد .



درلابراتوار های علمی شب وروزکارمیشود. درین عکس چند محصل افغانی حین آموزش‌عملی درپوهنتون کیف دیده می شوند.

یارانه

زما اوستادیارانی څه‌خوږی شپی وی
لږی کړی موله ځانه الدینبنی وی
دغماز په مکرلږ دمینی وشلید
هغه شپی‌چی مینه‌نه وه‌لاپری بنی وی

«غیشـــی»



متصدی : ز، س

گل‌اندام

هراندام‌دگل اندام‌په نغیده
لکه مـوم داور له‌تاوه څڅیده
پاخیدو پاځول سل‌قیا متونه
کښینا ستونی ورکول سل افتو ته

«حمید مـاشو، خیـل»

لرغونی ادب:

نازولی

نن محبوبه مخ‌ته‌راغله سازولی
سم قامته‌کج رفتاره نازولی
سپین رخسار ئی تازه‌گل دنو بهار دی
پری پرده یی پاس دزلفو غوبرولی
خماری سترگی ئی توری بی کجلو
په خیر خیر ترخنگ‌کاته کړی قهرولی
ښایسته جبین یی بدر نورانی دی
مشکین خال یی خلقه وارہ‌نتلی
دسری نتی اودپیزوان حاجت‌ئی نشته
نری پوزه یی ده بی زیوره ښکلی
نوربه ئی‌څه‌دحسن‌وصف کړم عالمه
خدای دټولو خوبرویانو شاه بللی
عاشقان یی ننداړو ته راخبر کړیء
له‌غافلو څخه درومی مخ‌پوښلی
چی‌په نغښتو لیچو درغله احمده
نوپه نیت‌دتادجنگ ده راوتلی

«احمد دکـلاچـی»

اوسنـــــی ادب:

دقافلو هادی

بازدهندوکش یمه، اتل‌دلوړو غرویمه
توره دغضب یم، دښمنی ددښمنانو ته
ریبږدی زماله توری ددښمن زړه لاپه‌قبر کی
اوریمه ،توفان یمه،محرک دزلزلویمه
اولس لرم،وطن لرم ، ماضی‌او مستقبل‌لرم
بهندد تاریخ یم ، مولدد حادثو یمه
لاس دتجاوزته دهیواد په هره پیغه‌کی
تندریم ،سیلاب‌یمه ،بربښنا دآسمانو یمه
ننگ یمه غیرت یمه، بخرکی دپښتو یمه
خپل سره خپل‌یمه،شکره دشندویمه
خوک یمه؟ سپانی دآزادی اوافتخاریمه
زوی‌دلوی افغان اوقهرمان دمعرکویمه
نوی ژوندته لارکوم له‌لویو آرمانو سره
خوان یمه،افغان‌یمه، هادی دقافلو یمه

«سپنتـــــــا»

دزړه‌داستان

سم دراتللو سره لاړی لاراغلی نه‌وای
دغه راتللونه خوښه وه‌چی راغلی نه وای
ماپه په‌زړه‌کی‌دغه پرهرله خدایه‌څه‌غوښتلو
که‌دی ظالمه !سترگو سترگو کی‌خندلی‌نه وای
زماپه‌زړه‌دخپل‌داستان دآورولو خیال‌وو
که‌دی دوخت له سمه سره‌نن رټلی‌نه‌وای
لکه غنچه به می سری‌وینی له‌خولگی‌وتلی
بنه‌شوه که‌ستاله غمه‌یاره‌ژړیدلی نه وای
زما دمینی‌قافلی‌به‌ولی سوځیدلو
که‌می ای‌عقله! کله‌کله ستا منلی نه‌وای

هـم‌شـ خلیـــــل

اولســـی ادب:

مه‌راځه‌نزدی

مـــه راځـــه نزدی
ډیر تری په لـــړزان دی
وبه دی خوری گوره توری زلفی‌می‌ماران
مه راځه نزدی
ښبلی نه شی هیڅکله دسرو شونډوشربت‌زما
ځان به‌هسی وسیزی په اور دمحبت زما
ډیــــر می عاشقان دی
نه ورځم په‌لاس‌ورته اخته په‌ویرد‌ځان دی
مه راځه نزدی
گل یمه‌بی‌مشکه ،خوگل‌رنگ‌دی له‌اغزوسره
ژوند می دی فریب ولی دمینی دنغمو سره
تللی پـــه آرمان دی
مالیدلی‌مره زما دمینی‌عاشقان دی
مه راځه نزدی
هرسړی به‌وواییی په‌خوله چی‌زه صادق‌یمه
ته‌په حسن جوره ستادمینی زه‌لایق‌یمه
خوشی مجنونان‌دی
نه‌وایی په خوله هیڅ‌چاته‌کوم چی‌صادق‌دی
مه راځه نزدی



ادبی ټوټه:

حسن‌اومینه

هو ! کله په‌چی دښکلی محبوبی دبیلتو ن
غمونه رابانده‌ی زورشول.
نوبه ډیرډیر خوریدم،ژوندبه راته‌تریخ‌شو.
نوبه یوه گوښه‌کی کښیناستم اولکـــه
دلیونی به‌می دځانه سره یوه داسی خو زوو
نکی زمزمـــه‌کولــــه :
آخ !!
کاشکی چی دادنیانه وای!
که‌وای ..... نوانسا نانو پکښی څه‌بلا
غـــو ښتلــــه!؟
کـــه انسا نـــان هـــم‌وای ، نوښایست
خودی نه وای.
که حسن هم‌وای ... نومینه دی څه ته‌پیدا
کید لـــــــه ؟
که‌مینه هم وای ..... نوظالـــم بیلتون
ولـــی سم پـــه مینی پســـی
رالېول کیده ؟؟ نوچی بیلتون هم پیدا
شو ..... خـــو مـــرگ‌دی هم سم
ورســره وای !!
خواوس کله کله دځانه سره داسی گنگو
سه کـــوم اوچرت وهم چی :
ښه ده چی‌هرڅه‌شته
او داځکـــــــــه :
چی کیدای شی دبیلتون سخت او وژونکی
درد دوصال‌په‌خوږی اومزه‌ناکی دوادرمان‌شی.

«مصطفی جهـــاده»

بقیه صفحه ۱۵

سال بین المللی زن...



محترمه عزیزه رشاد

درهند باستان زنان همچنانکه در خارج‌منزل ازموقعیت ممتازی برخوردار بودند، در داخل منزل نیزنقش آنان حایز اهمیت فراوانی بود. تعداد زیادی ازایشان شاعر، ریاضی دان و دانشمند الهیات گردیدند . آنان ازآزادی کافی برخوردار بودند ودر انتخاب شو هر تقریبا آزادی عمل داشتند. درحقیقت زنان در تمـا م شئون زندگی خصوصا درساحات کلتوری ، اجتماعی،مذهبی وسیاسی‌نقش‌عمده راعهده دار بودند. بدبختانه درقرنهای اخیر دراثر عوامل متعدد زنان موقعیت اجتماعی خودرا از دسـت دادند. ازاوایل قرن ۱۹ به بعدیك سلسله کوششها بعمل آمد تازنان باردیگر موقعیـت ممتاز اجتماعی خودرا بدسـت آ ورند و آداب اجتماعی وعنعناتی که موجب ازبین بردن حقوق زن میگردید ازمیان برداشته شود .

درجریان دودهۀ گذشته در جهت تامیـن دلچسپی وعلایق زنان مساعی زیادی صورت گرفت. سرعتی که زن هندی در احراز موقعیت های برازنده نشان داده است قابل تذکـر میباشد. سطح سواد زنان در جامعۀ هند که درسال ۱۹۵۱ درحدود ۷،۹ فیصد بود درسال ۱۹۷۱ به ۱۸،۷ درصد رسید. با مقایسه به سالهای ۴۷-۱۹۴۶ در سال های ۷۴-۱۹۷۳ ثبت نام دختران در مکاتب ابتدایـی از ۳،۶۸ ملیون به ۲۴،۰۰ ملیون ارتقا یافت ودر مکاتب متوسطه از ۰،۳۲ ملیون به ۴،۵۴ ملیون ودر موسسات تعلیمات عالی از ۲۰،۰۰۰ به ۹۰،۰۰۰ صعود نمود . ازدخترانی که در سنین ۱۱-۶ سال قرار دارند درسال ۷۴-۱۹۷۳ ــ۶۶،۴در صدآنان شامل مکاتب ابتدایی بودند .

۱۹۷۵ سال بین المللی زن

زن هسته یی راتشکیل میدهد که بر مدار آن خانه ، اجتماع و حتی جامعۀ انسـانـی میچرخد. نقش زن درآینده وشکل دادن ملتها قوی وشدید است . انتظار بیش از حـد ی خواهد بود اگر توقع داشته باشیم تا هدفهای سال بین‌المللی‌زن تنهاتوسط حکومات برآورده شود، بلکه درین زمینه همکاری تمام جوامع که شامل زنان ومردان میباشند وهمۀ موسسات وسازمانها شرط لازمی است .

عکسها از مقیم کابل تایمز

بقیه صفحه ۲۶

بهرام و کنیزك

سر لشکر کوشکی داشت که از چشم‌مردم بدور بود وبرج باری آن بلند. شصت پایـه رواق منظراو کرده جای نشست بر سراودران منظر کنیزك‌جای داشت.اندرین روزهادرکوشك ماده گاوی زایید وآن کنیزك زیبا روی آنرا بگردن می گرفت وهر روز در منظر آن کوشك گوساله را از شصت پایه زینه بالامی برد.

روزی کنیزك به سر لشکر گفت :این‌گوهر های که‌در گوش من آویزان است بگیرش‌و ببازار بفروش واز بهای آن مجلس ترتیب‌بده وبهرام راکه دراین حوالی به شکار می آید دعوتش کن .

*

مجلس مهمانی را ترتیب گرفتنـد ،روزی بهرام بهمین حوالی بشکار آمد وده سرسبزی رادید پرسید این کجا ست ،سر لشکر شـ گفت در اینجامنزل منست اگرایشان مهربانی کنند ودر خانه من قدم رنجه فرمایند ،بهرام قبول کرد .

میزبان خوانی گسترد وخانه را آزین‌نمود بهرام ازین مهمان نوازی مسرور وشگفتــه گردید .

گفت کای میزبان زرین کاخ
جایگاهت خوشی است و برگ فراخ
لیکن این شصت پایه کاخ بلند
کاسمان بر سرش رود بکمند
ازپس شصت سال کزتو گذشت
چون توانی بزیر پای نوشت

سر لشکرش گفت :طرفه تر آنست کـه دختری چون ماه تمام گوسالۀ رادر شانه‌مـی گیرد وتاپله شصتم آنبه منظر میرساندوبعد پائین می آورد وحال گاوی شده است‌بگردار پیل زنی آنکه به شصت پایه حصار بربـرد چون عـیب نباشد کار بهرام می گویدباورم نـایـــد .

این سخن وقتی در گرفت که کنیزك کاملا از موضوع مطلع بود وبه آرایش خود سـر گرمی داشت .

سیمتن وقت را شناخته بود
پیش ازآن کار خویش ساخته بود
زیور وزیب چنیان بربست
داد گل را خمار نرگس مست
ماه را مشك راند بر تقدیم
غمزه راداد جا دوی تعلیم
چشم راسر مه فریب کشید
ناز رابر سرعتیب کشید
سرو رارنگ ارغوانی داد
لاله راقد خیز رانی داد
گوهر گوشی گوهر آویزش
کرده بازار عاشقان تیزش
ماهرا در نقاب کافوری
بسته چون درسمن گل سوری
پیش آن گ و رفت چون مه‌بدر
ماه در برج گاو باید قدر

کنیزك زیبا روی گاورا پایه پایه ببـالا آورد ،دران منظر که بهرام نشسته بود فـرا آورد ،کنیزك گفت که میتواند این گاو بزرگ رااز شصت پایه زینه به بالا آورد .

بهرام گفت این کار شیوۀ زور مندی نیست بلکه مشت ومحار است نموده ای .

اندك اندك به سالهای دراز
کرده یی بر طریق ادمان ساز

کنیزك در زیر نقاب گفت :درست اسـت آیا جد گور از محار است وتعلیم صورت پذیر نیست وگاو بزرگی رابر شانه کشیدن ازممارست راست بهرام از اندازه کلامش در یافت وآن پر بچهره نقاب برداشت ،بهرام خوش شد واورا در کنار گرفت واشك شوق ازدیده فشاند .

از بدونیك خانه خالی کرد
باپر یرخ سخن سگالی کرد

بهرام عذر پیش کرد وگفت :

آتشی گرزدم زخود رائی
من ازآن سوختم تو بر جائی

این کنیزك روحنواز همانطور دلبـــــری آغاز یـــد .

بهرام سر لشکر را تحفه هاداد زیرا آن فتنه وران را از بین نبرده بود آنگاه‌بادل‌شاد سوی شهر آهنگ نمود

شد سوی شهر شادی انگیزان
کرد در بزم خود شکر ریزان

انیس
ژوندون
رئیس تحریر : محمد ابراهیم‌عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پغله راحله راسخ
مهتمم: علی محمد عثمان زاده .
تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تیلفون‌منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبورد ۲۶۸۵۱
تیلفون ارتباطی معاون ۱۰
تیلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس : انصاری واټ
وجه اشتراك :
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
دولتی مطبعه

مود و فیشن



